

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١..... ١٣٩٦/١/١	أُ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى	٣٦٠ سورة علق (٩٦) آية ١٣
٣..... ١٣٩٦/١/٢	كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ	٣٦١ سورة علق (٩٦) آية ١٥
١١..... ١٣٩٦/١/٣	نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ	٣٦٢ سورة علق (٩٦) آية ١٦
١٥..... ١٣٩٥/١/٤	فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ	٣٦٣ سورة علق (٩٦) آية ١٧
١٩..... ١٣٩٥/١/٥	سَدِّعُ الزَّبَانِيَةَ	٣٦٤ سورة علق (٩٦) آية ١٨
٢٦..... ١٣٩٦/١/٦	كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ	٣٦٥ سورة علق (٩٦) آية ١٩
٣٢.....	جمع بندي سورة علق؛ و شروع سورة قيامت	
٣٢..... ١٣٩٦/١/٧	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ	٣٦٦ سورة قيامت (٧٥) آية ١
٣٧..... ١٣٩٦/١/٨	أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ	٣٦٧ سورة قيامت (٧٥) آية ٣
٤٢..... ١٣٩٦/١/٩	بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ	٣٦٨ سورة قيامت (٧٥) آية ٤
٤٩..... ١٣٩٦/١/١٠	يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ	٣٦٩ سورة قيامت (٧٥) آية ١٠
٥٤..... ١٣٩٦/١/١١	كَلَّا لَا وَزَرَ	٣٧٠ سورة قيامت (٧٥) آية ١١
٦١..... ١٣٩٦/١/١٢	إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ	٣٧١ سورة قيامت (٧٥) آية ١٢
٦٥..... ١٣٩٦/١/١٣	بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ	٣٧٢ سورة قيامت (٧٥) آية ١٤
٧٢..... ١٣٩٦/١/١٤	وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ	٣٧٣ سورة قيامت (٧٥) آية ١٥
٧٦..... ١٣٩٦/١/١٥	لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ	٣٧٤ سورة قيامت (٧٥) آية ١٦
٨٤..... ١٣٩٦/١/١٦	إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ	٣٧٥ سورة قيامت (٧٥) آية ١٧
٩١..... ١٣٩٦/١/١٧	فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ	٣٧٦ سورة قيامت (٧٥) آية ١٨
٩٥..... ١٣٩٦/١/١٨	ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ	٣٧٧ سورة قيامت (٧٥) آية ١٩
١٠٠..... ١٣٩٦/١/١٩	كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ	٣٧٨ سورة قيامت (٧٥) آية ٢٠
١٠٤..... ١٣٩٦/١/٢٠	وَ تَذُرُونَ الْآخِرَةَ	٣٧٩ سورة قيامت (٧٥) آية ٢١
١٠٩..... ١٣٩٦/١/٢١	وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ	٣٨٠ سورة قيامت (٧٥) آية ٢٢
١١٥..... ١٣٩٦/١/٢٢	إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ	٣٨١ سورة قيامت (٧٥) آية ٢٣
١٢٤..... ١٣٩٦/١/٢٣	وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ	٣٨٢ سورة قيامت (٧٥) آية ٢٤
١٢٧..... ١٣٩٦/١/٢٤	تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ	٣٨٣ سورة قيامت (٧٥) آية ٢٥
١٣٢..... ١٣٩٦/١/٢٥	كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ	٣٨٤ سورة قيامت (٧٥) آية ٢٦
١٣٦..... ١٣٩٦/١/٢٦	وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ	٣٨٥ سورة قيامت (٧٥) آية ٢٧
١٣٨..... ١٣٩٦/١/٢٧	وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ	٣٨٦ سورة قيامت (٧٥) آية ٢٨
١٤٣..... ١٣٩٦/١/٢٨	وَ أَلْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ	٣٨٧ سورة قيامت (٧٥) آية ٢٩
١٤٧..... ١٣٩٦/١/٢٩	إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ	٣٨٨ سورة قيامت (٧٥) آية ٣٠
١٥١..... ١٣٩٦/١/٣٠	فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى	٣٨٩ سورة قيامت (٧٥) آية ٣١
١٥٥..... ١٣٩٦/١/٣١	وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى	٣٩٠ سورة قيامت (٧٥) آية ٣٢

ترجمه

آیا دیدی [که] اگر تکذیب کرد و روی برتافت، [آیا نمی دانست که خدا می بیند؟]

حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است:

اگر بندگان هنگامی که نمی دانستند، می ایستادند و انکار نمی کردند، کافر نمی شدند.

الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا. ۱.

(۲) از امام کاظم ع روایت شده است:

کسی که یک آیه از کتاب خدا را تکذیب کند، اسلام را پشت سرش انداخته و با این کارش در حقیقت تکذیب کننده جمیع قرآن و پیامبران است.

الکافی، ج ۸، ص ۲۳۵

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع: مَنْ كَذَّبَ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ نَبَذَ الْإِسْلَامَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ وَهُوَ الْمُكَذِّبُ بِجَمِيعِ الْقُرْآنِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ.

تدبر

(۱) «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»

ظاهرا این آیه جمله شرطیه‌ای است که پاسخش در آیه بعد (أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى) آمده است.

و مقصود از این جمله چنین است:

آیا دیدی [آن طغیانگری که بنده نمازگزار را منع می کرد] اگر خودش در مقام تکذیب و رویگردانی از حق است، آنگاه آیا نمی دانست که خدا او را می بیند [و او را به خاطر این کار عذاب خواهد کرد]؟» (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۶)

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا. ۱. التَّسْلِيمُ فَهُوَ الْإِيمَانُ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَجْرَهُ الْإِنْكَارُ وَ الْجُحُودُ فَهُوَ الْكُفْرُ. (الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸)

۲) «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى»

خداوند انسان را آفرید و با بزرگواری خود، به او علم ویژه‌ای داد (علق/۱-۵) اما به او اختیار هم داد، و این انسان، نه تنها ممکن است در مقام عمل طغیان کند (علق/۶-۷)، بلکه ممکن است در مقام نظر هم حقیقت را انکار (تکذیب) و از زیر بار حقیقت رفتن سرپیچی (تولی) نماید.

نکته تخصصی انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی

تکذیب حق، ظاهراً از ویژگی‌های منحصر به فرد انسان است؛ و به همان «تعلیم با قلم» (علق/۴) برمی‌گردد. هر ظرفیتی، همان گونه که اقتضای رشد فراوان پدید می‌آورد، به همان اندازه، امکان سقوط و انحراف را موجب می‌شود. خدا انسان را از نعمت «زبان» و سخن گفتن و نوشتن برخوردار کرد، که این ویژگی، از ممیزه‌هایی است که موجب برتری انسان بر سایر موجودات هستی شده است: چرا که انسان می‌تواند معرفت از اصل واقعیت جدا کند و در قالب زبان بریزد و بدون ارتباط با واقعیت، معرفت را منتقل کند. پس، در مقام شناخت، تنها به داده‌های حسی و عقلی خود محدود نمی‌شود؛ و تمام اندوخته‌های معرفتی دیگران را هم می‌تواند به اندوخته معرفتی خود بیفزاید. (توضیح بیشتر در جلسه ۳۵۲، تدبر ۲) اما همین ویژگی (جدا کردن معرفت از اصل واقعیت و ریختن آن در قالب زبان) امکان دروغ‌گویی و دروغ قلمداد کردن حقیقت و زیر بار حقیقت نرفتن را هم مهیا می‌کند.

به همین جهت است که «ایمان و کفر»، ویژگی خاص انسان، و غیر از «علم و جهل» است که در حیوانات و فرشتگان هم مشاهده می‌شود؛ و ایمان و کفر، علاوه بر علم، به اراده انسان هم مرتبط است. به تعبیر دیگر، برای مومن بودن، دانستن حقیقت کافی نیست؛ بلکه تسلیم حقیقت بودن هم موضوعیت دارد؛ پس، در تحلیل انسان‌ها، باید امکان «کفر ورزیدن» و «سرپیچی از حق» را هم به عنوان یک ممیزه انسانی جدی گرفت؛ و برای مواجهه با آن هم آماده بود.

۳) «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى، أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى؛ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى»

در این سه آیه با تکرار تعبیر «أَرَأَيْتَ: آیا دیدی» ظاهراً تقابل دو سر طیف انسانیت را مطرح می‌کند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

ظاهراً همان طور که «بر هدایت بودن» و «امر به تقوا کردن» دو ویژگی جامع یک انسان مطلوب است (جلسه قبل، تدبر ۲)، «تکذیب» کردن و «سرپیچی نمودن» هم دو ویژگی جامع انسان نامطلوب است؛ زیرا:

مقدمه ۱: تکذیب ناظر به مقام شناخت است و سرپیچی کردن ناظر به مقام عمل؛

مقدمه ۲: حق و حقیقت گرانبهاترین و ارزشمندترین امر عالم است؛

نتیجه: کسی است که در مقام نظر و عمل، در مقابل ارزشمندترین امر عالم ایستاده است، بدترین موجود است.

۴) «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى؛ أَلَمْ يَعْلَمِ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»

اگر کسی دست به تکذیب و سرپیچی از حق می‌زند، راه علاجش چیست؟
هشدار دادن و او را متوجه ساختن به این که خدا او را می‌بیند.

نمره اخلاقی

اگر گاهی در برابر چیزی که می‌دانیم «حق» است، تسلیم نمی‌شویم، حاکی از این است که هنوز خدا را جدی نگرفته‌ایم.

سوره علق (۹۶) آیه ۱۴

توجه

آیه ۱۴ سوره علق (أَلَمْ يَعْلَمِ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى)، قبلاً در جلسه ۲۰ مورد تدبر واقع شد. برای مطالعه آن می‌توانید به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://yekaye.ir/al-alag-96-14/>

پس، به سراغ آیه بعد می‌رویم:

۳۶۱) سوره علق (۹۶) آیه ۱۵ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ۱۳۹۶/۱/۲

ترجمه

حاشا و کلا که اگر بازنایستد، سوگند که ناصیه [= موی جلوی پیشانی، زمام] [او] را سخت بگیریم.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«كَلَّا» این کلمه در اصل برای «انکار» است و در معنای «حقاً»، حرف تنبیه (هان)، کلمه جواب (بله،...) هم به کار می‌رود که در جلسه ۳۵۳ توضیح داده شد.

«لَئِنْ» = لام مقدمه برای سوگند (موطنه للقسام) + حرف شرط (إِنْ)

«لَمْ يَنْتَهِ» : «يَنْتَهِ» در اصل «یتهی» بوده است که چون حرف جزم بر آن آمده، حرف «ی» پایانی آن، ساکن و سپس حذف شده است.

«یتهی»

فعل مضارع از ماده «نهی» است که به باب «افتعال» رفته و معنای «مطاوعه» (قبول کردن و پذیرفتن) پیدا کرده است («انتهی» یعنی نهی را پذیرفت).

ظاهراً اصل این ماده در دو معنا به کار رفته است:

یکی در معنای «پایان و به نهایت رسیدن»، و

دوم در معنای «بازداشتن و مانع شدن».

البته عموم اهل لغت، تنها یک اصل برای این ماده معتقدند هرچند در اینکه کدام از این دو معنا اصل است، اختلاف دارند. برخی اصل را در معنای اول (پایان و نهایت کار) دانسته و گفته‌اند و گفته‌اند معنای «بازداشتن» از این جهت است که وقتی «نهی» می‌کنید و مخاطب نهی را می‌پذیرد و باز می‌ایستد، در حقیقت، آنجا را پایان کار خود قرار داده است (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۵۹) اما برخی اصل را معنای دوم (بازداشتن) دانسته و گفته‌اند که «پذیرش نهی» (= انتهاء) بر دو قسم است: یکی اختیاری و دوم طبیعی؛ و در مورد دوم، هر چیزی را بخواهند بازدارند، آن نقطه بازداشتن آن، نهایت آن محسوب می‌شود و لذا به آن «انتها» و «نهایت» گفته‌اند. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۲۶۵-۲۶۶) ۱.

همچنین به عقل «نُهیه» گفته می‌شود از این جهت که انسان را از ورود در بدیها بازمی‌دارد، که جمع آن، «نُهی» می‌باشد:

«أُولَى النَّهْيِ؛ طه/۵۴ و ۱۲۸) (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۲۷)

«لَنْسَفَعًا» = لام قسم + فعل مضارع مجزوم «نسفع» + نون تاکید خفیفه (این نون را در سبک نحوی اهل کوفه، غالباً به

صورت «ن» می‌نویسند؛ اما در سبک نحوی اهل بصره، به صورت الف با تنوین نوشته می‌شده است چون هنگام وقف، به

صورت «آ» خوانده می‌شود؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۰) ۲

«سفع» در دو معنا به کار رفته است. یکی در معنای رنگ سیاهی که به سرخی میل کرده باشد؛ و دیگری به معنای «گرفتن

با دست» است (معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۸۳) و برخی تاکید کرده‌اند که نه هرگونه گرفتن، بلکه گرفتن محکم و شدیدی

است که با کشیدن توأم باشد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۷۹؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۴۱). ماده «سفع»

(لنسفعاً) در قرآن کریم فقط همین یکبار به کار رفته است.

۱. و هذا الانتهاء إمّا اختیاری: كما فی: «إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى» بالنظر إلى العبد. و إمّا طبیعی: كما فی حدود الدار و أواخرها فی الخارج. ففي الآية إذا

كان النظر إلى نفس المنتهی من حیث هو، بمعنى اسم المكان، كما فی قوله تعالى: . وَ لَقَدْ رَأَهُ نَزَلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى (۵۳/۱۴) فیکون الانتهاء فی نفس المحلّ طبیعیاً. و إذا كان النظر إلى الانتهاء، بمعنى المصدر: فیکون الانتهاء فی العمل و السیر من العبد. و من هذا المعنی: مفهوم النهایة بمعنى الأقصى و الآخر للشیء طبیعیاً، فإنّ حدود الشیء تختار بالطبع و باقتضاء الذات بكونها متروكة فیها فظهر أنّ طلب الترتک و إرادة کون أمر متروکا: عبارة عن تحدیده و تماميته و انتهائه إلى ذلك الحدّ من دون إدامة فیه.

۲. و النون فی «لَنْسَفَعًا» نون التأكيد الخفیفة و الاختیار عند البصریین أنّ تکتب بالألف لأنّ الوقف علیها بالألف و اختار الکوفیون أنّ تکتب بالنون

لأنّها نون فی الحقیقة

«النَّاصِيَةُ» به معنای رستنگاه موی جلوی سر است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۱۰)، و یا خود مویی که در قسمت جلوی سر روئیده باشد (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۷۹). در زبان فارسی معادل معینی ندارد و بسیاری از مترجمان آن را به «پیشانی» ترجمه کرده‌اند که ترجمه دقیقی نیست؛ زیرا «پیشانی» به محدوده بالای ابرو تا رستنگاه موی سر گفته می‌شود که معادل این کلمه در زبان عربی «جَبْهَةٌ» می‌باشد؛ در حالی که «ناصیه» به قسمتی می‌گویند که از رستنگاه مو شروع می‌شود و تا بالای سر ادامه می‌یابد و در مقابل «قفا» (پشت سر) می‌باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۴۱)

کلمه «ناصیه» چهار بار به کار رفته (هود/۵۶؛ علق/۱۵ و ۱۶؛ الرحمن/۴۱) که مورد اخیر آن به صورت جمع (نواصی) بوده است.

بدین ترتیب، مقصود از «لَنْسَفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» آن است که قسمت جلوی سر کسی را محکم و با شدت بگیریم و به سمت و سوی خاصی بکشیم، به طوری که وی کاملاً خوار و ذلیل شود و نیز توان هیچگونه مقاومت و سرپیچی نداشته باشد. البته با توجه به اینکه در ماده «سفع» معنای سیاهی مایل به سرخی هم نهفته بوده، برخی توضیح داده‌اند که چه‌بسا در این تعبیر، این معنا که صورتش بر اثر حرارت با آتش سیاه شود نیز لحاظ شده است. (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۸۳)

حدیث

۱) از امام سجاده دعایی در خصوص فاصله بین نافله‌های روز جمعه آمده است؛ فرازی از آن بدین صورت است: خدایا! همانا دلم امید به رحمت گسترده‌ات دارد و جانم از شدت عقابت بیمناک است. از تو می‌خواهم بر محمد و آل او درود فرستی و مرا از مکر خویش ایمن داری و از خشم خویش در عافیت بداری و مرا از اولیای طاعت خود گردانی و با رحمت و مغفرت بر من تفضل کنی و با فضل گسترده‌ات مرا از ذلیل شدن در برابر بندگان برتر داری و بر من رحم کنی از اینکه به ناامیدی مردودی، و «سَفَع» [= سوزاندگی و گرفتاری در] آتش محرومیت، مبتلا شوم.

مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۳۴۸

اللَّهُمَّ إِنَّ قَلْبِي يَرْجُوكَ لِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَ نَفْسِي تَخَافُكَ لِشِدَّةِ عِقَابِكَ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ تُؤْمِنِي مَكْرَكَ وَ تُعَافِنِي مِنْ سَخَطِكَ وَ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْلِيَاءِ طَاعَتِكَ وَ تَفْضُلَ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ تُشَرِّقَنِي بِسَعَةِ فَضْلِكَ عَنِ التَّذَلُّلِ لِعِبَادِكَ وَ تَرْحَمَنِي مِنْ خِيْبَةِ الرَّدِّ وَ سَفَعِ نَارِ الْحِرْمَانِ ۲.

۱. برخی اصل این کلمه را از ماده «نصو» دانسته‌اند که به معنای برگزیدن و اختیار کردن است و ناصیه هم محل رویش مو در قسمت بالای سر است، چنین نامیده شده (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۳۳) اما دیگران تذکر داده‌اند که اصل این کلمه به صورت «نصو» از زبان‌های عبری و سریانی گرفته شده که به معنای قسمت بالای بدن و مشخصاً پیشانی و محل رستن موی سر بوده است؛ و به صورت ماده «نصی» کلمه‌ای در زبان عربی بوده است که به معنای اختیار کردن و برگزیدن بوده است و نباید بین این دو را خلط کرد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۱۴۸)

۲. همچنین در الکافی (ج ۳، ص ۳۲۲) دعایی از امام باقر ع در حال سجده روایت شده است که در کتب ادعیه روایی، این عبارت در دعاهای بعد از نمازهای مستحب دهه آخر ماه رمضان (تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۹؛ و نیز برای سجده شکر بعد از نمازها به ویژه بعد نماز ظهر و مغرب (البلد الامین و الدرع الحصین، ص ۱۸؛ المصباح للکفعمی، ص ۲۸) توصیه شده است:

۲) امیرالمومنین ع در فرازی از یکی از خطبه‌های خود فرمودند:

...پس تقوای خدایی را پیشه کنید که شما در مقابل دیدگان اوید و ناصیه [= پیشانی، زمام] تان در دست اوست و تغییر و تحولاتان در کف قدرت اوست؛ اگر [کاری را] مخفی دارید، بدان علم دارد؛ و اگر آشکار کنید، ثبت و ضبطش می‌کند...

نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳

... فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِينُهُ وَنَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ وَتَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ إِنَّ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتْبَهُ ... ۱

۳) امیرالمومنین ع در فرازی از یکی از خطبه‌هایشان درباره خداوند می‌فرماید:

...مخلوقات را به خاطر ترس [از تنهایی] نیافریدی و به خاطر اینکه سودی ببردی به کار نگماشتی، به دنبال هر که باشی از تو پیش نیفتد، و آن را که بگیری از چنگ تو بیرون نرود. کسی که عصیان کند، از سلطنت نگاهد، و کسی که اطاعت کند، در مملکت چیزی نیافزاید، آن که از قضا و قدرت خشمناک است قدرت برگرداندن فرمانت را ندارد، و هر که از امرت روی گرداند از تو بی‌نیاز نمی‌شود.

هر سری به نزد تو عیان است، و هر غیبی در پیشگاهت آشکار است. تو ابدی هستی پس پایانی برایت نیست، و تو منتها هستی از این رو گریزی از تو نیست، و تو می‌عادگاهی که نجاتی از تو جز به تو نیست. ناصیه [= پیشانی، زمام] هر جنبنده‌ای در کف تو، و بازگشت هر ذی‌روحمی به سوی توست...

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

...لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحِشَهُ وَ لَمْ تَسْمَعْ لَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ وَ لَمْ يَسْبِقْكَ مَنْ طَلَبْتَ وَ لَمْ يُفْلِتْكَ مَنْ أَخَذْتَ وَ لَمْ يَنْقُصْ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ وَ لَمْ يَزِيدْ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَ لَمْ يَرُدْ أَمْرَكَ مِنْ سَخَطِ قَضَاءِكَ وَ لَمْ يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةً وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ وَ أَنْتَ الْمُنتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ وَ أَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا [مُنْجِي] مَنْجِي مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلُّ دَابَّةٍ وَ إِلَيْكَ مَصِيرٌ كُلُّ نَسَمَةٍ...

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن أبي جعفر الأ حول عن أبي عبيدة الحداء قال: سمعت أبا جعفر يقول و هو ساجد: «سألك بحق حبيبك محمد لما أدخلتني الجنة و جعلتني من سكانها و لما نجيتني من سعفات النار برحمتك و صلى الله على محمد و آله» ترجمه: به حق حبيب تو، حضرت محمد ص از تو می‌خواهم که مرا در بهشت وارد کنی و از اسکنان آن قرارم دهی و از «سفعة»های [حرارت سوزاننده و سیاه‌کننده] آتش نجاتم دهی، به امید رحمت، و بر محمد و آل او درود فرست.

۱. این روایت هم قابل توجه است:

و روی عن الإمام الكاظم أبي الحسن موسى بن جعفر في وصيته ع لهشام و صفته للعقل
يَا هِشَامُ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ مَلِكٌ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ فَلَا يَتَوَاضَعُ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَتَعَظَّمْ إِلَّا وَضَعَهُ اللَّهُ (تحف العقول، ص ۳۸۶)

(۱) «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَنْسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ»

خداوند به انسان اختیار داده است، پس، این گونه نیست که انسان همواره در مسیر حق حرکت کند؛ بلکه در آیات قبل بیان شد که ممکن است کسی احساس استغنا کند و طغیانگر شود و طغیانش به حدی برسد که بندگان برگزیده خدا را مورد اذیت و آزار قرار دهد و حق را تکذیب و از حق رویگردان شود (علق/۶-۱۳). البته قطعاً خداوند او را می‌بیند (علق/۱۴) و بازگشت نهایی او به خدا خواهد بود (علق/۸).

در واقع، آن بندگان واقعی خدا او را امر به تقوا خواهند کرد (علق/۱۲)؛ اما اگر او زیر بار حق نرفت و دست از کارهای نادرست خود برنداشت، چنین نیست که او گمان کرده که واقعا از خدا بی‌نیاز باشد (علق/۷).

خیر، زمام او قطعاً در دست خداست، از ناصیه‌اش [موهای جلوی سرش] می‌گیرند و او را با خواری و ذلت روانه جهنم خواهند کرد.

(۲) «لَنْسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ»

مقصود از «لَنْسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ» چیست و چرا چنین تعبیری به کار رفته است؟

الف. ناصیه به معنای موی جلوی پیشانی و «سفع» به معنای «گرفتن با شدت و حدت و به سمتی خاص کشیدن» است؛ آن طغیانگر، در اثر احساس استغنا دچار کبر و غرور شده و در مقابل حق ایستاده، و این آیه می‌خواهد بفرماید که او را به نحوی تحقیرآمیز و با خواری و ذلت به سوی آتش جهنم می‌کشاند. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳)

ب. ناصیه به معنای خود پیشانی و «سفع» به معنای سیاه و سرخ شدن پوست صورت در اثر حرارت است، یعنی با حرارت جهنم سر و صورتش سوخته و سیاه می‌گردد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳) (مؤید این معنا سخن حضرت زهرا س است که وقتی واقعه هجوم به خانه خود را تعریف می‌کنند، بعد از اینکه فرمودند درب خانه را به روی من کوبیدند، می‌فرمایند «وَالنَّارُ تُسَعَّرُ وَتَسْفَعُ وَجْهِي» در حالی که آتش شعله می‌کشید و صورتم را از شدت حرارت، سیاه می‌کرد؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹)

۱. از حضرت زهرا س روایت شده است: «فَجَمَعُوا الْحَطَبَ الْجَزَلَ عَلَى بَابِنَا وَآتُوا بِالنَّارِ لِيَحْرِقُوهُ وَيَحْرِقُونَا، فَوَقَفْتُ بَعْضَادَةَ الْبَابِ وَنَاشَدْتُهُمْ بِاللَّهِ وَبِأَبِي أَنْ يَكْفُوا عَنَّا وَيَنْصُرُونَا، فَأَخَذَ عَمْرُ السَّوْطَ مِنْ يَدِ قَتْنَدٍ - مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ - فَضْرَبَ بِهِ عَضْدِي فَالْتَوَى السَّوْطَ عَلَى عَضْدِي حَتَّى صَارَ كَالدُّمْلُجِ، وَرَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَدَرَدَهُ عَلَىَّ وَ أَنَا حَامِلٌ فَسَقَطَتْ لَوْجْهِي وَ النَّارُ تُسَعَّرُ وَ تَسْفَعُ وَجْهِي، فَضْرَبَنِي بِيَدِهِ حَتَّى انْتَثَرَ قَرْطِي مِنْ أُذُنِي، وَ جَاءَنِي الْمَخَاضُ فَاسْقَطْتُ مُحْسِنًا قَتِيلًا بَغَيْرِ جُرْمٍ، (مرحوم مجلسی این حدیث را در بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸-۳۴۹ از ارشاد القلوب نقل کرده است و در کتاب طرف من الأنباء و المناقب، ص ۳۹۲ پس از اشاره به اینکه مرحوم مجلسی آن را از ارشاد القلوب نقل کرده، آدرس «ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۵۸» را می‌دهد؛ اما در ارشاد القلوبی که اکنون در دست ماست این عبارت پیدا نشد و مصحح بحار هم تذکر داده که روایات متعددی از جلد ۲ ارشاد در بحار نقل شده که در متن فعلی نیست و احتمال داده که این متن فعلی متن ناقص و در واقع تلخیص متن اصلی است؛ البته در الهدایة الكبرى، ص ۱۷۸-۱۷۹ این حدیث آمده، فقط در آن عبارت «تسفع وجهی» نیامده است.)

ج. این تعبیر، کنایه از شدت مغلوب و مقهور بودن وی است، و به بهترین وجه می‌تواند تسلط کامل عالم ملکوت بر عالم ماده را نشان دهد (تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۴۴۶)؛ زیرا اگر موهای جلوی سر (یا خود «سر») شخصی را محکم بگیرند و به سویی بکشند، او دیگر توان کنترل حرکت خود را نخواهد داشت و امکان هر گونه حرکت به هر طرفی از او سلب می‌شود. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۴۱)

د. و با توجه به اینکه قسمت ناصیه (از رستنگاه مو تا بالای سر) عملاً همان محلی است که مغز در پشت آن مخفی شده است چه بسا درصدد است یکی از معجزات علمی قرآن برای آیندگان را نشان دهد.

توضیح مطلب این است که با توجه به اینکه مغز مرکز احساسات و ادراکات و توجهات آدمی است (که این از کشفیات قرون اخیر است)، اگر ناصیه کسی (که مغز در آن قرار گرفته) کاملاً در اختیار گرفته شود، در واقع از او سلب اراده شده و او کاملاً مقهور و تحت کنترل خواهد بود. (اقتباس از التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۴۱)

... ه.

۳) «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَنْسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ»

انسان کاملاً در کف قدرت خداست؛ اگر دو روزی به او مهلت داده‌اند و او طغیان کند، این گونه نیست که تا ابد کار به کار او نداشته باشند. خدا به انسان طغیانگر مهلت می‌دهد؛ اما اگر دست از کارهای خود بردارد، نهایتاً زمام او را به دست گرفته، با خواری و ذلت روانه جهنمش می‌کند.

۴) «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَنْسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ»

در آیات قبل، از ترک‌تازی انسانی طغیانگر در مقابل بنده‌ای هدایت شده در دنیا سخن گفت و در این آیه، از وضعیت نهایی این انسان طغیانگر در آخرت.

پاسخ به یک شبهه

گاه افراد انتظار دارند که اگر خداوند قدرت مطلقه است، پس اولیاءالله، نباید از جانب معاندان مورد آزار و اذیت واقع شوند؛ و به تبع، انتظار دارند که اگر در مسیر خدا حرکت کردند، همواره در مقام ظاهر هم پیروز میدانها باشند؛ و با مشاهده شکست ظاهری، در خدای خدا و لزوم بندگی او شک می‌کنند!

اشتباه آنها این است که جایگاه دنیا و آخرت را با هم خلط کرده‌اند. خدا خداست و قدرت مطلقه است؛ اما در دنیا به انسان اختیار داده و لذا امکان این را قرار داده است که عده‌ای از دستور او تخطی کنند، تا حدی که برترین اولیاءالله را مورد

۱ عبارت ایشان که به نوعی الهام‌بخش تدبیر فوق بود چنین است: إن لم ينته عن النواهي و الزواجر، لقبضه قبضا شديدا في الظاهر و في المعنى، أما في الظاهر فبالقبض بخاصيته، بحيث لا يقدر أن يتحرك إلى جانب و يميل إلى ناحية و يتفكر في أموره، فهو مغلوب مقهور تحت سلطة القابض المقتدر. و أما المعنى: فإنّ مقدّم الرأس مركز الإحساسات و الإدراکات و التوجّهات، فإذا قبضت الناصية بيد غيبیّ إلهیّ جبار: يكون محدودا و مقيدا و محكوما و مأخوذا بأخذ عزيز مقتدر، و في هذا عذاب أليم ليس فوقه عذاب.

بدترین آزارها قرار دهند؛ و البته کسی که خود را تحت ولایت خدا قرار داده، در تمام این سختی‌ها و ناملایمات جز زیبایی نمی‌بیند (حضرت زینب در دربار ابن‌زیاد فرمود: ما رایت الا الجمیل)
بله، آخرتی هم قطعا هست که با ملاحظه آنجاست که می‌توان فهمید که آیا نهایتا اولیاءالله برنده و پیروز شدند یا دشمنان آنها.

﴿۵﴾ «لَئِنْ لَمْ يَنْتَه...»

خدا چه اندازه مهربان و بردبار است: با چنان معصیت‌های شدیدی، نفرمود که حتما او را چنین و چنان می‌کنیم، بلکه فرمود «اگر از کارش دست برندارد، او را چنین و چنان می‌کنیم»
یعنی باب توبه حتی برای چنان انسان پلیدی که برترین بنده خدا (پیامبر اکرم ص) را اذیت کرده بود (جلسه ۳۵۶، شأن نزول) نیز باز است.

﴿۶﴾ «لَنْسَفَعًا بِالنَّاصِيَةِ»

حکایت

گویند: یکبار ابن‌مسعود که جثه‌ای کوچک و ضعیف داشت، ابلاغ سوره‌ای به مشرکان قریش را برعهده گرفت؛ اما وقتی آن سوره را خواند، ابوجهل برخاست و چنان سیلی به صورت او زد که گوش او پاره شد، و خون جاری گشت! ابن‌مسعود گریان به خدمت پیامبر ص آمد، هنگامی که چشم پیامبر ص بر او افتاد، ناراحت شد، غمگین سر را به زیر انداخت.
ناگهان جبرئیل نازل شد در حالی که خندان و مسرور بود، فرمود: ای جبرئیل چرا می‌خندی در حالی که ابن‌مسعود گریان است؟ عرض کرد به زودی دلیل آن را خواهی دانست.

این ماجرا گذشت، هنگامی که مسلمانان روز جنگ بدر پیروز شدند، ابن‌مسعود هم دلش می‌خواست بهره‌ای در میان مجاهدان داشته باشد؛ در میان کشته‌های مشرکان گردش می‌کرد، چشمش به ابوجهل افتاد، در حالی که آخرین نفسهای خود را می‌کشید، ابن‌مسعود روی سینه او قرار گرفت. هنگامی که چشم ابوجهل به او افتاد، گفت: ای چوپان حقیر! بر جایگاه بلندی قرار گرفته‌ای! ابن‌مسعود گفت الاسلام یعلو و لا یعلی علیه: "اسلام برتری می‌گیرد و چیزی بر اسلام برتری نخواهد گرفت".
ابوجهل به او گفت به دوستت محمد بگو: در نظر من احدی از او مبعوض‌تر نبود، چه در زندگی ام و چه الان در حال مرگم!

روایت شده که هنگامی که این سخن به گوش پیغمبر ص رسید فرمود: فرعون زمان من، از فرعون موسی بدتر بود، چرا که او در واپسین لحظات عمر گفت: من ایمان آوردم (یونس/۹۰)، ولی این طغیانش بیشتر شد!
به هر حال ابن‌مسعود سرش را جدا کرد اما نمی‌توانست آن را بلند کند و بیاورد و بناچار از موهای جلوی سرش گرفت و روی زمین می‌کشید و می‌آورد.

فخر رازی پس از ذکر این حکایت می‌گوید: چه بسا خداوند ابن مسعود را ناتوان از حمل آن سر قرار داده بود تا وعده خدا که «لنسفعا بالناصیه» (او را از موی سرش با خواری و ذلت می‌کشیم) در همین دنیا محقق شود. (تفسیر کبیر، ج ۳۲، ص ۲۲۴-۲۲۵؛ تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۷۰-۱۷۲)

گزارشی از یک سال گذشته

با عنایات خداوند متعال، امروز ابتدای دومین سالی است که کار تدبیر «یک آیه در روز» را آغاز شد. از طریق سه لینک زیر می‌توانید اولین مطلب کانال و دو صفحه‌ای که توضیحی درباره فعالیت این کانال داده شد، مطالعه فرمایید.

<https://t.me/YekAaye/5>

<https://t.me/YekAaye/1987>

<https://t.me/YekAaye/2025>

در همان اوایل کار، یکی از آشنایان این توصیه حضرت آیت الله خرازی (از اساتید اخلاق قم) را که در یکی از کانالهای مذهبی گذاشته شده بود، برایم فرستاد که «در طول روز فرصت‌هایی را برای تدبیر در آیه‌ای از آیات قرآن اختصاص بده. ... مداومت بر این کار، همه دردهای روحی و اخلاقی ما را به طور معجزه‌آسایی درمان می‌کند.» که مشوق خوبی برای ادامه کار بود. (متن کامل در لینک زیر)

https://t.me/shia_patogh1/2698

به نظر می‌رسد راه مراجعه صحیح به قرآن، و اجتناب از تفسیر به رأی، این است که ابتدا معنای آیه درست فهمیده شود، سپس تا حد امکان از کلمات معلمان حقیقی وحی مدد گرفته شود؛ و آنگاه با تدبیر در جوانب مختلف آیه، و بویژه تطبیق آیه بر وضعیت (فکری، اخلاقی، و رفتاری) خودمان، از این سفره گسترده الهی روزی‌ای برداشته شود؛ بر همین اساس بود که ابتدای هر صبح، علاوه بر ارائه متن و صوت آیه، و ترجمه نسبتاً دقیقی از آن، بحثهای لغوی و نحوی‌ای که به فهم صحیح معنای آیه کمک می‌کرد، گذاشته می‌شد. سپس در طول روز احادیثی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، دریچه‌هایی به فهم بهتر آیه می‌گشود، ارائه می‌گردید؛ و از مخاطبان انتظار می‌رفت که خود درباره آیه بیندیشند؛ و آنگاه هنگام شب، آنچه این بنده ناچیز با مراجعه به تفاسیر مختلف و تدبیر در آیات، به دست می‌آورد، در کانال می‌گذاشت و تذکرات سازنده مخاطبان هم اغلب در اصلاح این محتوا موثر بوده است.

در طول یک سال گذشته، تلاش شد که حتی یک روز این کار تعطیل نشود، که البته تنها وقفه کار، مسافرت حدود ده روزه برای زیارت اربعین بود که در آن سفر معنوی، نه فرصت تحقیق و نگارش بود و نه امکانات لازم برای این کار. همچنین تلاش شد گذاشتن مطالب در کانال حتی‌الامکان به دیروقت نیفتد، اما گاه پیچیدگی مطالب و فراوانی نکات (که زمان زیادی را برای ساده‌سازی، تلخیص و تنظیم آنها می‌گرفت) و گاه اشتغالات روزمره (از مسائل کاری گرفته تا رفت و آمدهای خانوادگی) انجام این کار را به تاخیر می‌انداخت، که امیدوارم عذر بنده مقبول افتد.

از آنجا که برخی از حجم زیاد مطالب گلابه داشتند، از همان ابتدا تذکر دادم که علت اینکه مطالب را در بندها و با عنوان‌های اصلی متعدد (نکات ترجمه، کلام معصوم، تدبر) و زیرعنوان‌های تخصصی (نکته انسان‌شناسی، اخلاقی، سیاسی و ...) می‌گذارم این است که هر که فرصت یا علاقه به برخی بحثها ندارد، دستش در انتخاب باز باشد و آن چیزهایی را که می‌خواهد بخواند، با این حال، کانال دیگری با عنوان «یک آیه در روز- گزیده» نیز راه اندازی شد که تنها گزیده‌ای از این مطالب در آنجا قرار داده می‌شد؛ (لینک زیر)

<https://t.me/YekAayah>

و البته سائیتی هم در فضای وب برایش قرار داده شد تا کسانی که می‌خواهند مطالب گذشته را جستجو و یا مطالعه کنند و یا مطلع شوند تاکنون چه آیاتی مورد بحث قرار گرفته، کارشان آسان‌تر شود (لینک زیر)

<http://yekaye.ir/>

هدف بنده از این کانال دو چیز بوده است: در درجه اول، خودم مقید شوم که هر روز در کلام خداوند متعال و کلمات معصومین علیهم‌السلام درنگی داشته باشم؛ و در درجه دوم، در فضای شبکه‌های مجازی، که به ابتدال در اندیشه و سطحی‌نگری در تحلیل‌ها دامن زده می‌شود، مطالبی ارائه گردد که شاید افراد را به تفکر و تأمل جدی وادار سازد. و در همین راستا بوده که مطالب را در بندهای مستقلی می‌نویسم تا امکان بازنشر آنها در گروهها و کانال‌های دیگر مهیا شود. بسیاری از افراد، گاه، از دشواری بحثها گلابه داشته‌اند. بنده تلاش فراوانی کرده و می‌کنم که بحثها را ساده‌سازی نمایم، اما باور ندارم که هر سخن عمیقی را می‌توان ساده کرد، بلکه به نظرم باید به عمیق شدن مخاطب هم اهتمام داشت؛ و معتقدم اگرچه باید در جذابیت محتوا کوشید، اما نباید همه چیز را فدای جذابیت کرد، و البته ضعف مولف هم جای خود دارد. اعضای این کانال یک ماه پس از شروع به کار به حدود ۱۸۰۰ نفر رسید و این آمار تدریجا تا حدود ۲۸۰۰ نفر بالا رفت، و اکنون بیش از ۲۴۰۰ عضو دارد که به طور روزانه حدود ۲۰۰-۳۰۰ نفر با گذشت یک هفته حدود ۵۰۰ نفر پیگیر مستقیم مطالب هستند؛ و البته با توجه به چند موردی که عده‌ای مطالب را در کانال‌های خود می‌گذارند، ظاهرا به طور متوسط بالای ۱۰۰۰ نفر هر مطلبی را مشاهده می‌کنند. البته این غیر از فضای وب است که به طور مستقیم روزانه حدود ۲۰۰ بازدید واقع می‌شود.

لینک کانال «یک آیه در روز»

<https://t.me/YekAaye>

۱۳۹۶/۱/۳

۳۶۲) سوره علق (۹۶) آیه ۱۶ ناصیه کاذبه خاطئه

ترجمه

ناصیه‌ی [= (موی) جلوی پیشانی، زمام] دروغگوی خطاکار

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«خاطئه»

اسم فاعل از ماده «خطأ» است. برخی بین این ماده و ماده «خطو» (که کلمه «خطوة = قدم» از آن ساخته شده: وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ، بقره/۱۶۸) تفاوتی نگذاشته و هر دو را به معنای عبور کردن و تجاوز از حد دانسته‌اند (معجم المقایس اللغة، ج ۲، ص ۱۹۸) و جمعا در قرآن کریم ماده «خطأ» ۲۲ بار و ماده «خطو» ۵ بار و در تمامی موارد به صورت جمع (و با تعبیر «خُطُوتِ الشَّيْطَانِ») به کار رفته است.

اما اغلب اهل لغت بین این دو تفاوت گذاشته‌اند.

همچنین، در زبان فارسی، ما کلمه «خطا» را غالباً به معنای «اشتباه» و نه «گناه» (یعنی در جایی که تعمدی در کار نبوده است) به کار می‌بریم؛ اما اینکه آیا در زبان عربی هم همین طور است یا خیر، بین اهل لغت اختلاف است.

اغلب (مثلاً: کتاب العین، ج ۴، ص ۲۹۲؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۸۸) بر این باورند که:

وقتی به صورت فعل ثلاثی مجرد به کار می‌رود (خَطِيءَ يَخْطِئُ خَطِئًا، فهو خاطئ) به معنای «گناه» است، مثلاً: «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا» (إسراء/۳۱) یا «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينِ، لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ» (لحاقه/۳۶-۳۷) یا «وَأِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» (یوسف/۹۱).

اما در جایی که به نحو ثلاثی مزید (باب افعال) به کار می‌رود (أَخْطَأَ إِخْطَاءً فَهُوَ مُخْطِئٌ) به معنای «اشتباه» است؛ مثلاً «وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ» (أحزاب/۵)

البته وقتی به صورت «خَطَأٌ» و «خَطِيئَةٌ» (جمع آن: خَطِيئَاتٌ و خَطَايَا) به کار می‌رود، گاهی به معنای «اشتباه غیر عمدی» است (مثلاً: «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ، نساء/۹۲؛ وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا، نساء/۱۱۲) و گاهی به معنای «گناه عمدی» است (مثلاً: «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا، نوح/۲۵؛ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا، شعراء/۵۱؛ وَ لَنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ، عنكبوت/۱۲؛ وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ، شعراء/۸۲؛ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ، بقره/۵۸)

در مقابل، برخی (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۷۹-۸۰) بر این باورند که تفاوت «خطأ» و «أخطأ» ربطی به عمدی بودن یا نبودن ندارد و صرفاً از این جهت است که در اولی خود فعل بیشتر مورد عنایت است و در دومی، انتساب فعل به فاعل؛ و در هر صورت، ماده «خطأ» صرفاً به معنای نقطه مقابل «صواب» (=درست) می‌باشد و هر جا که معنای تعمدی بودن از این ماده برداشت شده است بر اساس قرینه‌های پیرامونی بوده است؛

و تفاوتش با دو کلمه معروف برای «گناه» (یعنی ذنب و إثم) در این است که علاوه بر اینکه در «خطا» لزوماً تعمدی در کار نیست، «إثم» در جایی است که تنبلی و کم‌کاری در انجام وظیفه رخ دهد؛^۱ و «ذنب» مشخصاً در مورد کار زشت و قبیحی که بد بودنش مورد اذعان و اعتراف خود فرد است به کار می‌رود؛ و در مواردی مانند «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (یوسف/۹۷) که هر دو تعبیر آمده یکجور عذرتراشی بوده است، یعنی در این آیه، برادران حضرت یوسف ع می‌خواهند بگویند در اینکه اصل کار ما «ذنب» و گناه بوده و باید استغفار کنیم تردیدی نیست؛ اما ما به خطا و اشتباه به این گناه افتادیم.^۲

۱ تقابل خطا و إثم در این آیه بوضوح مشاهده می‌شود: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا» (نساء/۱۱۲)

۲ ایشان عین همین توضیح را در مورد آیه «وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» (یوسف/۲۹) و اقدام زلیخا مطرح می‌کنند.

به لحاظ نحوی، «ناصیه» بدل برای «الناصیه» در آیه قبل می‌باشد (ناصیه‌اش را محکم می‌گیرند، همان ناصیه دروغگوی خطاکار را)؛

و دو تعبیر «كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ» در اینجا، صفت برای «ناصیه» می‌باشد، نه مضاف الیه، یعنی نمی‌گوید: ناصیه‌ی شخص دروغگوی خطاکار، بلکه دروغگویی و خطاکاری را وصف خود ناصیه دانسته است؛ و این استفاده مجازی (که به جای اینکه اینها را وصف صاحب ناصیه بکند، وصف خود ناصیه کرده) معنا را به نحو بلیغ‌تر و زیباتر و لطیفتر منتقل می‌کند تا اینکه می‌گفت: ناصیه الكاذب الخاطی. (الكشاف، ج ۴، ص ۷۷۸)

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است که پدرم امام سجاد ع مکرر به فرزندانشان می‌فرمودند: از دروغ خودداری کنید، کوچک باشد یا بزرگ، جدی باشد یا شوخی، چرا که شخص هنگامی که دروغ کوچک گفت جرات بر دروغ بزرگ هم پیدا می‌کند؛ آیا نمی‌دانید که رسول خدا ص می‌فرمود: بنده‌ای دایماً راست می‌گوید تا اینکه خداوند او را به عنوان «صدیق» ثبت می‌کند؛ و بنده‌ای مرتب دروغ می‌گوید تا اینکه خداوند او را به عنوان «کذاب» ثبت می‌کند.

الكافی، ج ۲، ص ۳۳۸

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ص يَقُولُ لَوْلِيهِ اتَّقُوا الْكُذْبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزَلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ؛

أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتَبَهُ اللَّهُ صَدِيقًا وَمَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتَبَهُ اللَّهُ كَذَابًا.

۲) از امام صادق ع روایت شده است:

به نماز و روزه مردم فریفته نشوید؛ چرا که گاه شخصی به نماز و روزه عادت کرده به طوری که اگر آن را ترک کند وحشت می‌کند؛ بلکه آنها را با راستگویی و امانتداری امتحان کنید.

الكافی، ج ۲، ص ۱۰۴

عَنْهُ عَنْ عُمَانَ بْنِ عِيْسَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَغَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا تَغْتَرُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رَبَّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ. ۱.

۱. این روایت هم قابل توجه است که از امام باقر ع روایت شده است:

بدرستی که خداوند عز و جل برای شر و بدی قفل‌هایی قرار داد و کلیدهای همه آن قفل‌ها را شراب قرار داد، و دروغ از شراب بدتر است.

الكافی، ج ۲، ص ۳۳۹

۳) از امام باقر ع روایت شده است: گناهان همگی شان شدیدند، و شدیدترین آنها گناهی است که گوشت و خون بر آن رشد کند؛ چرا که بالاخره [هر گناهی] یا مورد رحمت و یا مورد عذاب واقع می‌شود؛ در حالی که در بهشت جز کسی که پاک باشد، وارد نمی‌شود.

[یعنی گوشت و خونی که از گناه روئیده و یا با گناه عجین شده است، نمی‌تواند وارد بهشت شود]

الکافی، ج ۲، ص ۲۷۰

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَلِيمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: الدُّنُوبُ كُلُّهَا شَدِيدَةٌ وَأَشَدُّهَا مَا نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَالدَّمُ لِأَنَّهُ إِمَّا مَرْحُومٌ وَإِمَّا مُعَذَّبٌ وَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ. ۱

تدبر

(۱) «نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ»

ناصیه‌ی [= پیشانی یا موهای جلوی پیشانی] شخصی که او را از ناصیه‌اش محکم می‌گیرند و ذلیلانه به سمت جهنم می‌کشاند، ناصیه‌ی دروغگویی و خطاکاری است؛ یعنی هم سخنان [و آراء و باورهای] وی خلاف حقیقت است و هم اعمال و رفتارش (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۷)

اگر بتوان ابعاد هویتی انسان در «باورها» و «رفتارها»یش خلاصه کرد، می‌توان گفت این آیه، نهایت وضعیت یک انسان در بُعد نامطلوب را نشان می‌دهد و می‌خواهد بفرماید که علت جهنمی شدن وی این است که تمام وجودش خلاف حق و حقیقت شده؛ و کسی که وجودش (تمام گوشت و خونس) خلاف حق و حقیقت شود، راهی به بهشت نخواهد داشت. (حدیث ۳)

(۲) «نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ»

به جای اینکه بگوید «نَاصِيَةُ الْكَاذِبِ الْخَاطِئِ»: ناصیه شخص دروغگوی خطاکار» فرمود: «نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ»: ناصیه‌ای که خود این ناصیه دروغگو و خطاکار است». چرا؟

الف. نوعی بیان مجازی است که معنا را به نحو بلیغ‌تر و زیباتر و لطیف‌تر منتقل می‌کند (الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۸).

ب. شاید می‌خواهد نشان دهد که نه هر دروغگو و هر گناهکار، بلکه کسی که پیشانی دروغ و گناه است، به چنین عذابی عقاب می‌شود.

ج. ...

عَنْهُ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ وَ الْكَذِبَ شَرًّا مِنَ الشَّرَابِ.

۱. این حدیث هم در همین مضمون قابل توجه است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيْزٍ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَا

مِنْ نَكْبَةٍ تُصِيبُ الْعَبْدَ إِلَّا بِذَنْبٍ وَمَا يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ. (الکافی، ج ۲، ص ۲۶۹)

ترجمه

پس، [بگو] اهل مجلسش را [به یاری خویش] بخواند؛

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«نادی»

این کلمه از ماده «ندو» [یا «ندی»] گرفته شده که برخی اصل این ماده را به معنای «جمع شدن» دانسته‌اند، به نحوی که وقتی گروهی در کنار هم جمع شوند به آنها «نادی» گفته می‌شود [چنانکه در عربی معاصر نیز برای کلمه «باشگاه» (club) از کلمه «نادی» استفاده می‌شود] و اگر آن جمع از هم متفرق شوند، دیگر بدانها «نادی» نمی‌گویند؛ و کاربرد آن در مورد ندا زدن را هم از این باب دانسته‌اند که موجب جمع شدن افراد می‌گردد (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۱۲)؛ و برخی بالعکس، اصل این ماده را دالّ بر «صدا زدن» و «فراخوان مخاطبین با صدای بلند» (ندا دادن) دانسته، و جمع شدن و گرد هم آمدن را از لوازم این دانسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۹۶؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۷۱)

در هر صورت، کلمه «نادی» [و نیز «ندی» (مریم/۷۳)] به «مجلس» و «انجمن»ی که با صدا زدن گرد هم آمده‌اند گفته می‌شد؛ و کم‌کم به هر انجمن و مجلسی، «نادی» گفته‌اند (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۷۹)

کاربرد این کلمه در معنای ندا دادن، غالباً در وزن مفاعله بوده است (نادی، ینادی، نداء) و البته در وزن تفاعل (تنادی) هم در قرآن کریم به کار رفته است (یَوْمَ التَّنَادِ؛ غافر/۳۲؛ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ؛ قلم/۲۱) که در این وزن، در خصوص «اقدام کسی که ندا را می‌شنود و بدان پاسخ می‌دهد» و یا «همدیگر را ندا دادن» می‌باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۷۱)

۱. اینکه سه حرف «ن، د، ح» حرف معتل در کنار هم بیاید غالباً دو معنا را برایش مطرح کرده‌اند. یکی معنای «رطوبت» است که برخی این را مربوط به «ندی» دانسته‌اند و معنای دیگر همان است که در متن بحث شد. مرحوم مصطفوی، تفاوت این دو معنا را در همین «ندو» و «ندی» دانسته است (أنّ الأصل الواحد فی المادّة واویّة؛ هو دعوة فی مخاطبة. و فی الیائیه؛ هو الترشیح و الابتلال. و قد خولطت مفاهیم المادّتين و موارد استعمالهما فی کتب اللغة. فمن الواویّة تقول: ناداهُ نداءً و مُناداهُ و ینادیه فتنادی تنادیا، أی الدعوة فی الخطاب، بأی کلمة کان...؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۷۱)؛ اما بسیاری از اهل لغت، ماده همین معنایی را که در متن مورد بحث قرار گرفته «ندی» گفته‌اند و یا لاقلاً به اینکه تمایز این دو معنا به خاطر این باشد که یکی به او ختم می‌شود و دیگری به یاء، سخنی نگفته‌اند. با توجه به اینکه این ماده در معنای «رطوبت» در قرآن کریم نیامده است، اصلاً بدان پرداخته نشد. البته راغب اصفهانی ظاهراً این دو معنا را به یک معنا برمی‌گرداند، زیرا ایشان وجه کاربرد «نداء» در معنای «فراخوان و صدا کردن مخاطبین با صدای بلند» را این دانسته است که کسی که دهانش مرطوب باشد راحت‌تر می‌تواند دیگران را صدا بزند «استعارة النداء للصوت من حیث إنّ من یکثر رطوبةً فمه حسن کلامه» (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۹۷)

ماده «ندو» [یا: ندی] ۵۳ بار در قرآن کریم به کار رفته است که غیر از سه بار که در همین معنای مجلس و انجمن بوده (فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ، علق/۱۷؛ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ، عنكبوت/۲۹؛ أَحْسَنُ نَدِيًّا، مریم/۷۳) در بقیه موارد در همان معنای «صدا زدن و مخاطب قرار دادن» استعمال شده است.

شأن نزول

۱) از ابن عباس و اصم روایت شده است که پیامبر ص در مقام ابراهیم ع نماز می‌خواند. ابوجهل بر ایشان گذشت و گفت: آیا تو را از این کار نهی نکردم؟ و ایشان را تهدید کرد. پیامبر ص به او روی خوش نشان نداد و بر او [با آیاتی از قرآن] نهیب زد.

او گفت: ای محمد! به چه چیزی مرا تهدید می‌کنی؟ به خدا سوگند که هیچکس بیش از من در اینجا انجمن و عده عده ندارد. پس نازل شد «آیا دیدی کسی را که نهی می‌کند ... پس [بگو] اهل مجلسش را [به یاری خویش] بخواند؛ تا ما هم زبانیه [آتش] را بخوانیم».

ابن عباس می‌گوید: اگر او ندا می‌داد زبانیه عذاب همانجا او را در بر می‌گرفت.

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۵۵؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳
ابْنُ عَبَّاسٍ وَالْأَصَمُ كَانَ النَّبِيُّ عِندَ الْمَقَامِ فَمَرَّ بِهِ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَلَمْ أَنْهَكَ عَنْ هَذَا وَتَوَعَّدَهُ فَأَعْلَطَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَانْتَهَرَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ بَأَى شَيْءٍ تَتَهَدَّدُنِي أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَكْبِرُ هَذَا الْوَادِي نَادِيًا فَنَزَلَ «أُرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى» إِلَى قَوْلِهِ «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ» فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَوْ نَادَى لَأَخَذَتْهُ الزَّبَانِيَةُ بِالْعَذَابِ مَكَانَهُ.

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است:

در روزی که مکه فتح شد پیامبر خدا ص ایستاد و خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

ای مردم! حاضران به غایبان برسانند:

بدرستی که خداوند تبارک و تعالی با [فرستادن] اسلام، نخوت و غرور جاهلی و فخر فروشی به خاطر آباء و اجداد و قوم و قبیله را از بین برد.

ای مردم! شما از آدم‌اید و آدم از گل؛ همانا امروز بهترین شما نزد خداوند و گرامی‌ترین تان از نظر او، باتقواترین و مطیع‌ترین شما نسبت به دستورات اوست؛

بدانید که «عربیت»، پدر هیچ فرزندی نیست، بلکه زبانی گویا است؛ پس به هر کس بین شما طعنه زدند [که اصل و نسب عربی ندارد] و خودش می‌دانست که در مسیر رضایت خداوند گام برمی‌دارد، همان برایش کافی است [یا: خداوند کفایتش می‌کند].

۱. قال ابن عباس: لما أتى أبو جهل رسول الله ص انتهره رسول الله ص فقال أبو جهل أنتهزني يا محمد فوالله لقد علمت ما بها أحد أكثر ناديا مني

فأنزل الله سبحانه «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» وهذا وعيد أي فليدع أهل ناديه أي أهل مجلسه يعني عشيرته فليستنصر بهم إذا حل عقاب الله به والنادى الفنا

بدانید هر گونه خونخواهی و تقاص گیری، و کینه توزی ای که در جاهلیت بوده است، من تا روز قیامت آن را زیر پا می گذارم.

الزهدي، ص ۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۹۳

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:
لَمَّا كَانَ يَوْمُ فَتْحِ مَكَّةَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي النَّاسِ خَطِيبًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ
أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ التَّفَاخَرَ بِأَبَائِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ
أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمَ مِنْ طِينِ آلَا وَ إِنَّ خَيْرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَكْرَمَكُمْ عَلَيْهِ الْيَوْمَ اتِّقَاكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لَهُ آلَا وَ إِنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ
بِأَبٍ وَ آلدٍ وَ لَكِنَّهَا لِسَانَ نَاطِقٍ فَمَنْ طَعَنَ بَيْنَكُمْ وَ عَلمَ أَنَّهُ يُبَلِّغُهُ رِضْوَانَ اللَّهِ حَسَبَهُ آلَا وَ إِنَّ كُلَّ دَمٍ أَوْ مَظْلَمَةٍ أَوْ إِحْنَةٍ كَانَتْ فِي
الْجَاهِلِيَّةِ فَهِيَ تَظَلُّ تَحْتَ قَدَمِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۳) از امام سجاده درباره «تعصب» سوال شد. فرمودند:

تعصب ورزی گناه آن است که شخص، بدهای قوم و خویش خود را بهتر از خوبان قوم و قبیله دیگران بشمارد؛ و این تعصب ورزی نیست که شخص قوم و خویش خود را دوست بدارد، بلکه تعصب ورزی آن است که قوم و خویش خود را در ظلم کردن یاری نماید.

الکافی، ج ۲، ص ۳۰۹

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنِ مَعْمَرِ بْنِ الزُّهْرِيِّ
قَالَ: سَأَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْعَصِيَّةِ فَقَالَ الْعَصِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ
آخَرِينَ وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يُحِبُّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يَعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ. ۱

۴) در درباره یزید، وقتی که وی به سر مقدس امام حسین ع جسارت کرد و سخنان ناروایی بر زبان آورد، حضرت زینب سلام الله عليها بلند شد و سخنانی آتشین بر زبان راند و در اواخر کلام خود فرمود:

... پس هر کیدی می خواهی به کار ببر؛ و هر تلاشی که می خواهی بکن، که به خدایی که ما را به وحی و کتاب و نبوت و برگزیدگی شرافت بخشید، کار ما را پایان نتوانی داد و به غایت ما نخواهی رسید و یاد ما را محو نتوانی کرد و عار و ننگی

۱. این دو حدیث هم در مذمت تعصب ورزی ها:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمُرَانَ
عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ قَالَ: ثَلَاثَةٌ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ الْفَخْرُ بِالنَّسَبِ وَ الطَّعْنُ فِي الْأَحْسَابِ وَ الِاسْتِسْقَاءُ بِالنَّوَاءِ (معانی الأخبار، ص ۳۲۶)

أَبِي رَه قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: مَنْ
صَنَعَ شَيْئًا لِلْمُفَاخَرَةِ حَسَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَسْوَدَ الْوَجْهِ. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۵۵)

که به خاطر ما دامنگیرت شد، از تو رخت برنخواهد بست؛ و آیا نظر تو جز ناشی از بی‌عقلی و روزگارت جز چند صباح، و جمع تو جز پراکنده است، روزی که منادی ندا می‌دهد: بدانید که خداوند هر ظالم متجاوزی را لعنت کند.

الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۳۱۰

فَقَامَتْ إِلَيْهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ وَ أُمُّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَالَتْ

ثُمَّ كَذَّبَكَ وَ أَجْهَدَ جُهِدَكَ فَوَ اللَّهِ الَّذِي شَرَفْنَا بِالْوَحْيِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبُوَّةِ وَ الْإِنْتِخَابِ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا وَ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا يُرْحَضُ عَنْكَ عَارُنَا وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدٌ وَ أَيَّامٌ إِلَّا عَدَدٌ وَ جَمْعٌ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يَنَادِي الْمُنَادِي أَلَا لَعْنُ اللَّهِ الظَّالِمِ الْعَادِي...

تدبر

(۱) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»

کسی که به خدا تکیه می‌کند، از عده و عده‌ی اهل باطل نمی‌هراسد؛

پس،

اگر طغیانگری به دوستان و هم‌نشینانش می‌نازد؛ خدا هم در مقابل، به مومن توصیه می‌کند:

بگو اهل مجلسش را به یاری خویش بخواند؛

و نگران چیزی نباش، که خدا تو را کفایت می‌کند.

این مطلبی است که خداوند به پیامبرانش توصیه کرده است که اصلاً به آنها بگویند تمام شریکانتان را هم جمع کنید و به

ما مهلت ندهید، ببینید عاقبت از آن که خواهد بود؟! (اعراف/۱۹۵؛ یونس/۷۱؛ هود/۵۵)

(۲) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»

به شخص طغیانگر بگو اگر از دعوت تو به خدا و تقوای الهی ناراحت می‌شود، هم‌نشینانش را به یاری خویش بخواند؛

اما چرا هم‌نشینان اهل باطل، واقعا نمی‌توانند یاری‌ای به وی برسانند؟

الف. زیرا هر کار و اقدامی تحت قدرت خدا و به اراده خداوند حاصل می‌شود.

ب. چرا که هر دوستی غیرالهی‌ای حقیقت و باطنش دشمنی است (الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ؛

زخرف/۶۷)

ج. ...

(۳) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»

این آیه پیامبر ص را خطاب قرار داده که: به شخص طغیانگر بگو، اگر دلش می‌خواهد، هم‌نشینانش را صدا بزند و به

یاری خویش بخواند؛ چرا که هیچ کاری از او ساخته نیست و خدا هم برایش نگهبانان آتش را صدا خواهد زد!

و این توصیه فقط به پیامبر ص نیست، بلکه به هر مومنی است که یاری خداوند متعال را باور دارد؛

به نظر می‌رسد حضرت زینب سلام الله علیها با تکیه بر این گونه آیات بود که در کمال شجاعت به یزید فرمود:
 هر غلطی می‌خواهی، بکن! که هیچ کاری از دست ساخته نیست! (حدیث ۴)
 و شهید بهشتی، که می‌گفت:
 به آمریکا بگویند از دست ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر!
 و ...

موارد زیر را چون مطمئن نبودم در کانال نگذاشتم:

۴) «يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى ... فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»

پشتوانه عمل‌های ایذایی مخالفان، جلسات مخفیانه است. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۵۴۰)

۵) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»

با اینکه مخالفان پیامبر متشکل و سازمان یافته بودند، کاری از پیش نبردند. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۵۴۰)

۱۳۹۵/۱/۵

۳۶۴) سوره علق (۹۶) آیه ۱۸ سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ

ترجمه

ما هم به زودی «زبانیه» [مأموران جهنم، فرشتگان عذاب] را خواهیم خواند.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الزَّبَانِيَةَ»

از ماده «زبن» می‌باشد که این ماده در اصل به معنای «دفع» کردن و راندن به کار می‌رود و «زبانیه» را از این جهت چنین خوانده‌اند که کسانی‌اند که جهنمیان را سوی جهنم می‌رانند (معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۴۶). برخی آن را معادل «شُرْط» (جمع «شُرْطه»: پلیس، نیروی انتظامی) دانسته (قتاده، به نقل از لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۹۴؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۵۰) و برخی گفته‌اند به معنای اشخاص شدید و غلیظ است و منظور همان فرشتگانی است که خداوند متعال در وصفشان تعبیر «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاطٌ شِدَادٌ...» (تحریم/۶) را به کار برده است (زجاج، به نقل از لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۹۴).

۱. در قرائت ابن مسعود این آیات چنین قرائت شده است:

«كَلَّا لئن لم ينته لأسفعا بالناصية ناصية كاذبة خاطئة فليدع إلى ناديه فسأدعو الزبانية» (معانی القرآن، ج ۳، ص ۲۸۰)

کلمه «زبانیة» اسم جمع است و درباره اینکه اینکمه مفرد آن چیست؛ اختلاف نظر است؛ مفرد آن را «زبني»، «زبانی»، «زاین» و «زبنيّة» گفته‌اند و برخی آن را اساساً از اسم جمع‌هایی که مفرد ندارد (مانند ابابیل) دانسته‌اند. (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۹۴) این ماده در قرآن کریم تنها در همین آیه به کار رفته است. ۱.

حدیث

۱) دعای سوم صحیفه سجادیه، صلوات و درود بر فرشتگان الهی است که عملاً به معرفی فرشتگان مختلف نیز پرداخته است. در فرازی از این دعا آمده است:

خدایا! [صلوات فرست بر] ...

و بر «زبانیه» همان کسانی که هنگامی که بدانها گفته شود «بگیریدش، پس به زنجیرش کشید، سپس به دوزخش درآید» (الحاقه/۳۰-۳۱) به سرعت اقدام کنند و مهلتش ندهند...

پس بر آنها درود فرست روزی که «هر کسی با سوق‌دهنده و شاهدی که همراهش است» (ق/۲۱) می‌آید؛

و درودی فرست که کرامتی بر کرامت آنان و طهارتی بر طهارت آنان بیفزاید.

خدایا؛ و هنگامی که بر فرشتگان و فرستادگان درود فرستادی و درود ما را بدانها رساندی، پس بر ما هم درودی بفرست به خاطر اینکه باب سخن نیکو درباره آنها را گشودی، که همانا تویی که بخشنده و بزرگواری!

الصحیفه السجادیه، دعاء ۳

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَ كُلِّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ:

اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ ... وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ: مِنْ سَكَّانِ سَمَاوَاتِكَ، وَ ...

وَ الزَّبَانِيَةِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: «خُذُوهُ فَعَلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ» ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً، وَ لَمْ يَنْظُرُوهُ

... فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي «كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ»

وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ

اللَّهُمَّ وَ إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صَلَاتِنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، إِنَّكَ

جَوَادٌ كَرِيمٌ. ۲

۱. «سَدَّعُ» در اصل «سندعو الزبانیة» بوده است که در رسم‌الخط قرآنی (که به نحو متواتر به ما رسیده است) حرف «و» آن، که به خاطر التقای ساکنین تلفظ نمی‌شود، در کتابت هم حذف شده است؛ ضمناً قرائت دیگری به صورت «سیدعی الزبانیة» هم وجود دارد. (سَدَّعُ بالتون مبنیاً للفاعل، و کتبت بغير واو لأنها تسقط في الوصل لالتقاء الساكنين. و قرأ ابن أبي عبلة: سيدعی مبنیاً للمفعول الزبانیة رفع؛ البحر المحيط فی التفسیر، ج ۱۰، ص ۵۱۱) ۲. درباره نقش آفرینی «زبانیه» احادیث متعددی وارد شده است که برخی از آنها به قرار ذیل است:

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ عَرَفَ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِمَا يَرُونَ مِنْ تَضَاعُفِ اللَّذَّةِ وَ السُّرُورِ وَ عَرَفَ أَهْلُ النَّارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ تَبَطَّشُ بِهِمُ الزَّبَانِيَةُ.

(الزهد، ص ۹۹)

(۲) از پیامبر ص روایت شده است:

کسی که می‌خواهد خداوند او را از نوزده زبانیه [ماموران نوزدهگانه جهنم] نجات دهد؛ «بسم الله الرحمن الرحيم» را [زیاد] بگوید؛ چرا که آن نوزده حرف است و خداوند با هر حرفی از آن سپری در برابر یکی از آنان قرار می‌دهد.

جامع الأخبار (لشعیری)، ص ۴۲

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفُقَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ عَيْسَى الْعَجَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّلْتِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ عَبَّادٍ الْمُهَلَّبِيُّ [المُهَلَّبِيُّ] قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ [سَعِيدُ] بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هَلَالِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ بَعْلَى [بَعْلَى] بْنِ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمًا فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ عَجَائِبَ قَالَ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَ وَمَا رَأَيْتَ حَدَّثَنَا بِهِ فِدَاكَ أَنْفُسَنَا وَأَهْلُونَا وَأَوْلَادُنَا فَقَالَ رَأَيْتُ ... وَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي قَدْ أَخَذَتْهُ الزَّبَانِيَةُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَجَاءَهُ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْهِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَخَلَّصَهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَجَعَلَاهُ مَعَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي جَائِعًا عَلَى رُكْبَتَيْهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْمَةِ اللَّهِ حِجَابٌ فَجَاءَهُ حَسَنٌ خَلَقَهُ فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ وَأَدْخَلَهُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ ... (الأمالي (للسدوق)، ص ۲۳۱)

أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمِ الْقَزْوِينِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّحْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ سُلَيْمَانَ بْنِ مِقْبَلِ الْمَدِينِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ قَالَ عَ إِذَا مَاتَ الْكَافِرُ شِيعَهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الزَّبَانِيَةِ إِلَى قَبْرِهِ وَ إِنَّهُ لَيُنَاشِدُ حَامِلِيهِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَانِ وَ يَقُولُ لَوْ أَنَّ لِي كِرَّةً فَأَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَقُولُ أَرْجِعُونَ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ فَتَجِيبُهُ الزَّبَانِيَةُ كُلًّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ أَنْتَ قَاتِلُهَا وَ يُنَادِيهِمْ مَلَكٌ لَوْ رُدُّ لِعَادَ لِمَا نَهَى عَنْهُ ... (الأمالي (للسدوق)، ص ۲۹۰)

كُتِبَ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤَدِّنُ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ الضَّرِيرِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ سُمَى عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ فِي تَفْسِيرِ ابْنِ جَرِيرٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ وَ قَدْ دَخَلَتِ الرُّوَايَاتُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ أُمِّ هَانِيَةَ فَرَعَا فَسَأَلَتْهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ يَا أُمَّ هَانِيَةَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَضَ عَلَيَّ فِي مَنَامِي الْقِيَامَةَ وَ أَهْوَالَهَا وَ الْجَنَّةَ وَ نَعِيمَهَا وَ النَّارَ وَ مَا فِيهَا وَ عَذَابَهَا فَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَإِذَا أَنَا بِمُعَاوِيَةَ وَ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ قَائِمِينَ فِي حَرِّ جَهَنَّمَ تَرْضَخُ رُءُوسُهُمَا الزَّبَانِيَةُ بِحِجَارَةٍ مِنْ جَمْرٍ جَهَنَّمَ يَقُولُونَ لِمَا هَلْ آمَنْتُمَا بَوْلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَيَخْرُجُ عَلِيُّ مِنَ حِجَابِ الْعِظْمَةِ ضَاحِكًا مُسْتَبْشِرًا وَ يُنَادِي حُكْمَ لِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ فَيَبِيعُ الْخَبِيثَ إِلَى النَّارِ وَ يَقُومُ عَلِيُّ فِي الْمَوْقِفِ يَشْفَعُ فِي أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ شِيعَتِهِ. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۲۰۴)

قال ص أيها الناس تدبروا القرآن المجيد فقد دلکم علی الأمر الرشید و سلموا لله أمره فإنه فعّال لما يريد و احذروا يوم الوعيد ... يوم يقوم الزبانية إلى الكفار و يبادر من يسوقهم سوقا عنيفا و الدموع تتحادر و تنب النار إلى الكفار كوثوب اللبث إذا شاخر فيدل من زفيرها كل من عز و فاخر - الذي جعل مع الله إلهًا آخر فألقياه في العذاب الشديد. (إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمی)، ج ۱، ص ۸۱)

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «النار و الزبانية أسرع إلى فساق أهل القرآن منهم إلى عبدة الأوثان فيشكون، يقولون: ربنا، النار و الزبانية أسرع إلينا من عبدة الأوثان، فيقول الله تعالى: ليس من علم كمن لا يعلم». (غرر الأخبار، ص ۴۳؛ كنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۹۱، حديث ۲۹۰۰۵)

همچنین در جلسه ۳۳۵، حدیث ۱ (<http://yekave.ir/al-balad-90-6>) نیز درباره اینکه اعمال عده‌ای در روز قیامت به صورت «زبانیه» متمم می‌شود و آنها را به سوی جهنم می‌راند، اشاراتی شده بود. و شبیه مضمون آن حدیث، حدیث دیگری در همان تفسیر منسوب به امام عسکری آمده است که مجددا بعد از بیان تارک الزکات، به توضیح شخصی می‌پردازند که مودی زکات و اهل جهاد و ... بوده اما به ولایتی که خداوند معین کرده تن نداده؛ لذا وقت مرگ همه اعمالش حبس می‌شود تا آنجا که می‌فرماید: ثُمَّ يُنَادِي مُنَادِي رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ: يَا أَيَّتُهَا الزَّبَانِيَةُ تَنَاوَلِيهَا، وَ حَطَّيْهَا إِلَى سِوَاءِ الْجَحِيمِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا لَمْ يَجْعَلْ لَهَا مَطَايَا - مِنْ مَوْلَاةِ عَلِيٍّ وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِ ع. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری عليه السلام، ص ۷۹)

وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى صَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَجِّيَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الزَّبَانِيَةِ التَّسْعَةَ عَشَرَ فَلْيَقْرَأْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - فَإِنَّهَا تِسْعَةَ عَشَرَ حَرْفًا لِيَجْعَلَ اللَّهُ كُلَّ حَرْفٍ مِنْهَا جَنَّةً مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ.

توجه:

اینکه تعداد ماموران جهنم ۱۹ نفر است، عبارت قرآن کریم است که: «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» (مدثر/۳۰)

۳) ابن ابی الحدید حکایت می کند که بین اصحاب پیامبر خدا ص بحثی در گرفته بود که کدامیک از حروف الفبا بیش از همه در کلمات به کار می رود و همه اتفاق نظر داشتند که حرف «الف» چنین است. حضرت علی ع که این سخنان را شنید، بدون درنگ خطبه شیوایی مشتمل بر معارف توحید و نبوت و معاد ایراد کردند که مطلقاً از حرف الف در آن استفاده نفرمودند. فرازی از این خطبه که در آن با اشاره ای به «زبانیه» (البته به صورت مفرد، که الف ندارد؛ یعنی «زبانیه») به وصف وضعیت جهنمیان می پردازند، چنین است:

نامه عملش آشکار شد و جرایمش بر ملا گشت، نگاهی به بدی عملش کرد؛ و بر آن شهادت داد چشمش با نگاهش، و دستش با در دست گرفتنش، و پایش با گامهایش، و اندام جنسی اش با لمسش، و پوستش با تماسش؛ پس گردنش به زنجیر کشیده شد و دستانش در غل فرو رفت، و هُل داده شد و تنها و بی یاور کشان کشان به جهنم وارد گشت، با مصیبت و شدتی جانکاه؛

در جهنم عذاب می شود و از آب جوشانش نوشانده می گردد، که گوشت صورتش [از حرارت این آب جوش] می ریزد و پوستش کنده می شود؛ و مامور عذاب (زبانیه) با گزری از آهن بر او می زند و پوستش بعد از پوسیده شدن دوباره پوست جدید می اندازد، فریاد استغاثه سر می دهد اما نگهبانان جهنم از او روی برمی گردانند؛ و آه و فغان سر می دهد، اما دوره ای طولانی همراه با پشیمانی در آن باقی می ماند...

شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۴۰-۱۴۳؛ کفایه الطالب، ص ۳۹۳، و مصباح الکفعمی، ص ۷۴۱-۷۴۴، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۰۸.

قالوا تذاکر قوم من أصحاب رسول الله ص أي حروف الهجاء أدخل فی الکلام فأجمعوا علی الألف فقال علی ع:

حَمِدْتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنْهُ...۱

۱. و سبغت نعمته و سبقت غضبه رحمته و تمت کلمته و نفذت مشيئته و بلغت قضيته حمدته حمد مقر بر بويته متخضع لبعوديته متنصل من خطيئته متفرد بتوحيد مؤمل منه مغفرة تنجيه يوم يشغل عن فصيلته و بنيه و نستعينه و نستتر شده و نستهديه و نؤمن به و تتوكل عليه و شهدت له شهود مخلص موقن و فردته تفرید مؤمن متيقن و وحدته توحيد عبد مدعن ليس له شريك في ملكه و لم يكن له ولي في صنعه جل عن مشير و وزير و عن عون معين و نصير و نظير علم فستر و بطن فخير و ملك فقهر و عصي فغفر و حكم فعدل لم يزل و لن يزول «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و هو بعد كل شيء رب متعزز بعزته متمكن بقوته متقدس بعلوه متكبر بسموه ليس يدرکه بصر و لم يحط به نظر قوی منبع بصير سمیع رءوف رحيم عجز عن وصفه من يصفه و ضل عن نعته من يعرفه قرب فبعد و بعد فقرب يجيب دعوة من يدعوه و يرزقه و يحبوه ذو لطف خفي و بطش قوی و رحمة موسعة و عقوبة موجعة رحمته جنة عريضة موقنة و عقوبته جحيم ممدودة موبقة و شهدت ببعث محمد رسوله و عبده و صفيه و نبیه و نجيه و حبيبه و خليله بعنه في خير عصر و حين فترة و كفر

بَرَزَتْ صَحِيفَتُهُ وَ تَبَيَّنَتْ جَرِيرَتُهُ، نَظَرَ فِي سُوءِ عَمَلِهِ، وَ شَهِدَتْ عَيْنُهُ بِنَظَرِهِ، وَ يَدُهُ بِبَطْشِهِ، وَ رِجْلُهُ بِخَطْوِهِ، وَ جِلْدُهُ بِلَمْسِهِ وَ فَرَجُهُ بِمَسِّهِ، فَسَلْسَلَ جِيدَهُ وَ غَلَّتْ يَدُهُ، وَ سَبَقَ يَسْحَابُ وَحْدِهِ، فَوَرَدَ جَهَنَّمَ بِكَرْبٍ وَ شِدَّةٍ فَظَلَّ يَعْدَبُ فِي جَحِيمٍ، وَ يَسْقَى شَرِبَةً مِنْ حَمِيمٍ، تَشْوَى وَجْهَهُ وَ تَسْلُخُ جِلْدَهُ، تَضْرِبُهُ زَبِينَةٌ بِمَقْمَعٍ مِنْ حَدِيدٍ، يَعُودُ جِلْدُهُ بَعْدَ نَضْجِهِ بِجِلْدٍ جَدِيدٍ، يَسْتَعِيثُ فَيَعْرِضُ عَنْهُ خَزَنَةَ جَهَنَّمَ، وَ يَسْتَصْرِخُ فَيَلْبَثُ حَقْبَهُ بِنَدَمٍ...۱

رحمة لعبيده و منه لمزيدة ختم به نبوته و شيد به حجتة فوعظ و نصح و بلغ و كدح رءوف بكل مؤمن رحيم سخى رضى ولى زكى عليه رحمة و تسليم و بركة و تكريم من رب غفور رحيم قريب مجيب وصيتكم معشر من حضرنى بوصية ربك و ذكرتكم بسنة نبىكم فعليكم برهبة تسكن قلوبكم و خشية تدرى دموعكم و تقية تنجيكم قبل يوم تبليكم و تذهلكم يوم يفوز فيه من ثقل وزن حسنته و خف وزن سيئته و لتكن مسئلتكم و تملقكم مسئلة ذل و خضوع و شكر و خشوع بتوبة و تورع و ندم و رجوع و ليغتنم كل مغتنم منكم صحته قبل سقمه و شبيبته قبل هرمه و سعته قبل فقره و فرغته قبل شغله و حضره قبل سفره قبل تكبر و تهرم و تسقم يمله طبيبه و يعرض عنه حبيبه و ينقطع غمده و يتغير عقله ثم قيل هو موعوك و جسمه منهوك ثم جد فى نزع شديد و حضره كل قريب و بعيد فشخص بصره و طمح نظره و رشح جبينه و عطف عرينه و سكن حنينه و حزنه نفسه و بكته عرسه و حفر رمسه و يتم منه ولده و تفرق منه عدده و قسم جمعه و ذهب بصره و سمعه و مدد و جرد و عرى و غسل و نشف و سجي و بسط له و هيى و نشر عليه كفته و شد منه ذقنه و قمص و عمم و ودع و سلم و حمل فوق سرير و صلى عليه بتكبير و نقل من دور مزخرفة و قصور مشيدة و حجر منجدة و جعل فى ضريح ملحود و ضيق مرصود بلبن منضود مسقف بجلمود و هيل عليه حفرة و حتى عليه مدره و تحقق حذره و نسي خبره و رجع عنه وليه و صفيه و نديمه و نسيبه و تبدل به قرينه و حبيبه فهو حشو قبر و رهين قفر يسعى بجسمه دود قبره و يسيل صديده من منخره يسحق تربه لحمه و ينشف دمه و يرم عظمه حتى يوم حشره فنشر من قبره حين ينفخ فى صور و يدعى بحشر و نشور فتم بعثت قبور و حصلت سريرة صدور و جىء بكل نبى و صديق و شهيد و توحى للفصل قدير بعده خبير بصير فكم من زفرة تضنيه و حسرة تنضيه فى موقف مهول و مشهد جليل بين يدي ملك عظيم و بكل صغير و كبير عليهم فحينئذ يلجمه عرقه و يحصره قلقه عبرته غير مرحومة و صرخته غير مسموعة و حجتة غير مقولة.

۱ . نعوذ برب قدیر من شر كل مصير و نستله عفو من رضى عنه و مغفرة من قبله فهو ولى مسئلتى و منجح طلبتى فمن زحزح عن تعذيب ربه جعل فى جنته بقربه و خلد فى قصور مشيدة و ملك بحور عين و حفدة و طيف عليه بكتوس أسكن فى حظيرة قدوس و تقلب فى نعيم و سقى من تسنيم و شرب من عين سلسبيل و مزج له بزنجبيل مختم بمسك و عبير مستديم للملك مستشعر للسرى يشرب من خمور فى روض مغدق ليس يصدع من شربه و ليس ينزف؛ هذه منزلة من خشى ربه و حذر نفسه معصيته و تلك عقوبة من جحد مشيئته و سولت له نفسه معصيته فهو قول فضل و حكم عدل و خير قصص قص و وعظ نص «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» نزل به روح قدس مبين على قلب نبى مهتد رشيد صلت عليه رسل سفرة مكرمون بررة عذت برب عليهم رحيم كريم من شر كل عدو لعين رجيم فليترضع متضرعكم و ليبتهل مبتهلکم و ليستغفر كل مربوب منكم لى و لكم و حسبى ربى وحده.

البته متن خطبه در نقلهای مختلف اندکی متفاوت است و آقایی به نام آقای سجادی سعی کرده با مبنا قرار دادن نقل بحار الانوار، این اختلاف نسخ را لحاظ کند و متن را با ترجمه در وبلاگ خود قرار داده است در لینک زیر، که متن عربی را در ادامه آورده‌ام

<http://shahab-hedayat.persianblog.ir/post/38/>

حَمَدَاتٍ مِنْ عَظَمَاتٍ مِنْهُ وَ سَبَّغَتْ نَعْمَتَهُ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُهُ وَ نَفَذَتْ مَشِيئَتَهُ وَ بَلَغَتْ حُجَّتَهُ وَ عَدَلَتْ قَضِيَّتَهُ وَ سَبَقَتْ غَضَبَهُ رَحْمَتُهُ. حَمْدَاتِهِ حَمْدٌ مَقْرَبٌ بِرُبُوبِيَّتِهِ مُتَخَضِعٌ لِعِبَادَتِهِ مُتَنَصِّلٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ مُعْتَرِفٌ بِتَوْحِيدِهِ مُسْتَعِيدٌ مِنْ وَعِيدِهِ مُؤْمِلٌ مِنْ رَبِّهِ مَغْفِرَةٌ تَنْجِيهِ يَوْمٍ يَشْغَلُ كُلَّ عَنِ فَصِيلَتِهِ وَ بَنِيهِ وَ نَسْتَعِينَهُ وَ نَسْتَرْشِدُهُ وَ نُؤْمِنُ بِهِ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ

وَ شَهِدَتْ لَهُ شَهُودٌ عَبْدٌ مُخْلِصٌ مُوقِنٌ وَ فَرْدَتَهُ تَفَرِيدٌ مُؤْمِنٌ مُتَيَقِّنٌ وَ وَحْدَتَهُ تَوْحِيدٌ عَبْدٌ مُذْعِنٌ لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلى فِي صُنْعِهِ، جَلَّ عَنْ مُشِيرٍ وَ وَزِيرٍ [وَ تَنْزَهُ عَنْ مِثْلِ] وَ عَوْنٍ وَ مُعِينٍ وَ نَظِيرٍ. عِلْمٌ فَسْتَرٍ وَ بَطْنٌ فَخْبَرٍ وَ مُلْكٌ فَقَهْرٌ وَ عَصِيٌّ فَغَفْرٌ وَ عِبْدٌ فَشُكْرٌ وَ حَكْمٌ فَعَدْلٌ وَ تَكْرَمٌ

(١) «سَدْعُ الزَّيْنِيَّةِ»

تَفَضَّلَ لَنْ يَزُولَ وَ لَمْ يَزَلْ، لَيْسَ كَمَثَلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ. رَبِّ مُتَفَرِّدٍ بَعِزَّتِهِ مُتَمَكِّنٍ بِقُوَّتِهِ مُتَقَدِّسٍ بَعْلُوهُ مُتَكَبِّرٍ بِسَمَوِهِ، لَيْسَ يَدْرِكُهُ بَصَرٌ وَ لَمْ يَحِطْ بِهِ نَظْرٌ، قَوِيٌّ مُنِيعٌ بِصَبْرِ سَمِيعٍ [عَلِيٌّ حَكِيمٌ] رُوُوفٌ رَحِيمٌ [عَزِيزٌ عَلِيمٌ]، عَجَزَ عَنْ وَصْفِهِ مِنْ وَصْفِهِ وَ ضَلَّ عَنْ نَعْتِهِ مِنْ عَرَفِهِ. قَرَبَ فَبَعُدَ وَ بَعُدَ فَقَرَبَ يَجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ وَ يَرْزُقُهُ وَ يَحْبُوهُ ذُو لُطْفٍ خَفِيٍّ وَ بَطْشٍ قَوِيٍّ وَ رَحْمَةً مُوسِعَةً وَ عَقُوبَةً مُوجِعَةً. رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُوَنَّقَةٌ وَ عَقُوبَتُهُ جَحِيمٌ مَمْدُودَةٌ مُوَبِقَةٌ.

وَ شَهِدَتْ بَعَثَ مُحَمَّدٌ عَبْدَهُ وَ رَسُولَهُ وَ نَبِيَّهُ وَ صَفِيَّهُ وَ حَبِيبَهُ وَ خَلِيلَهُ، بَعَثَهُ فِي خَيْرِ عَصْرِ وَ حِينِ فَتْرَةٍ وَ كَفَّرَ، رَحْمَةً لِعَبِيدِهِ وَ مَنَّةً لِمَزِيدِهِ. خُتِمَ بِهِ نُبُوَّتُهُ وَ وَضِحَتْ بِهِ حِجَّتُهُ فَوَعِظَ وَ نَصَحَ وَ بَلَّغَ وَ كَدَحَ. رُوُوفٌ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ، رَحِيمٌ سَخِيٌّ رَضِيٌّ وَلِيُّ زَكِيٍّ. عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَ تَسْلِيمٌ وَ بَرَكَةٌ وَ تَعْظِيمٌ وَ تَكْرِيمٌ مِنْ رَبِّ غَفُورٍ رَحِيمٍ قَرِيبٍ مُجِيبٍ حَلِيمٍ.

وَ صَيِّتَكُمْ مَعَشَرَ مِنْ حَضَرَ، بَوَصِيَّةٍ رَبِّكُمْ، وَ ذَكَرْتُمْ بَسَنَةَ نَبِيِّكُمْ. فَعَلَيْكُمْ بِرَهْبَةٍ تَسْكُنُ قُلُوبَكُمْ وَ خَشْيَةً تُدْرِي دُمُوعَكُمْ وَ تَقِيَّةً تُنَجِّبُكُمْ قَبْلَ يَوْمٍ يُذْهِلُكُمْ وَ يَبْتَلِيكُمْ، يَوْمَ يَفُوزُ فِيهِ مَنْ ثَقَلَ وَزَنَ حَسَنَتَهُ وَ خَفَّ وَزَنَ سَيِّئَتَهُ. وَ [لَتَكُنْ مُسْتَلْتَكُمْ] مُسْتَلَّةٌ ذَلٌّ وَ خُضُوعٌ، وَ تَمَلُّقٌ [وَ شُكْرٌ] وَ خُشُوعٌ، وَ تَوْبَةٌ وَ نَزُوعٌ، [وَ نَدَمٌ وَ رَجُوعٌ]. وَ لِيَعْتَنَمَ كُلُّ مِنْكُمْ صَحْتَهُ قَبْلَ سَقْمِهِ، وَ شَيْبَتَهُ قَبْلَ هَرَمِهِ، وَ سَعَتَهُ قَبْلَ فَقْرِهِ، وَ فَرَعَتَهُ قَبْلَ شُغْلِهِ، وَ حَضْرَتَهُ قَبْلَ سَفَرِهِ، قَبْلَ يَهْنِ وَ يَهْرَمِ، وَ يَمْرُضَ وَ يَسْقُمَ، وَ يَمِلَهُ طَبِيبَهُ وَ يَعْضُ عَنْ حَبِيبِهِ، وَ يَنْقَطِعَ عَمْرُهُ وَ يَتَغَيَّرَ عَقْلُهُ، ثُمَّ قِيلَ: "هُوَ مُوَعُوكٌ وَ جِسْمُهُ مَنُهَوَكٌ!"، ثُمَّ جَدَّ فِي نَزْعِ شَدِيدٍ، وَ حَضْرَهُ كُلِّ قَرِيبٍ وَ بَعِيدٍ، فَشَخَّصَ بَبَصَرِهِ وَ طَمَحَ بِنَظَرِهِ، وَ رَشَحَ جَبِينَهُ وَ سَكَنَ حَنِينَهُ، وَ جَدَّبَتْ نَفْسَهُ، وَ بَكَتْ عَرْسَهُ وَ حَضَرَ رَمْسَهُ، وَ يَتَمُّ مِنْهُ وَ لَدَهُ وَ تَفَرَّقَ عَنْهُ عَدَدُهُ، وَ قَصَمَ جَمْعَهُ وَ ذَهَبَ بِبَصَرِهِ وَ سَمِعَهُ، وَ جَرَدَ وَ غَسَلَ وَ عَرَى، وَ نَشَفَ وَ سَجَى، وَ بَسَطَ لَهُ وَ هَيَّأَ، وَ نَشَرَ عَلَيْهِ كَفَنَهُ وَ شَدَّ مِنْهُ ذَقَنَهُ، [وَ قَمَصَ وَ عَمَمَ، وَ لَفَّ وَ وَدَعَ وَ سَلَّمَ]؛ وَ حَمَلَ فَوْقَ سَرِيرٍ، وَ صَلَّى عَلَيْهِ بِتَكْبِيرٍ، بَغَيْرِ سُجُودٍ وَ تَعْفِيرٍ، وَ نَقَلَ مِنْ دُورٍ مَزْخَرَفَةٍ وَ قُصُورٍ مَشِيدَةٍ وَ فُرُشٍ مُنْجَدَّةٍ وَ حَجَرٍ مُنْضَدَّةٍ، فَجَعَلَ فِي ضَرْيَحٍ مَلْحُودٍ، ضَيْقٍ مَرْصُودٍ، بَلْبِنٍ مُنْضُودٍ، مُسَقَّفٍ بِجَلْمُودٍ! وَ هَيْلٍ عَلَيْهِ [حَفْرَهُ] وَ حَتَّى [عَلَيْهِ] مَدْرَهُ وَ تَحَقَّقَ حَذْرَهُ وَ نَسِيَ خَبْرَهُ، وَ رَجَعَ عَنْهُ وَلِيَهُ وَ نَدِيمَهُ، وَ نَسِيْبَهُ وَ حَمِيمَهُ، وَ تَبَدَّلَ بِهِ قَرِيبَهُ وَ حَبِيبَهُ، فَهُوَ حَشْوُ قَبْرِ وَ رَهْنِ [قَفْرِهِ]! يَدْبُ فِي جِسْمِهِ دُودٌ قَبْرِهِ وَ يَسِيلُ صَدِيدُهُ مِنْ مَنْخَرِهِ، وَ تَسْحَقُ تَرْتَبُهُ لِحَمَمِهِ، وَ يَنْشَفُ دَمَهُ وَ يَرْمِ عَظْمَهُ، حَتَّى يَوْمَ حَشْرِهِ، [فَيَنْشُرُ] مِنْ قَبْرِهِ، وَ يَنْفِخُ فِي صُورٍ، وَ يَدْعِي لِحَشْرِ وَ نَشُورٍ، فَتَمَّ بَعَثَتْ قُبُورٍ، وَ حَصَلَتْ سَرِيرَةٌ فِي صُدُورٍ؛ وَ جَاءَ بِكُلِّ نَبِيٍّ وَ صَدِيقٍ، وَ شَهِيدٍ وَ مُنْطِيقٍ، وَ [تَوَلَّى] لِفَصْلِ حُكْمِهِ [رَبِّ] قَدِيرٍ، بَعْدَهُ خَيْرٌ بِصَبْرِ؛ فَكَمَ [مَنْ] زَفْرَةً تُضْنِيهِ وَ حَسْرَةً تُضْنِيهِ، فِي مَوْفٍ مَهِيلٍ [عَظِيمٍ]، وَ مَشْهَدٍ جَلِيلٍ [جَسِيمٍ]، بَيْنَ يَدَيِ مُلْكٍ [كَرِيمٍ]، بِكُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ عَلِيمٍ؛ فَحِينَتُذْ يَلْجُمُهُ عَرْقُهُ وَ [يَحْفَظُهُ] قَلْقَهُ، فَعَبْرَتُهُ غَيْرُ مَرْحُومَةٍ وَ صَرَخَتُهُ غَيْرُ مَسْمُوعَةٍ [وَ حِجَّتُهُ غَيْرُ مَقْبُولَةٍ]، وَ بَرَزَتْ صَحِيفَتُهُ وَ تَبَيَّنَتْ جَرِيرَتُهُ، [وَ نَطَقَ كُلُّ عَضْوٍ مِنْهُ] بِسُوءِ عَمَلِهِ، وَ شَهِدَتْ عَيْنُهُ بِنَظَرِهِ، وَ يَدُهُ بِبَطْشِهِ، وَ رِجْلُهُ بِخَطْوِهِ، وَ جِلْدُهُ بِلَمْسِهِ وَ فَرَجُهُ بِمَسِّهِ؛ وَ يَهْدَدُهُ مَنَكْرٌ وَ نَكِيرٌ، وَ كُشِفَ [عَنْهُ] حَيْثُ يَصِيرُ، فَسَلْسَلُ جِيدِهِ وَ عُلَّتْ يَدُهُ، فَسَيِّقُ يَسْحَبُ وَحَدَهُ، فَوَرَدَ جَهَنَّمَ [بِكْرَبٍ] شَدِيدٍ، وَ ظَلَّ يَعْذَبُ فِي جَحِيمٍ، وَ يَسْقَى شَرِبَةً مِنْ حَمِيمٍ، تَشْوَى وَجْهَهُ وَ تَسْلُخُ جِلْدَهُ، [بِضْرِبِهِ زَيْنَتَهُ بِمَقْمَعٍ مِنْ حَدِيدٍ، يَعُودُ جِلْدُهُ بَعْدَ نَضْجِهِ بِجِلْدٍ جَدِيدٍ]، يَسْتَعْيِثُ فَيَعْضُ عَنْهُ خَزَنَةَ جَهَنَّمَ، وَ يَسْتَصْرِخُ فَيَلْبَثُ حَقْبَهُ بِنَدَمٍ؛

نَعُودُ رَبِّ قَدِيرٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ مُصِيرٍ، وَ نَسْتَلُهُ عَفْوً مِنْ رَضِيٍّ عَنْهُ، وَ مَغْفِرَةً مِنْ قَبْلِ مَنْهُ؛ فَهُوَ وَلِيُّ مُسْتَلْتِي وَ مُنْجِحُ طَلْبَتِي؛

فَمَنْ زَحَرَ عَنْ تَعْدِيبِ رَبِّهِ جَعَلَ فِي جَنَّتِهِ بَقْرِيَهُ، وَ خُلِدَ فِي قُصُورٍ وَ نَعَمَةٍ، وَ [مَكَّنَ مِنْ] حُورٍ عَيْنٍ وَ حَفْدَةٍ [وَ طَيْفٍ عَلَيْهِ بِكُؤُوسٍ، وَ سَكَنَ حَظِيرَةً مَشِيدَةً وَ مَكَّنَ فَرْدُوسًا]، وَ تَقَلَّبَ فِي نَعِيمٍ وَ سَقَى مِنْ تَسْنِيمٍ، [وَ شَرِبَ مِنْ عَيْنِ سَلْسَلِيٍّ مَمْرُوجَةٍ بَزَنْجَبِيلٍ]، مَخْتُومَةً بِمَسْكَ وَ [عَبِيرٍ، مُسْتَدِيمٍ لِلْحُبُورِ، مُسْتَشْعِرٍ لِلْسُرُورِ، يَشْرَبُ مِنْ خُمُورٍ، فِي رَوْضٍ مُشْرِقٍ مُعْدِقٍ، لَيْسَ يَصْدَعُ مِنْ شَرِبِهِ]، يَشْرَبُ مِنْ خَمَرٍ مَعْدُوبٍ شَرِبَهُ، لَيْسَ يَنْزِفُ لَبَهُ؛

هَذِهِ مَنْزِلَةٌ مِنْ خَشْيِ رَبِّهِ وَ حَذَرِ نَفْسِهِ، وَ تِلْكَ عَقُوبَةٌ مِنْ عَصِيٍّ مُنْشِئَةٍ وَ سَوَّلَتْ لَهُ نَفْسُهُ مَعْصِيَةً مُبْدِئَةً؛ لِهَذَا ذَلِكَ قَوْلُ فَضْلِ وَ حَكْمِ عَدْلِ، خَيْرُ قِصَصٍ قُصِّ وَ وَعُظِّ بِهِ وَ نَصِّ، تَنْزِيلٍ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ، نَزَلَ بِهِ رُوحٌ قُدْسٌ مُبِينٌ، عَلَى نَبِيِّ مُهْتَدٍ مَكِينٍ، صَلَّى عَلَيْهِ رَسُلُ سَفَرَةٍ مُكْرَمُونَ بَرَّةً؛

عَدَّتْ رَبِّ رَحِيمٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ رَحِيمٍ، فَلْيَضْرَعْ مُتَضْرِعَكُمْ وَ لْيَبْتَهَلْ مُبْتَهَلَكُمْ، فَتَسْتَغْفِرْ رَبُّ كُلِّ مُرْبُوبٍ، لِي وَ لَكُمْ

اگر آن طغیانگر به انجمن خویش می‌بالد و اعوان و انصار خود را علیه دین خدا فراخواند، خداوند هم فرشتگان عذاب را علیه او فراخواهد خواند.

ثمره سیاسی - اجتماعی

جواب تهدید دشمن، نرمش و ابراز تمایل به مذاکره نیست؛ بلکه تهدید است، آن هم با قاطعیت بیشتر!^۱ به‌ویژه اگر توجه شود که این دشمنی که در اینجا تهدید کرده بود، ابوجهل بود، آن هم با چنان عده و عده‌ای؛ و پیامبر ص هم در اوایل بعثتش است، آن هم بی‌هیچ عده و عده (جلسه قبل، شأن نزول)؛ و طبق برخی نقل‌ها، این تهدید ابوجهل و پاسخ آن، بعد از آن به وقوع پیوست که حضرت ابوطالب از دنیا رفت و پیامبر مهمترین پشتیبان ظاهری خود را از دست داد. (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۱)

(۲) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ؛ سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ»

از نظر برخی مفسران، با توجه به مفاد آیه فعلی، فعل امر در آیه قبل، امر تعجیزی (به عجز درآوردن) است و مقصود از این دو آیه این است: به این شخص بگو اعوان و انصارش را جمع کند که از دست ما نجاتش دهند و ما هم ماموران جهنم را فرامی‌خوانیم تا ببینیم با وجود آنها، آیا هیچ یآوری می‌تواند کسی را یاری کند؟! (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۷)

(۳) «سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ»

او «نادی» (هم‌نشینان، اهل مجلس) خود را بخواند، بزودی ما «زبانیه» (مامورانی که شخص را به جهنم وارد می‌کنند) را خواهیم خواند.

۱. رهبر انقلاب چندی قبل (۱۳۹۵/۱۱/۱۹) در برابر تهدیدهای ترامپ فرمودند:

حالا این آقا که تازه در ایالات متحده [سرکار] آمده، می‌گوید شما باید از آمریکا متشکر باشید، از دولت اوپاما متشکر باشید! چرا متشکر باشیم؟ هیچ متشکر هم نیستیم؛ [او هم در] همان تشکیلاتی بود که این تحریمهای سنگین را به نیت فلج کردن جمهوری اسلامی و ملت ایران، بر ملت ایران تحمیل کردند؛ امیدشان این بود که فلج بکنند. البته به این امید نرسیدند و هرگز نخواهند رسید و هرگز هیچ دشمنی نمیتواند ایران را فلج کند. می‌گوید متشکر باشید؛ نخیر، اصلاً متشکر نیستیم. چرا متشکر باشیم؟ به خاطر تحریمها؟ به خاطر ایجاد داعش؟ به خاطر به آتش کشیدن منطقه؟ سوریه را به آتش کشیدند، عراق را به آتش کشیدند؛ چرا باید متشکر باشیم؟ به خاطر حمایت از فتنه‌ی انتخابات در سال ۸۸ در کشور؟ از آن طرف به بنده نامه مینویسد و اظهار ارادت و محبت و همکاری میکند، از این طرف علناً و صریحاً از فتنه‌گر حمایت میکند و می‌گوید ما پشت سر شما ایستاده‌ایم و دنبال فتنه ایجاد کردن در کشور است؛ چهره‌ی نفاق [همین است]؛ همان دستکش مخملینی که روی پنجه‌ی آهنی کشیده شده بود که من این را بارها گفتم. ما هیچ تشکری نمیکنیم. ما میدانیم که چه کار میکردند؛ میفهمیم که آنها چه کار میکردند؛ این می‌گوید از او تشکر کنید، از من هم بترسید! نه از شما هم نمیترسیم. روز بیست و دوم بهمن، مردم جواب این تهدیدها و این حرفها را در خیابان خواهند داد؛ نشان میدهند که ملت ایران در مقابل تهدید چه موضعی میگیرد. نخیر،

از تهدید کسی هم ما نمیترسیم. <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=35567>

۲. قَوْلُهُ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ قَالَ لَمَّا مَاتَ أَبُو طَالِبٍ عَفَادَى أَبُو جَهْلٍ وَالْوَلِيدُ عَلَيْهِمَا لَعَاتِنُ اللَّهُ هَلُمُوا - فَاقْتُلُوا مُحَمَّدًا فَقَدْ مَاتَ الَّذِي كَانَ نَاصِرَهُ - فَقَالَ اللَّهُ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ قَالَ كَمَا دَعَا إِلَى قَتْلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص نَحْنُ أَيْضًا نَدْعُو الزَّبَانِيَةَ.

آیا احتمال ندارد این «زبانیه» برای او، همان «نادی» اش باشند؟

نحوه استنباط مطلب با روش تفسیر قرآن به قرآن

اگر این آیه را کنار دو آیه دیگر بگذاریم، شاید این احتمال بیشتر تقویت شود:

(۱) الْأَحْلَاءُ يَوْمَئِذٍ يَوْمِنَا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ: دوستان صمیمی در آن روز دشمنان همدیگرند، به جز متقین.

(زخرف/۶۷)

(۲) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا: مال یتیم می‌خورند، آتش می‌خورند،

«بزودی» در آتشی افروخته درآیند (نساء/۱۰) <http://yekaye.ir/an-nisa-004-010>

آیه اول، از این جهت که آن همنشینانی که وی فرامی‌خوانده، علی‌القاعده دوستان صمیمی وی می‌باشند (که در آن روز دشمن می‌شوند، پس می‌توانند برای او نقش کسانی را ایفا کنند که با کمک کردن به او در معصیت، عملاً وی را به سوی جهنم هل می‌دهند)؛

و آیه دوم، از این جهت که اقدام امروز و جزای فردا، با تعبیر نسبتاً یکسان و افزودن حرف «س» (بزودی) به کار رفت:

«يَأْكُلُونَ ... يَأْكُلُونَ ... سَيَصْلُونَ»؛ «فَلْيَدْعُ ... سَدْعُ».

۱۳۹۶/۱/۶

۳۶۵) سوره علق (۹۶) آیه ۱۹ كَلَّا لَا تَطَعُهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ

ترجمه

چنین نیست [که او گمان کرده؛ یا: که بتواند کاری از پیش ببرد]؛ اطاعتش مکن، و سجده کن و تقرب جوی.

توجه: آیه سجده‌دار

این آیه از آیاتی است که سجده واجب دارد. در صورتی که صوت آن را گوش دهید یا با صدایی که تلفظ شود، بخوانید

انجام یک سجده واجب است. البته برای مرور ذهنی، سجده لازم نیست. این سجده نیاز به وضو ندارد، اما شرایط سجده را

۱. در فضای روایات مویداتی له و علیه این برداشت می‌توان یافت:

موید له: در برخی احادیث، این «زبانیه» (ماموران جهنم)، دقیقاً تمثیل اعمال خود شخص قلمداد شده است (جلسه ۳۳۵، حدیث ۱)

<http://yekaye.ir/al-balad-90-6>

موید علیه: در برخی احادیث، تعداد «زبانیه» همان ۱۹ نفری دانسته شده است که در آیه ۳۰ سوره مدثر بدانها اشاره شده (حدیث ۲).

والله العالم.

باید رعایت کرد (اعضایی که بر زمین باید گذاشته شود و اینکه پیشانی بر خاک (مُهر) باشد). هر ذکر در این سجده جایز است، اما بهتر آن است که این ذکر گفته شود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِبُودِيَّةً وَرِقًّا
سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبُّ تَعْبُدًا وَرِقًّا
لَا مُسْتَكْبِرًا وَلَا مُسْتَكْفِرًا
بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ ضَعِيفٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ.

من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۰۷

حدیث

(۱) از امام باقر ع روایت شده است:

سجده‌های واجب در قرآن چهارتاست: در سوره سجده (معروف به سوره «الم تنزیل» یا «الم سجده»); و در سوره غافر (معروف به سوره «حم سجده»); و در سوره نجم; و در سوره علق (معروف به سوره «أقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»)، آیه «كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ».

فرمود: اینها «سُورَ عَزَائِمٍ» است که سجده در آنها واجب است؛ ولی در غیر اینها، اختیار با خودت است [یعنی سجده‌اش واجب نیست و مستحب است]، اگر خواستی سجده کن و اگر خواستی سجده نکن؛ و امام سجده خوش داشت که در همگی آنها سجده کند.

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۱۵؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۵۲

و رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ص أَنَّهُ قَالَ: الْعَزَائِمُ مِنْ سُجُودِ الْقُرْآنِ أَرْبَعٌ فِي الْمِ تَنْزِيلِ السَّجْدَةِ وَ فِي حَمِ السَّجْدَةِ وَ فِي النَّجْمِ وَ فِي «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»: «كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» قَالَ فَهَذِهِ الْعَزَائِمُ لَا بَدَّ مِنْ السُّجُودِ فِيهَا وَ أَنْتَ فِي غَيْرِهَا بِالْخِيَارِ إِنْ شِئْتَ فَاسْجُدْ وَ إِنْ شِئْتَ فَلَا تَسْجُدْ قَالَ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يُعْجِبُهُ أَنْ يَسْجُدَ فِيهِنَّ كُلِّهِنَّ.

۱. متن فوق را اغلب فقها در فتوایشان آورده‌اند، البته ظاهراً در حدیث به نحو مرسل آمده، ولی در کافی (ج ۳، ص ۳۲۸) با سند صحیح بدین

صورت روایت شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا قَرَأَ أَحَدُكُمْ السَّجْدَةَ مِنَ الْعَزَائِمِ فَلْيَقُلْ فِي سُجُودِهِ «سَجَدْتُ لَكَ تَعْبُدًا وَ رِقًّا لَا مُسْتَكْبِرًا عَنْ عِبَادَتِكَ وَ لَا مُسْتَكْفِرًا وَ لَا مُتَعَطِّمًا بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ».

۲. روی عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله (ع) قال العزائم الم تنزل و حم السجدة و النجم إذا هوى و اقرأ باسم ربك و ما عداها في جميع القرآن

مسنون و ليس بمفروض

۳. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ الْبَزْطِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْعَزَائِمَ أَرْبَعٌ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ وَ النَّجْمَ وَ تَنْزِيلَ السَّجْدَةِ وَ حَمِ السَّجْدَةِ.

۲) ابوبصیر حدیثی را ظاهراً از امام صادق ع روایت کرده است که:

هنگامی که آیه سجده در هریک از سوره‌های عزائم چهارگانه (سجده، غافر، نجم و علق) خوانده شد و شنیدی، سجده کن، هرچند که وضو نداشته باشی و یا جُنُب باشی و یا زنی باشد که نماز نمی‌خواند [= در ایام عادت ماهیانه است]؛ ولی آیات سجده در سایر قرآن اختیار داری؛ خواستی سجده کن و خواستی سجده نکن.

الکافی، ج ۳، ص ۳۱۸

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ [أبو عبد الله عليه السلام]:

إِذَا قُرِئَ شَيْءٌ مِنَ الْعَزَائِمِ الْأَرْبَعِ فَسَمِعْتَهَا فَاسْجُدْ وَإِنْ كُنْتَ عَلَى غَيْرِ وَضُوءٍ وَإِنْ كُنْتَ جُنُبًا وَإِنْ كَانَتْ الْمَرْأَةُ لَا تُصَلِّي وَ سَائِرُ الْقُرْآنِ أَنْتَ فِيهِ بِالْخِيَارِ إِنْ شِئْتَ سَجَدْتَ وَإِنْ شِئْتَ لَمْ تَسْجُدْ.

۳) از رسول خدا ص روایت شده است که:

«نزدیکترین وضعیتی که بنده نسبت به خداوند دارد وقتی است که در سجده است.»

این مطلب، مستقیماً از قول امام صادق و امام رضا ع هم روایت شده، با این تفاوت که آنها بعد از بیان این جمله فرموده‌اند: «و این مفاد همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که فرمود: «سجده کن و نزدیک شو.»

مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳

عن عبد الله بن مسعود أن رسول الله ص:

قال أقرب ما يكون العبد من الله إذا كان ساجداً.

و فی عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۹:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرُّضَاعَ يَقُولُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»

۴) روایت شده است هنگامی که آیه «و سجده کن و نزدیک شو» نازل شود، پیامبر ص به سجده افتاد و در سجده‌اش

گفت:

از خشم تو به رضای تو، و از عقوبتت به چشم‌پوشی کردنت پناه می‌برم؛ و از تو به تو پناه می‌برم؛ تو را ثنا گفتن نتوانم، تو آن گونه‌ای که خود گفته‌ای.

عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۱۴

۱ سندش در کافی چنین است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرُّضَا؛ و در من لا یحضره الفقیه از امام صادق ع روایت شده

است.

رُويَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» سَجَدَ النَّبِيُّ ص فَقَالَ فِي سُجُودِهِ «أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَبِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»^۱.

تدبر

(۱) «كَأَلَّا لَا تُطْعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ»

در آیات قبل حکایت شخصی را مطرح کرد که مانع نماز می شد و تهدید می کرد که عِدّه و عِدّه اش را علیه پیامبر ص فرامی خواند. طبق روایات، او ابوجهل بوده و گفته بود اگر پیامبر ص را در حال سجده ببینم، گردنش را لگدمال می کنم. (جلسه ۳۵۶، شأن نزول). خدا هم بعد از اینکه پاسخ تهدیدش را داد، اکنون به پیامبرش دلگرمی می دهد که به سخن او گوش نکن که او هیچ غلطی نمی تواند بکند، بلکه سجدهات را بکن و به خداین نزدیک شو!

به قول حافظ شیرازی

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh187/>

(۲) «لَا تُطْعُهُ وَاسْجُدْ»

کسی که می خواهد از اطاعت افراد طغیانگر رها شود، سر سجده بر آستان خدا می ساید.

نکته تخصصی انسان شناسی

شهید مطهری در تبیین دقیقی نشان می دهند که «آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی سرابی بیش نیست.» (آزادی معنوی، ص ۱۷-۳۵) ایشان مساله را از این زاویه تحلیل می کنند که کسی که به آزادی معنوی نرسیده باشد، اگر قدرت پیدا کند، آزادی دیگران را رعایت نخواهد کرد. در حالی که آن تحلیل در جای خود درست است، اما همه مساله نیست.

آیات این سوره، این وابستگی آزادی اجتماعی به آزادی معنوی را از زاویه دیگری نیز تبیین می کنند:

همواره در هر جامعه ای انسانهای طغیانگری وجود دارند که به خاطر مال و اموالی که دارند احساس استغنا می کنند، (علق/۶-۷)، لذا زیر بار سخن حق نمی روند (علق/۱۳) و عِدّه و عِدّه ای گرد خود فراهم می آورند (علق/۱۷)، آنچه دلخواه خود را انجام می دهند، اما مانع فعالیت های دیگران می شوند (علق/۹-۱۰).

چه کسی می تواند در مقابل اینها بایستد، و از آنها اطاعت نکند؟

۱. این حکایت درباره این آیه هم قابل توجه است:

روی أن النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قرأ ذات يوم: «وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» فسجد هو و من معه من المؤمنين و قریش تصفّق فوق رؤوسهم و تصفر، فنزلت «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ» (انشقاق/۲۰-۲۱) (تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص ۴۶۷)

این آیه می‌فرماید:

کسی که پشتوانه قوی‌تر و برتری داشته باشد؛

کسی که خدا را می‌شناسد و در مقابل خداوند سر تسلیم فرو می‌آورد، کسی است که از این طغیانگرها نمی‌ترسد.

- خداوند رحمت کند امام خمینی را که در پیام برائت خویش، بعد از کشتار حاجیان چنین فرمود:

خداوندا، تو می‌دانی که ما سر سازش با کفر را نداریم.

خداوندا، تو می‌دانی که استکبار و امریکای جهانخوار گل‌های باغ رسالت تو را پرپر نمودند.

خداوندا، در جهان ظلم و ستم و بیداد، همه تکیه گاه ما تویی، و ما تنهای تنهایم و غیر از تو کسی را نمی‌شناسیم و غیر

از تو نخواسته‌ایم که کسی را بشناسیم. ما را یاری کن، که تو بهترین یاری‌کنندگانی. (صحیفه امام خمینی، ج ۲۱، ص ۹۵)

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=21&tid=46>

(۳) «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»

راه تقرب به سوی خدا، سجده بر آستان اوست. (حدیث ۳)

نمره اخلاقی - اجتماعی

قبلا (در جلسه ۱۶۶ (<http://yekave.ir/sad-038-71-2/>) و جلسه ۲۲۴ (<http://yekave.ir/2-baqare-03/>)) توضیح

داده شد که سجده به معنای «ابراز خضوعی است که هیچ‌گونه اثری از منیت در شخص نماند» و این حالت بدنی خاص، جزء معنای کلمه نیست.

پس، سجده، فقط یک حالت بدنی نیست؛ بلکه حقیقت سجده، تسلیم محض بودن در برابر خداوند است. این آیه

می‌فرماید که راه قرب، سجده است؛ یعنی تسلیم خدا بودن.

از کجا می‌توان فهمید کسی واقعا تسلیم خدا هست یا نه؟

از اینکه دستورات خدا را چه اندازه در زندگی‌اش عمل می‌کند. دستورات خداوند در قابل شریعت و دین به ما رسیده

است. از اینکه چه اندازه از این شریعت تبعیت می‌کنیم، می‌توانیم پی ببریم چه اندازه به قرب خداوند رسیده‌ایم.

(۴) «اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»

خداوند به ما از رگ گردن نزدیکتر است (نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ ق/۱۶)؛ بلکه او از خودمان هم به ما نزدیکتر

است (أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ؛ انفال/۲۴)؛ پس نزدیک شدن به خدا یعنی چه؟ و چگونه ممکن است؟

نکته تخصصی فلسفی

خداوند فوق مکان و خالق مکان است؛ پس این نزدیک بودن، قطعا نزدیکی مکانی نیست. از عمیق‌ترین معارف دینی،

وجود رابطه‌هایی است که از دو سو یکسان نیستند. یکی از آنها رابطه مخلوقات با خداوند است. وقتی از زاویه خدا بنگریم،

خداوند به خاطر قهاریتی که دارد، و اینکه آفریننده همه موجودات است، در یک نگاه عمیق، از خود آنها هم به آنها نزدیکتر

است؛ اما مخلوقات به خاطر ضعف وجودی‌شان و حقارت بی‌حد و حصرشان در قبال عظمت الهی، بسیار از او دورند. خداوند به تمام حقیقت ما احاطه دارد، اما ما به ذره‌ای از حقیقت او راه نداریم؛ لذا ما از او دوریم و او به ما نزدیک.

تمثیل

برای فهم رابطه‌ای که از دو سو متفاوت است یک آدمی را در یک باغ در ذهن خود بسازید و به او اجازه دهید در آن باغ گردش کند. شما چه نسبتی با او دارید؟ شما به او احاطه کامل دارید و از خودش به او نزدیک‌ترید؛ اما او از شما چه می‌داند؟

در عین حال، ما می‌توانیم به او نزدیک شویم.

چگونه؟

مادام که خداوند را با ساخته‌ها و بافته‌های ذهن خود می‌جوییم، دائما از او دور می‌شویم زیرا هر آنچه در ذهن ماست، مخلوق و ساخته ماست؛

اما این آیه می‌فرماید که راه بسته نیست؛ ما می‌توانیم کاملا تسلیم او شویم و بگذاریم که او خودش خود را به ما بنمایاند. شاید به همین دلیل است که خداوند در عین حال که از توصیف توصیف‌کنندگان منزّه و برتر دانسته شده، اما توصیف مخلصان (یعنی کسانی که خداوند آنها را خالص کرده و هیچ چیزی از خود ندارند) در مورد او صادق است: **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ؛ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** (صافات/۳۹-۴۰)

جمع‌بندی سوره علق

این سوره با دعوت به «خواندن» شروع شد، خواندنی با اسم پروردگاری که هم انسان را آفریده و هم بر اساس کرامتش به او علم داده، علمی با «قلم» که انسانها را از سایر موجودات متمایز می‌کند.

بدین ترتیب، انسانی که مخاطب وحی است: رب دارد، خالق دارد، و ممیزه خاصی دارد: خواندن و نوشتن؛ و در نتیجه: فرهنگ و تمدن؛ و امکان انتقال آن، و در نتیجه تکامل و پیشرفت.

اما علی‌رغم این امتیاز ویژه، همه انسانها راه کمال حقیقی (قرب خدا) را در پیش نمی‌گیرند؛ بلکه برخی با برخورداری از این ممیزه‌ها، احساس استغنا کرده، به طغیان کشیده می‌شوند، که دو علاج دارد: یکی به یاد آورد که عاقبت و سرانجامش به سوی خداست؛ و دوم اینکه توجه کند که خدا او را می‌بیند.

البته آن طغیانگر، زیر بار حق و حقیقت نمی‌رود، و در مقابل آن بنده‌ای که بر هدایت است و راه خدا را در پیش گرفته و می‌کوشد که دیگران را هم به تقوا وادارد، مانع‌تراشی می‌کند و می‌کوشد با سازمان‌دهی نیروها، وی را زمین بزند؛

اما کاری از پیش نخواهد برد؛ و بنده‌ای که سر به سجده نهاده و خود را یکسره تسلیم خداوند نموده، مراتب قرب و کمال را خواهد پیمود و آن مقام ویژه‌ای که خداوند انسان را برای آن آفریده، به دست خواهد آورد.

با این بیان، چه بسا بتوان گفت:

این سوره، که ظاهراً اولین سوره‌ای است که بر پیامبر ص نازل شده، در همان ابتدا، با معرفی‌ای از حقیقت انسان، و نمونه‌ای از دو بُعد اصلی وجود وی، که یکی به طغیان تمایل دارد و دیگری تسلیم شدن در برابر راه هدایت را می‌جوید، وضعیت کلی انسان و دین و آنچه که در تاریخ بشر بر سر این دو رفته و خواهد رفت، به اجمال بیان کرده است.

شروع سوره قیامت

موضوعی که از آبان ۱۳۹۵ در پیش گرفتیم، موضوع انسان‌شناسی بوده است. در این راستا، ابتدا به سراغ آیاتی از سوره‌های بقره، اعراف، حجر، رفتیم که تاکید اصلی آنها بر خلقت نخستین انسان بود؛ و دیدیم که هربار چه پیوند وثیقی بین این خلقت نخستین با مساله معاد و غایتی که برای انسان در نظر گرفته شده، مورد توجه بوده است.

در گام بعد، سراغ آیاتی رفتیم که خلقت انسان را با توجه به وضعیتش در این دنیا بررسی می‌کرد، با مروری بر آیاتی از سوره‌های معارج، حج، بلد و علق.

اینک به سراغ سوره «قیامت» می‌رویم که این بار، با نیم‌نگاهی به نحوه آفرینش وی، تاکید اصلی بحث را بر بررسی حقیقت انسان از منظر غایت و نهایی که در پیش رو دارد، و موضع‌گیری‌ای که این انسان در قبال آن غایت در پیش می‌گیرد، قرار می‌دهد.

لازم به ذکر است که آیات ۲، ۵-۹ و ۱۳ این سوره، قبلاً در جلسات ۱۳۶، ۱۷۶-۱۸۰ و ۱۸۸ مورد بررسی قرار گرفته‌اند و از طریق لینک زیر می‌توانید همگی را مشاهده کنید.

<http://yekaye.ir/category/surah/75-qiamat/>

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

۳۶۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ؛ لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ ۱ ۱۳۹۶/۱/۷

ترجمه

به نام خداوند رحمت‌گستر که رحمتش همیشگی است؛ سوگند می‌خورم به روز قیامت؛

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لَا أُقْسِمُ»

۱. قرأ القواس لأقسم و الباقون «لَا أُقْسِمُ» و لم یختلفوا فی الثانی أنه «وَلَا أُقْسِمُ» (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۵) نحاس قرائت «لأقسم» را به

حسن بصری و اعرج نسبت داده است (إعراب القرآن، ج ۵، ص ۵۱)

درباره این تعبیر قبلا در جلسه ۱۳۶ (قیامت/۲/ <http://yekave.ir/al-qiyamah-075-02>) و جلسه ۳۳۰ (بلد/۱/ <http://yekave.ir/al-balad-90-1>) توضیح داده شد.

«الْقِيَامَةُ»

از ماده «قوم» است. این ماده در زبان عربی در دو معنای اصلی به کار رفته است: یکی به معنای «جماعتی از مردم» [قوم و قبیله] و دیگری به معنای برخاستن (انتصاب) و عزم و تصمیم (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۳). برخی اصل این ماده را در معنای نقطه مقابل نشستن (قعود)، یعنی برخاستن و به کاری اقدام کردن (فعلیة العمل)، دانسته و توضیح داده‌اند که معنای اول آن از زبان سریانی وارد عربی شده است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۳۴۱-۳۴۴)

از این ماده مشتقات قرآنی فراوانی به کار رفته است:

«قیام» مصدر ثلاثی مجرد از این ماده است که انحای مختلفی دارد: یا «قیام به چیزی» است یا «قیام بر چیزی» و یا قیام به معنای «عزم به کاری» و یا به معنای اسم برای «چیزی که امور دیگر بدان تکیه می‌زنند» (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۰-۶۹۱):

- قیام به چیزی [همان معنای «ایستادن» می‌دهد] مانند «مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ» (هود/۱۰۰)، «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا» (حشر/۵) «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا» (آل عمران/۱۹۱)

- قیام بر چیزی، به معنای مراعات کردن و حفظ و مراقبت از آن چیز است، که در این صورت غالباً با حرف «علی» می‌آید؛ مثلاً: «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» (رعد/۳۳) یا تعبیر «إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا» (آل عمران/۷۵) که این دومی به معنای در طلب آن مطلب ثابت قدم ماندن است.

- قیام به معنای تصمیم و عزم به انجام کاری، مانند «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» (مائده/۶) و یا «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (مائده/۵۵) یعنی دائماً آن را انجام می‌دهند و بر آن محافظت دارند؛ (بیتن تعبیر قیام به نماز و اقامه نماز تفاوتی هست که در ادامه توضیح داده می‌شود)

- «قیام» و «قوم» به معنای اسم برای چیزی که بدان تکیه زده می‌شود و موجب ایستاده ماندن چیز دیگری می‌شود و قوام‌بخش آن است؛ مانند: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (نساء/۵) و یا «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْيُبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ» (مائده/۹۷)

«قیامه» (قیامت) که به معنای برپایی آن ساعت خاص است (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ؛ روم/۱۲)، از «قیام» به اضافه «ه» (که علامت «دفعه» است) درست شده، یعنی آنجایی است که انسان یکدفعه قیام می‌کند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۱)

«مقام» به معنای مکانی است که شخص در آن جا می‌ایستد، معادل کلمه «جایگاه» (لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا، احزاب/۱۳؛ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ، دخان/۵۱)، که به «جایگاه» از آن جهت که در آن می‌ایستند «مقام»؛ و از آن جهت که در آن می‌نشینند «مقعد» (فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ؛ قمر/۵۵) گفته می‌شود. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۲)

«إِقَامَةٌ» در یک مکان هم به معنای ثابت ماندن در آنجاست، (عَذَابٌ مُقِيمٌ؛ هود/۳۹) و بر همین اساس «اقامه یک چیز» به معنای حق آن را به طور کامل ادا کردن می‌باشد «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ» (مائده/۶۸) و «مُقَامَةٌ» (الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ؛ فاطر/۳۵) هم به همان معنای «اقامت» است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۲)

با این توضیح معلوم می‌شود که در مورد رفتن به سراغ نماز، اگر از مصدر «قیام» استفاده شود، صرفاً به معنای به نماز ایستادن است و لزوماً بار معنایی مثبت ندارد، مانند «وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى» (نساء/ ۱۴۲)؛ اما وقتی از مصدر «اقامه» استفاده می‌شود به معنای حق آن را به طور کامل ادا کردن است و لذا بار معنایی مثبت دارد، مانند: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ» (ابراهیم/ ۴۰) «فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» (توبه/ ۱۱). (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۳). ۱

«قِيم» و «قِيَوْم» هم هر دو از قیام گرفته شده؛ «قِيم» صفت است، به معنای کسی که دیگری به او تکیه داده و پابرجا گردیده و قوام کارش به اوست؛ مانند «ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيَمُ»^۲ (یوسف/ ۴۰) یا «فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ» (بینة/ ۳) و «قِيَوْم» صیغه مبالغه در همین معنا می‌باشد (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ؛ بقره/ ۲۱۴). (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۱؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۳۴۳)

این ماده و مشتقات آن ۶۶۰ بار در قرآن کریم به کار رفته است.

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است:

کسی که بر خواندن [سوره] «لَا أُقْسِمُ» مداومت بورزد و همواره بدان عمل نماید، خداوند عز و جل او را همراه با رسول خدا ص از قبرش در بهترین صورت برمی‌انگیزاند و به او بشارت می‌دهد و در روی او می‌خندد تا از صراط و میزان عبور کند.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۱؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص ۳۹۹

أَبِي رَه قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ أَدَمَّنَ قِرَاءَةَ لَا أُقْسِمُ وَ كَانَ يَعْمَلُ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ قَبْرِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ يَبْشُرُهُ وَ يَضْحَكُ فِي وَجْهِهِ حَتَّى يَجُوزَ عَلَى الصِّرَاطِ وَ الْمِيزَانِ ۳.

۱. در باب وجه تسمیه «قیمت» و نسبت آن با ماده «قوم» توضیحی در کتب لغت نیافتم. البته اینکه «تقویم» به معنای «ارزیابی کردن» از مفهوم «تعیین قیمت» گرفته شده را همگی اشاره کرده اند، اما اینکه چرا «قیمت» را قیمت نامیدند چیزی گفته نشده است.

۲. البته «قیمة» در آیه «وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» (بینة/ ۵) مضاف الیه است نه صفت؛ و لذا گفته‌اند مقصود از آن امت قائم به قسط است که در آیاتی مانند «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» (آل عمران/ ۱۱۰) و «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» (نساء/ ۱۳۵) بدان اشاره شده است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۱)

۳. در تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص ۳۹۹ روایت زیر را هم در فضیلت این سوره ذکر کرده است:

فی حدیث أبی: و من قرأ سورة القيامة شهدت له أنا و جبرئیل يوم القيامة أنه كان مؤمناً بيوم القيامة.

در تفسیر برهان از کتاب خواص القرآن، علاوه بر نقل روایت فوق از رسول خدا ص، روایات زیر را هم در فضیلت این سوره ذکر کرده است: و من (خواص القرآن): روی عن النبی (صلی الله علیه و آله) أنه قال: «من قرأ هذه السورة شهدت له أنا و جبرئیل يوم القيامة أنه كان مؤمناً بيوم القيامة، و خرج من قبره و وجهه مسفر عن وجوه الخلائق، يسعی نوره بين يديه، و إدمان قراءتها يجلب الرزق و الصيانة و يحبب إلى الناس».

و قال الصادق (عليه السلام): «قراءتها تخشع و تجلب العفاف و الصيانة، و من قرأها لم يخف من سلطان، و حفظ في ليله - إذا قرأها - و نهاره بإذن

الله تعالى». (البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۵۳۳)

درباره خواندن این سوره و آداب آن روایات زیر قابل توجه است:

۲) روایت شده که شخصی به نام یزید بن سلام سولاتی را از پیامبر اکرم ص پرسید. از جمله اینکه:

گفت: از دنیا به من خبر بده که چرا دنیا نامیده شد؟

فرمود: دنیا، دنی [پست] است، و دون [= پایین تر و پست تر از] آخرت آفریده شد؛ و اگر همراه آخرت آفریده می شد

اهل آن فانی نمی شدند همان طور که اهل آخرت فانی نمی شوند.

پرسید: پس، از قیامت به من بگو؛ که چرا قیامت نامیده شد؟

فرمود: چون در آن، قیام خلق برای حساب رخ می دهد.

گفت: پس چرا آخرت آخرت نامیده شد؟

فرمود: چون متاخر است، بعد از دنیا می آید؛ سالهایش وصف نمی شود و ایامش به شماره در نمی آید و ساکنانش نمی میرند.

علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۷۰

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى بْنِ ضُرَيْسِ الْبَجَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عُمَارَةُ السَّكُونِيُّ السَّرِيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَاصِمٍ
بَقَرَوَيْنَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَارُونَ الْكَرْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى رَسُولِ
اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ سَلَامٍ أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص ... ۱

قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَنِ الدُّنْيَا لِمَ سُمِّيَتِ الدُّنْيَا؟

قَالَ الدُّنْيَا دُنْيَةٌ خُلِقَتْ مِنْ دُونَ الْآخِرَةِ وَ لَوْ خُلِقَتْ مَعَ الْآخِرَةِ لَمْ يَفْنِ أَهْلُهَا كَمَا لَا يَفْنَى أَهْلُ الْآخِرَةِ.

قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَنِ الْقِيَامَةِ لِمَ سُمِّيَتِ الْقِيَامَةُ؟

استحباب خواندن آن در رکعت اول نماز عشاء: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ
لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ الْقِرَاءَةَ فِي الصَّلَاةِ فِيهَا شَيْءٌ مَوْقَتْ قَالَ لَا إِلَّا الْجُمُعَةَ تَقْرَأُ بِالْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقِينَ قُلْتُ لَهُ فَأَيُّ السُّورِ تَقْرَأُ فِي الصَّلَوَاتِ قَالَ أَمَّا الظُّهْرُ وَالْعِشَاءُ
الْآخِرَةُ تَقْرَأُ فِيهِمَا سِوَاءَ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ سِوَاءَ وَأَمَّا الْغَدَاةُ فَاطْوَلُ وَأَمَّا الظُّهْرُ وَالْعِشَاءُ الْآخِرَةُ - فَسَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَنَحْوَهُمَا
وَأَمَّا الْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ - فِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْهَآكُمُ النَّكَاتُ وَنَحْوَهُمَا وَأَمَّا الْغَدَاةُ فَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَآشِيَةِ وَلَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ
هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ. (تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۹۵)

استحباب گفتن سبحانك اللهم بعد از قرائت آن: ۵- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ
الْأَنْصَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَجَاءَ بْنَ أَبِي الضَّحَّاكِ يَقُولُ ... وَكَانَ [الرَّضَاعُ] إِذَا قَرَأَ لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ عِنْدَ الْفَرَاغِ مِنْهَا سُبْحَانَكَ.

۱. فَقَالَ لَهُ لِمَ سُمِّيَ الْفَرَقَانُ فَرَقَانًا قَالَ لِأَنَّهُ مُتَّفَرِّقُ الْآيَاتِ وَالسُّورِ أَنْزَلَتْ فِي غَيْرِ الْأَلْوَابِ وَغَيْرِهِ مِنَ الصُّحُفِ وَالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ نَزَلَتْ كُلُّهَا
جُمْلَةً فِي الْأَلْوَابِ وَالْوَرَقِ قَالَ فَمَا بِالِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ لَا يَسْتَوِيَانِ فِي الضَّوِّ وَالنُّورِ قَالَ لَمَّا خَلَقَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَطَاعَا وَ لَمْ يَعْصِيَا شَيْئًا فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى
جَبْرَائِيلَ عَ أَنْ يَمْحُوَ ضَوْءَ الْقَمَرِ فَمَحَاهُ فَآثَرَ الْمَحُوَّ فِي الْقَمَرِ خُطُوطًا سَوْدَاءَ وَ لَوْ أَنَّ الْقَمَرَ تَرَكَ عَلَى حَالِهِ بِمَنْزِلَةِ الشَّمْسِ وَ لَمْ يَمْحُ لَمَّا عُرِفَ اللَّيْلُ مِنَ النَّهَارِ
وَ لَا النَّهَارُ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا عِلْمَ الصَّائِمِ كَمْ يَصُومُ وَ لَا عَرَفَ النَّاسُ عَدَدَ السِّنِينَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ
جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لَتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ قَالَ صَدَقَتْ يَا مُحَمَّدُ فَأَخْبَرَنِي لِمَ سُمِّيَ اللَّيْلُ لَيْلًا قَالَ لِأَنَّهُ يُلَابِلُ الرِّجَالَ مِنَ
النِّسَاءِ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَلْفَةً وَ لِبَاسًا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا قَالَ صَدَقَتْ يَا مُحَمَّدُ فَمَا بِالِ النُّجُومِ تَسْتَبِينَ صِغَارًا
وَ كِبَارًا وَ مِقْدَارُهَا سِوَاءَ قَالَ لِأَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بَحْرًا يَضْرِبُ الرِّيحُ أَمْوَاجَهَا فَلِذَلِكَ تَسْتَبِينَ صِغَارًا وَ كِبَارًا وَ مِقْدَارُ النُّجُومِ كُلُّهَا سِوَاءَ

قَالَ لَأَنَّ فِيهَا قِيَامَ الْخَلْقِ لِلْحِسَابِ.
 قَالَ فَأَخْبِرْنِي لِمَ سُمِّيَتِ الْآخِرَةُ آخِرَةً؟
 قَالَ لِأَنَّهَا مُتَأَخِّرَةٌ تَجِيءُ مِنْ بَعْدِ الدُّنْيَا لَا تُوصَفُ سِنِّيهَا [سِنِّيْنَهَا] وَلَا تُحْصَى أَيَّامُهَا وَلَا يَمُوتُ سُكَّانُهَا.

تدبر

۱) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»

مقصود از «لا» در ابتدای «لا اقسام...» چیست؟

الف. «لا» زائد (برای تاکید) است و معنایش این است که «سوگند می‌خورم به...» (ابن عباس و سعید بن جبیر، به نقل

مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۵۹۷؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۹)

ب. «رد» بر کسانی است که منکر رستاخیز هستند؛ گویی ابتدا می‌فرماید: نه چنین است که گمان می‌کنید، و سپس سوگند

را شروع می‌کند؛ تا تفاوتی باشد بین سوگندی که ابتدا به ساکن انجام می‌شود با سوگندی که در مقابل کسانی که با مطلب

مخالف‌اند اقامه می‌گردد. (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۵۹۷) و گفتن «لا» قبل از سوگند خوردن در عربی متداول است، مانند «لا

والله» [در فارسی هم تعبیر «نه به خدا» رایج است] (معانی القرآن، ج ۳، ص ۲۰۷)

ج. به معنای «سوگند نمی‌خورم» است و درباره چرایی این تعبیر هم دو نظر بیان شده است (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۵۹۷):

ج. ۱. چون مطلب با دلایل عقلی و نقلی بقدری واضح است که سوگند خوردن نیاز ندارد.

ج. ۲. چون شما آن را باور ندارید و بدان اقرار نمی‌کنید.

د. ...

۲) «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»

قبلا بارها بیان شد که وقتی در جایی سوگندی خورده می‌شود هم دلالت بر عظمت و اهمیت آن چیزی دارد که بدان

سوگند خورده شده، و هم دلالت دارد بر اهمیت آن چیزی که به خاطر آن سوگند خورده شده (= جواب قسم).

در اینجا جواب قسم محذوف است و عموم مفسران اتفاق نظر دارند که سیاق آیات دلالت دارد که آن محذوف، عبارت

«لَتُبْعَثُنَّ: حتما مبعوث خواهید شد» می‌باشد؛ و علت حذف را این دانسته‌اند که با این حذف کردن و نامش را نبردن، به نحو

کنایه‌ای بر عظمت و بزرگی آن تاکید می‌شود (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۴)

بدین ترتیب، معنای آیه چنین می‌شود:

«سوگند می‌خورم به روز قیامت که شما حتما برانگیخته خواهید شد»

۱. این نظر با قرائت ابن‌کثیر که «لأقسم» خوانده نیز سازگار است «زاید» بودن به معنای این است که در اعراب و نحو جایگاهی ندارد، نه اینکه

(آن گونه که نویسندگان بیان المعانی، ج ۱، ص ۲۳۷ گمان کرده) به معنای زیادی و بی‌فایده باشد که بودنش در کلام خدا مورد انکار قرار بگیرد.

۲ یا منکر سخنان پیامبر درباره معاد هستند و پیامبر را در اخبار از معاد دروغگو می‌شمرند. (التبيان في اعراب القرآن، ص ۳۸۱)

اگر توجه کنیم که «قیامت» دلالت بر همان معنای رستاخیز و بپا خاستن دارد، آنگاه نکته جالب توجه این است که در اینجا، چیزی که بدان سوگند خورده شده، با چیزی که برای تاکید بر آن سوگند خورده شده، یکی است: سوگند به روز رستاخیز که شما رستاخیزی در پیش دارید.

اما چرا؟

الف. شاید می‌خواهد نشان دهد که مساله قیامت بقدری واضح و آشکار است، که با توجه دادن به آن، وجودش غیرقابل انکار خواهد بود. (قریب به مضمون «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنْ أَلْبَعَثُ...؛ حج/۵» که می‌خواهد بفرماید برانگیخته شدن اصلا جای تردید ندارد. توضیح در جلسه ۳۱۰، تدبر ۷ <http://yekaye.ir/al-hajj-22-5>)

ب. ...

۳) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»

گاه فضای انکار بقدری در میان ما آدمیان شدید است که:

خداوند رحمان و رحیم، اولاً برای اینکه ما باور کنیم مجبور می‌شود سوگند یاد کند؛

و ثانیاً قبل از اینکه سوگندش را هم بیان کند، مجبور است با تعبیر «لا» ابتدا با این انکار ما مخالفت کند و بفرماید چنین

نیست که شما گمان می‌کنید!

سوره قیامت (۷۵) آیه ۲

توجه

آیه ۲ سوره قیامت «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» قبلاً در جلسه ۱۳۶ مورد بحث و تدبر واقع شد. برای مطالعه آن می‌توانید به لینک زیر مراجعه کنید.

<http://yekaye.ir/al-qiyamah-075-02/>

۱۳۹۶/۱/۸

۳۶۷) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳ أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ

ترجمه

آیا انسان چنین حساب می‌کند که هرگز استخوان‌هایش را جمع نمی‌کنیم؟

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«يَحْسَبُ» از ماده «حسب» است که درباره این ماده و استعمالات قرآنی آن در جلسه ۹۶- <http://yekaye.ir/al->

<http://yekaye.ir/39-33-al-ahzab/> و جلسه ۱۸ [muminoon-023-115/](http://yekaye.ir/muminoon-023-115/) توضیحاتی ارائه شد.

«الَّنْ نَجْمَع» = أن + لن نجمع

«عظام» به معنای «استخوان» می‌باشد که در جلسه ۱۶۹ (<http://yekaye.ir/ya-seen-036-78>) درباره‌اش توضیحاتی ارائه شد.

توجه

مضمون این آیه و آیه بعد بسیار شبیه مضمون آیات «وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؛ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس/۷۸-۷۹): برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد! گفت: کیست که استخوان‌ها را زندگی می‌بخشد در حالی که پوسیده‌اند؟ بگو همان کسی به آن زندگی می‌بخشد که اول بار آن را ایجاد کرد و او به هر آفریده‌ای [یا: به هر گونه آفرینشی] داناست. است که در جلسات ۱۶۹-۱۷۰ مورد بررسی قرار گرفت. اغلب احادیث و تدبرهای آنجا در اینجا نیز صدق می‌کند که از تکرار آنها خودداری می‌شود:

<http://yekaye.ir/ya-seen-036-78> /

<http://yekaye.ir/ya-seen-036-79> /

شان نزول

(۱) روایت شده است که عدی بن ربیعہ به پیامبر خدا ص گفت:

محمد! بگو ببینم روز قیامت وضعیتش چگونه خواهد بود؟

حضرت برایش توضیحاتی داد. او گفت: اگر آن روز را هم ببینم تو را تصدیق نمی‌کنم و به تو ایمان نمی‌آورم؛ آیا خداوند این استخوان‌ها را بعد از اینکه پوسید جمع می‌کند؟ و این آیه نازل شد.

و گفته‌اند در مورد ابوجهل نازل شد که مرتب می‌گفت: آیا محمد ص گمان می‌کند که خداوند این استخوانها را بعد از پوسیدن و پخش شدنشان دوباره در خلقتی جدید برمی‌گرداند؟

البحر المحيط فی التفسیر، ج ۱۰، ص ۳۴۵؛ أسباب نزول القرآن (الواحدی)، ص ۴۶۹

روی أن عدی بن ربیعہ قال لرسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم:

يا محمد، حدثني عن يوم القيامة متى يكون أمره؟ فأخبره رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فقال: لو عاينت ذلك اليوم لم أصدقك و لم أؤمن به، أو يجمع الله هذه العظام بعد بلاها، فنزلت.

و قيل: نزلت في أبي جهل، كان يقول: أ يزعم محمد صَلَّى الله عليه و سلم أن يجمع الله هذه العظام بعد بلاها و تفرقتها

فيعيدها خلقا جديدا؟

حدیث

(۲) از امیرالمومنین ع روایت شده که فرموده‌اند:

تعجب می‌کنم که از کسی که در خدا شک دارد در حالی که آفرینش خدا را می‌بیند؛

و تعجب می‌کنم از کسی که مرگ را فراموش کرده در حالی که می‌بیند کسانی را که می‌میرند؛

و تعجب می‌کنم از کسی که منکر ایجاد آخرت است در حالی که ایجاد در دنیا را می‌بیند؛
و تعجب می‌کنم از کسی که مشغول آباد کردن سرای فانی است در حالی که آباد کردن باقی را رها کرده است.

نهج البلاغه؛ حکمت ۱۲۶

وَقَالَ ع:

عَجِبْتُ لِمَنْ شَكََّ فِي اللَّهِ وَ هُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَ هُوَ يَرَى [مَنْ يَمُوتُ] الْمَوْتَى وَ عَجِبْتُ لِمَنْ
أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى وَ عَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَ تَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ. ۱

۳) از امام صادق ع سوال شد که آیا مُرده، جسدش می‌پوسد؟

فرمود: بله، تا جایی که نه گوشتی از او می‌ماند و نه استخوانی؛ مگر آن طپتی که از آن آفریده شد، که آن نمی‌پوسد، در
قبر در حالت دَوْران باقی می‌ماند، تا اینکه از آن آفریده شود همان گونه که اول بار آفریده شده بود.

الکافی، ج ۳، ص ۲۵۱

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

سُئِلَ عَنِ الْمَيِّتِ يَبْلَى جَسَدَهُ؟

قَالَ نَعَمْ حَتَّى لَا يَبْقَى لَهُ لَحْمٌ وَ لَا عَظْمٌ إِلَّا طَيِّبَتُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تَبْلَى تَبْقَى فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً حَتَّى يُخْلَقَ مِنْهَا كَمَا
خُلِقَ أَوَّلَ مَرَّةٍ. ۲

تدبر

(۱) «أُيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ الَّنَّ نَجْمَعَ عِظَامَهُ»

قبلا بیان شد که در قرآن کریم، تمامی مواردی که ماده «حسب» به صورت فعل انسان به کار رفته، ناظر به نوعی اشتباه در
«حساب و کتاب»های انسان‌هاست؛ به طوری که در همگی می‌توان کلمه «ظن» و «زعم» (گمان و پندار) با بار معنایی منفی را

به کار برد. (جلسه ۹۶، تدبر ۱) <http://yekaye.ir/al-muminoon-023-115/>

۱. البته شبیه این روایت، اما از امام سجاده ع در جلسه ۱۷۰، حدیث ۳ گذشت

۲. البته شبیه این روایت در جلسه ۱۶۹، حدیث ۲ گذشت.

۳ در جلسه مذکور بیان شد که این بار معنایی منفی، در وزن ثلاثی مجرد (حسب) و وزن «افتعال» (احتسب) چنین است. اکنون می‌افزایم که در
وزن «مفاعله» (حاسب) این کلمه دلالتی بر خطا ندارد؛ اما این وزن فقط در مورد اقدامی که خداوند و فرشتگان در مورد انسان انجام می‌دهند (محاسبه
اعمال) به کار رفته و در هیچیک از موارد استعمال قرآنی این واژه، فاعل آن انسان نیست؛ لذاست که گفته شد (تمامی مواردی که ماده «حسب» به صورت
فعل انسان به کار رفته).

این آیه استفهام انکاری است؛ در واقع، قرآن این مدل حساب و کتاب کردن «انسان» را به چالش می‌کشد؛ و در دو آیه بعدی، هم منشأ معرفتی آن را نقد می‌کند (آیه ۴: بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوًّا بَنَانَهُ) و هم درباره منشأ احساساتی و انگیزشی آن هشدار می‌دهد (آیه ۵: بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ).

نکته تخصصی انسان‌شناسی

ظاهراً اشتباه در حساب و کتاب‌های «انسان» دو منشأ دارد؛ که برای مصون ماندن از این اشتباهات باید هر دو را جدی گرفت:

الف. منشأ معرفتی: ما در زندگی مان همواره بر اساس اطلاعاتی است که تاکنون داشته‌ایم، حساب و کتاب می‌کنیم؛ و هرچه اطلاعات ما بیشتر و یا عوض شود، حساب و کتاب‌هایمان تغییر می‌کند.

پس باید شناخت‌هایی که از عالم و آدم داریم را مرتب بازبینی کرده و در جایی که شناخت متعبری نداریم، نایستیم: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (إسراء/۳۶)

ب. منشأ احساساتی و انگیزشی: انسان چیزی را خوشش بیاید سعی می‌کند در حساب و کتاب‌هایش جدی بگیرد و به سمت آن حرکت کند «يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (کهف/۱۰۴)؛ و از چیزی که بدش بیاید، می‌کوشد در حساب و کتاب‌هایش، آن را نادیده گرفته «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَ صَمَّوْا» (مائده/۷۱)، یا به سمت حذف آن از مقابل دیدگان خود اقدام کند «بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (قیامه/۵)؛ و در هر صورت، به نحوی حساب و کتاب کند که دلخواه خود را توجیه نماید:

در اینجا حتی شناخت صحیح هم گاه حریف انسان نمی‌شود؛ و اتفاقاً «کفر» در جایی است که شناخت هست، اما احساسات و انگیزش‌ها آن را کنار می‌نهد.

راه علاج این دومی آن است که دائماً دلخواه‌های خود را زیر نظر داشته، و مراقب دوست داشتن و ناخوشایند داشتن‌های خود باشیم؛ به قول حافظ شیرازی:

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب
تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh324/>

(۲) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ»

این آیه هشدار می‌دهد که یکی از حساب و کتاب‌های ناروای انسان:

یکی از اشتباهات انسان این است که آنچه را تاکنون تجربه نکرده، ناممکن می‌شمرد. تاکنون ندیده که کسی که مرد و استخوانهایش متلاشی شد، دوباره زنده شود، گمان می‌کند که چنین چیزی هرگز رخ نخواهد داد.

راه شناخت واقعیت، به «آنچه به تجربه ما درآمده» منحصر نمی‌شود؛ و برای انکار یک واقعیت، اینکه تاکنون آن را تجربه نکرده‌ایم، دلیل موجهی نمی‌باشد.

همان طور که قبول یک واقعیت، نیازمند دلیل کافی است؛ رد هر چیزی هم باید مبتنی بر دلیل کافی باشد.

۳) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ»

با اینکه واقعه‌ای که شأن نزول این آیه بوده، سخن یکی از کافران زمان پیامبر ص بوده است، اما نفرمود: «آیا او حساب کرد که ...»؛ بلکه فرمود: «آیا انسان حساب می‌کند که ...».

چرا؟

الف. این یک رویه‌ای که مورد ابتلای «انسان» است؛ نه یک شخص خاص؛ در واقع، مساله‌ای است ناظر به انسان‌شناسی، و آفتی که گریبانگیر هر انسانی ممکن است بشود. (تدبر ۱)

ب. این یک رویه‌ای است که «همواره» رخ می‌دهد. یک واقعه‌ای نیست که یکبار رخ داده و تمام شود تا با فعل ماضی از آن یاد شود؛ بلکه هر زمان این اشتباه محاسباتی دوباره تکرار می‌شود.

ج. ...

۴) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ»

کفار در اعتراض به معاد، عمدتاً بر این تاکید کرده‌اند که انسان چگونه از حالتی که به «استخوان» تبدیل شده (إسراء/۴۹ و ۹۸؛ مومنون/۲۳ و ۸۲؛ صافات/۱۶ و ۵۳؛ واقعه/۴۷) و یا استخوانش پوسیده (نازعات/۱۷)، دوباره زنده می‌شود (یس/۷۸) و یا چگونه این استخوان‌ها جمع‌آوری می‌گردد (قیامت/۳)؟ و حتی در مورد زنده کردنی که به عَزَّوَجَلَّ نبی نشان داده شد، بر پیوند و بازسازی استخوان‌ها تاکید رفت (بقره/۲۵۹).

چرا در مساله احیای مجدد انسان، در میان اعضای بدن، این اندازه بر مساله جمع و بازسازی مجدد استخوان‌ها تاکید شده است؟

الف. شاید از این جهت که در نگاه عادی، انسانها بارها متلاشی شدن و ترمیم مجدد پوست و گوشت را مشاهده می‌کرده‌اند، اما اگر استخوانی متلاشی می‌شد، دیگر ترمیمی برایش نمی‌دیده‌اند.

ب. شاید از این جهت که در نگاه عمومی، پیکره بدن انسان، بیش و پیش از هر چیز در گروی استخوان‌بندی اوست.

ج. ... ۱

۱. اما هر چه باشد، این نکته جالب است که اگر انسان توجه کند که همین انسان، در یک مرحله‌ای در مراحل تکوینش، بدون استخوان بود و بعداً به مرحله‌ای رسید که دارای استخوان شد (مومنون/۱۴)، براحتی می‌تواند دریابد که خداوند براحتی می‌تواند مجدداً در حالی که استخوانی در کار نیست،

ترجمه

آری، [در حالی که] تواناییم بر اینکه سرانگشتانش را هم سر و سامان دهیم.

حدیث

(۱) از امام حسن عسکری ع روایت شده است:

نزد امام صادق ع صحبت از «جدل در دین» به میان آمد و عده‌ای گفتند پیامبر خدا ص و ائمه از آن نهی کرده‌اند. حضرت

ع فرمود:

آنها از هرگونه جدلی نهی نکردند، بلکه از جدلی که به نحو «احسن» (نیکو) نباشد نهی کرده‌اند ...

[بعد از توضیحاتی در مورد این «جدل غیراحسن»، فرمودند:]

اما جدلی که احسن باشد آن همان است که خداوند به پیامبرش امر کرد که به آن روش با کسی که منکر برانگیخته شدن

بعد از مرگ و زنده شدن برای قیامت بود، بحث کند و خداوند از قول آن شخص فرمود: «برای ما مثلی زد و آفرینش خود را

فراموش کرد! گفت: کیست که استخوان‌ها را زندگی می‌بخشد در حالی که پوسیده‌اند؟» و خداوند در پاسخ به او فرمود: «بگو»

ای محمد! «همان کسی به آن زندگی می‌بخشد که اول بار آن را ایجاد کرد و او به هر آفریده‌ای داناست. همان کسی که برای

شما از درخت سبز آتشی قرار داد تا ناگهان شما از آن آتش افروزید.» (یس/۷۸-۸۰)

پس خداوند از پیامبرش خواست که با آن باطل‌گرایی که می‌گفت: چگونه ممکن است که خداوند این استخوان‌ها را

مبعوث کند در حالی که پوسیده است، جدل کند؛ و خداوند متعال فرمود: بگو همان کسی به آن زندگی می‌بخشد که اول بار

آن را ایجاد کرد، آیا کسی که آن را ابتداء و نه از چیزی پدید آورد، ناتوان است از اینکه آن را بعد از اینکه پوسیده شد

برگرداند؟ بلکه نزد شما ابتدایش سخت‌تر از برگرداندنش است.

سپس فرمود: «همان کسی که برای شما از درخت سبز آتشی قرار داد» یعنی وقتی که آتش سوزان را که در درخت سبز

دارای رطوبت مخفی شده را بیرون آورد، به شما نشان داد که او بر اینکه شیء پوسیده شده را برگرداند نیز تواناست.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری ع، ص ۵۲۸؛ الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۱

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ ع: ذُكِرَ عِنْدَ الصَّادِقِ ع الْجِدَالُ فِي الدِّينِ، وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ الْأُئِمَّةَ ع قَدْ نَهَوْا عَنْهُ -

فَقَالَ الصَّادِقُ ع: لَمْ يَنْهَ عَنْهُ مُطْلَقًا، وَ لَكِنَّهُ نَهَى عَنِ الْجِدَالِ بِغَيْرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ

او را به عالم برگرداند. (بیشرف‌های علم ژنتیک و مساله سلول‌های بنیادین، پذیرش این مساله را امروزه بسیار آسان کرده است) انشاء الله در جلسه بعد

توضیح بیشتری خواهد آمد.

۱ درباره «سوی» در جلسه ۱۳۴ توضیح داده شد.

... وَاَمَّا الْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَهُوَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى بِهِ نَبِيَّهٗ اَنْ يُجَادِلَ بِهِ مَنْ جَحَدَ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ اِحْيَاءَهُ لَهُ، فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى حَاكِيًا عَنْهُ:

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» فَقَالَ اللّٰهُ فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ: «قُلْ» يَا مُحَمَّدُ «يُحْيِيهَا الَّذِي اَنْشَأَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ؛ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا فَاِذَا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُوْنَ». فَاَرَادَ اللّٰهُ مِنْ نَبِيِّهٗ اَنْ يُجَادِلَ الْمُبْطِلَ الَّذِي قَالَ: كَيْفَ يَجُوزُ اَنْ يُبْعَثَ هَذِهِ الْعِظَامُ وَ هِيَ رَمِيمٌ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي اَنْشَأَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ اَوْ يَفْعَلُ مِنْ اِبْتِدَآءِ بِهٖ لَآ مِنْ شَيْءٍ اَنْ يُعِيدَهُ بَعْدَ اَنْ يَبْلَى بَلِ اِبْتِدَآؤُهُ اَصْعَبُ عِنْدَكُمْ مِنْ اِعَادَتِهِ. ثُمَّ قَالَ: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا اَيُّ اِذَا كَانَ قَدْ كَمَنَ النَّارُ الْحَارَّةُ فِي الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ الرَّطْبِ يَسْتَخْرِجُهَا، فَعَرَفْتُمْ اَنَّهُ عَلٰى اِعَادَةِ مَا بَلِيَ اَقْدَرُ. ۱

(۲) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

آنگاه که موعد مقرر سر رسد، و اندازه‌های امور در رسد و آخر آفریدگان به آغاز آن پیوندد، و از اراده خدا آنچه بر ایجاد دوباره مخلوقات تعلق گرفته، فرا رسد؛

آسمان را بتکاند و بشکافد، و زمین را بجنباند و سخت بلرزاند؛

کوهها را از بن برکند و پراکنده کند، چنانکه از هیبت جلالش، و بیم سطوتش درهم کوبیده شوند؛

و هر آن که در زمین [مدفون] است بیرون آورد، و پس از پوسیدگی دوباره حیات بخشد، و پس از پراکندگی گرد هم

آورد، سپس از هم متمایزشان سازد تا مورد سوالشان قرار دهد از کردارهای پنهان و کارهای کرده در نهان؛

و آنان را دو گروه سازد: بر گروهی نعمت بخشد، و گروه دیگر را در عتاب کشد...

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ (با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص ۱۰۵-۱۰۶)

حَتَّىٰ اِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ اَجَلَهُ وَ الْاَمْرُ مَقَادِيرُهُ وَ الْحَقُّ اٰخِرُ الْخَلْقِ بِاَوَّلِهِ وَ جَاءَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ مَا يُرِيْدُهُ مِنْ تَجْدِيْدِ خَلْقِهِ اَمَادَ السَّمَاۗءِ وَ فَطْرَهَا وَ اَرَجَّ الْاَرْضَ وَ اَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ دَكَ بَعْضَهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوْفِ سَطُوْتِهِ وَ اَخْرَجَ مِنْ فِيْهَا فَجَدَدَهُمْ بَعْدَ اِخْلَاقِهِمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لَمَّا يُرِيْدُهُ مِنْ مَسْآلَتِهِمْ عَنِ خَفَايَا الْاَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْاَفْعَالِ وَ جَعَلَهُمْ فَرِيْقَيْنِ اَنْعَمَ عَلٰى هٰؤُلَاءِ وَ اَنْتَقَمَ مِنْ هٰؤُلَاءِ... ۲

۱. این حدیث قبلا در در جلسه ۱۷۱ حدیث ۱ آمده بود: <http://yekaye.ir/ya-seen-036-80>

۲. این حدیث در جلسه ۲۶۳ حدیث ۱ گذشت: <http://yekaye.ir/al-hegr-15-25>

همچنین این فراز از حدیثی هم که قبلا در جلسه ۸۵، حدیث ۱ آمده بود، <http://yekaye.ir/al-anam-006-094> قابل توجه است:

چون رشته کارها از هم گسست و روزگاران سپری شد و رستاخیز مردم فرا رسید، خداوند آنها را از درون گورها یا آشیانه‌های پرندگان یا کنام درندگان یا هر جای دیگر که مرگ بر زمینشان زده است، بیرون آورد، در حالی، که به سوی امر او شتابان‌اند و بیدرنگ به سوی بازگشتگاه او به می‌روند، و خاموش، صف در صف، در منظر الهی ایستاده. و ندا دهنده صدایش را به گوش همه می‌رساند...

نهج البلاغه، خطبه ۸۳

(۱) «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»

در مقابل کسی که تردید دارد که آیا واقعا این استخوان‌های پراکنده شده، قابل جمع شدن است، فرمود که ما تواناییم بر اینکه سرانگشتانش را هم سر و سامان دهیم.

چرا از «تسویه بنان» سخن گفت؟

الف. استخوان انگشتها از کوچکترین استخوان‌هاست؛ وقتی خدا این را جمع می‌کند، قطعا جمع استخوان‌های بزرگ کاری ندارد. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۷)

ب. سرانگشتان دست و پا، آخرین نقطه‌های بدن انسان است؛ یعنی زمانی که آن را سامان می‌دهند، حتما قبلش تمام اعضای بدن را سامان داده‌اند. (تفسیر کبیر (فخر رازی)، ج ۳۰، ص ۷۲۱)

ج. انگشتان یک انسان، با بهره‌مندی از توانایی‌های پیچیده در باز و بسته شدن و گرفتن و دادن، قابلیت انجام کارهای ظریف و دقیقی را دارد که انسان را بر خیلی از حیوانات برتری داده، به علاوه که در خود شکل و خطوط روی آن، اسرار فراوانی نهفته است (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۴) از جمله اینکه امروزه کشف کرده‌اند خطوط سرانگشت هر انسانی منحصر به خود اوست (و برای همین سیستم‌های انگشت‌نگاری برای تشخیص هویت افراد راه‌اندازی شده) و در واقع، سر و سامان دادن مجدد سرانگشتان انسان، حکایتگر از این است که در حشر، هیچ چیزی از هیچ فردی، حتی ابعاد کاملاً شخصی و متمایز کننده‌اش، فروگذار نمی‌شود.

... د.

(۲) «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»

دقت کنید افق دید هرکس تا کجاست و خداوند چگونه افق دید را - حتی در مواجهه با یک کافر - گسترش می‌دهد؟ کافران مهمترین شبهه‌شان این است که خداوند چگونه استخوانهای پوسیده را جمع می‌کند (توضیح در جلسه قبل، تدبر ۴)؛ و جمع آوری استخوان‌های پراکنده را بعید می‌شمردند؛ در مقابل، خداوند بر سامان‌دهی کامل سر انگشتان (که حتی

حَتَّىٰ إِذَا تَصَرَّمَتِ الْأُمُورُ وَ تَقَضَّتِ الدُّهُورُ وَ أَزَفَ النُّشُورُ أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضَرَائِحِ الْقُبُورِ وَ أَوْكَارِ الطُّيُورِ وَ أَوْجِرَةَ السَّبَّاحِ وَ مَطَارِحِ الْمَهَالِكِ سِرَاعًا إِلَىٰ أَمْرِهِ مُهْطِعِينَ إِلَىٰ مَعَادِهِ رَعِيْلًا صُمُوتًا قِيَامًا صُفُوفًا يَنْفِذُهُمُ الْبَصْرُ وَ يَسْمَعُهُمُ الدَّاعِي.

و این حدیث از امام صادق ع که در جلسه ۳۱۱، حدیث ۳ <http://yekave.ir/al-haji-22-6> گذشت نیز به مشمون این آیه می‌توان مرتبط باشد:

هنگامی که خداوند عز و جل می‌خواهد که مخلوقات را برانگیزاند، آسمان را چهل صباح به بارش وامی‌دارد، پس اعضاء [بدن] گرد هم می‌آیند و

گوشت می‌روید.

الأمالی (للصدوق)، ص ۱۷۷؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳

الْهُمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَبْعَثَ الْخَلْقَ أَمْطَرَ السَّمَاءَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَاجْتَمَعَتِ الْأَوْصَالُ وَ نَبَتَتِ اللَّحُومُ.

خطوطش هم در هر انسانی با انسان دیگر متفاوت است) تاکید می‌کند؛ یعنی کاری که خداوند قرار است انجام دهد، خیلی خیلی بالاتر از آن چیزی است که آنها انتظار داشته‌اند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

افق درک بسیاری از انسانها از افق محسوسات و دنیای پیرامونی خود بالاتر نمی‌رود و لذا بسیاری از آنچه در مورد بهشت و جهنم گفته می‌شود برایشان باورکردنی نیست.

از یک فرد کافر، که جهان را در محسوسات جلوی چشمش خلاصه کرده، سقوط در چنین افقی از فهم، بعید نیست؛ آنچه جای تعجب و بلکه تأسف دارد این است که بسیاری از کسانی که خود را مسلمان و باورمند به خدا و آخرت قلمداد می‌کنند، خود را از این افق بالاتر نمی‌آورند و بسیاری از حقایق مربوط به عوالم ماوراء و انسان‌هایی که در همین دنیا از آن عوالم گذر کرده‌اند (مانند پیامبر اکرم ص در سفر معراج) را صرفاً به خاطر اینکه در محاسبات دنیایی‌شان نمی‌گنجد انکار می‌کنند؛ و وقتی مقامات عظیم اولیای الهی و یا کثرت وصف‌ناشدنی نعمت‌های بهشتی یا عذابهای اخروی را می‌شنوند، باب تردید و انکار می‌گشایند.

۳) «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»

کسی تردید کرد که آیا واقعا این استخوان‌های پراکنده شده، قابل جمع شدن است؟

خداوند پاسخ داد که ما تواناییم بر اینکه سرانگشتانش را هم سر و سامان دهیم.

آیا ما هم اگر می‌خواستیم پاسخ دهیم، همین طور وارد می‌شدیم یا موضوع بحث را عوض می‌کردیم و به سراغ بحث

«روح» می‌رفتیم؟

بحث تخصصی انسان‌شناسی

اینکه انسان موجودی است که علاوه بر بُعد جسمی، از یک حقیقت ماورایی به نام روح نیز برخوردار است، از مطالب مسلم قرآنی است که قبلاً درباره‌اش مکرر بحث شد (مثلاً جلسه ۲۶۸، تدبر ۱.۱). اما قبول این بُعد ماورایی، نباید ما را به نادیده گرفتن همین بُعد جسمانی و اقتضائات آن سوق دهد.

این آیه از آیاتی است که بوضوح نشان می‌دهد که معاد، امری صرفاً مربوط به روح انسان نیست و حتماً بُعد جسمانی هم دارد؛ و بعد جسمانی‌اش هم صرفاً تابع روح نیست، بلکه مشخصه‌های کاملاً فیزیکی‌ای (مانند خطوط سرانگشتان) نیز در این معاد مورد توجه بوده است.

به همین ترتیب است که در مورد بهشت و جهنم، اگرچه لذت‌های معنوی و شکنجه‌های روحی (مانند لذت لقاء الله و غم فراق) مهم و برتر از لذایذ و آلام جسمانی است؛ اما این گونه نیست که بیان آن لذتها و رنجها، صرفاً برای عوام باشد و

۱ دقت شود در آنجا هم تعبیر «سوئی» قبل از «نفخ روح» آمده است

واقعیت نداشته باشد. اگر انسان واقعا مرکب از جسم و روح است، که هست؛ پس، در معاد، هر دوی این ابعاد وجودی انسان باید احضار گردد، و برتری منزلت روح نسبت به بدن، دلیل موجهی برای نادیده گرفتن شأن خود بدن نیست.^۱

(۴) «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»

استفاده از تعبیر «تسویه بنان» با توجه به سایر استعمالات قرآنی از کلمه «تسویه»، چه بسا بتواند مویدی بر نقش آفرینی روح در سر و سامان دادن جسم در قیامت باشد.

نکته تخصصی فلسفی

(توجه: این مطلب فقط به درد کسانی می خورد که در بحثهای فلسفی ورود دارند.)

ملاصدرا در بحث معاد جسمانی، ادله ای می آورد که نشان دهد که روح است که در مرتبه قیامت، جسم متناسب با خود را ایجاد می کند. اشکالی که بعدی ها بر او گرفته اند این است که معاد جسمانی را به تبع روح، و تنها در افق جسم مثالی توضیح می دهد؛ و بر همین اساس، آقاعلی مدرس زنوزی، تفسیر ملاصدرا از معاد جسمانی را کامل ندانسته و ظاهرا با الهام گرفتن از برخی احادیث^۲، کوشیده تبیینی ارائه دهد که نحوه پیوستن بدن عنصری به روح را هم شرح دهد.

شاید با توجه به کاربرد کلمه تسویه در آفرینش اولیه، و سپس استعمال همین واژه در این آیه برای حشر انسان، بتوان گفت که به نحوی هر دوی این بزرگواران، حق داشته اند. بدین بیان که در عین حال که همچون آقاعلی مدرس، نوعی استقلال برای بدن جسمانی و سیر او به سمت روح را قبول کنیم؛ در عین حال، نه ایجاد، بلکه سامان یابی نهایی این جسم را مربوط به حضور و تصرف روح در آن بدانیم.

توضیح مطلب در قالب چند مقدمه بدین بیان است:

الف. در مورد آفرینش انسان، هر بار از «نفخ روح» سخن گفته شده، قبل از آن، به اینکه انسان از گل آفریده و سپس «تسویه» شده، اشاره شده است؛ و ظاهرا «تسویه» در این موارد، همان سامان بخشیدن به جسم است که همراه با نفخ روح انجام می شود (جلسه ۱۶۶، تدبر ۲):^۳

۱. چنانکه در همین دنیا هم، وقتی جسم کاملا خسته و آزرده باشد، تفکر (به عنوان یک عمل روحی - معنوی اصیل) هم عملا تا حدود زیادی تعطیل می شود.

۲. ظاهرا الهام بخش وی، این عبارت امام صادق ع بوده که در پاسخ آن زندیقی که سوالات متعددی از امام ع پرسیده بود، آمده است:

مِنْ سُؤَالِ الزَّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ مَسْأَلٍ كَثِيرَةٍ...

قال ع... فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبَعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرُ النُّشُورِ فَتَرُبُّو الْأَرْضَ ثُمَّ تَمْخَضُوا [تَمْخَضُ] مَخْضَ السَّقَاءِ فَيَصِيرُ تَرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التَّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ - وَ الزُّبْدُ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مَخِضَ فَيَجْتَمِعُ تَرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا وَ تَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكَرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا (الإحتجاج (للطبرسي)، ج ۲، ص ۳۵۱)

۳. در جلسه ۲۶۸ چنین گمان شد که اگر «اعتدال و سامان یافتن وجود آدمی» را غیر از «نفخ روح» بدانیم معنایی متفاوت با معنای مذکور در جلسه ۱۶۶ گفته ایم؛ اما به نظر می رسد این دو معنا منافاتی با هم ندارند و براحتی می توان مطلب آن دو جلسه را با هم جمع کرد؛ بدین بیان که:

«تسویه» اساسا ناظر به جسم است؛ اما این تسویه، کاری است که توسط روح و یا بواسطه حضور روح در جسم انجام می شود.

«إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ؛ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/۲۸-۲۹) (جلسه ۲۶۶ و ۲۶۸)

«بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ... ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ...» (سجده/۷ و ۹)

«إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ؛ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص/۷۱-۷۲) (جلسه ۱۶۵-۱۶۶)

ب. در آیه کنونی، تسویه را مربوط به «سرانگشتان» دانست. (این تعبیر موید این است که «تسویه» نوعی تصرف در بُعد جسمانی انسان است.)

ج. وجود حیات در بدن انسان، ناشی از حضور روح است، و این آیه هم که سخن از «تسویه بنان» گفته، در مقام اشاره به احیای مجدد انسان است.

پس،

اینجا هم حضور روح مقارن و ملازم با این تسویه می‌باشد؛ یعنی این تسویه هم به خاطر این است که روح در بدن حاضر شده است. ۱.

شاید این مطلب که: در جایی که قرار است یک فرشته به صورت جسمانی بر یک انسان متمثل شود، از تعبیر «روح» و «سوی» استفاده شده است: فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (مریم/۱۷) نیز بتواند در حد مویدی بر این مدعا اقامه شود. ۲.

(۵) «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ»

کسی تردید کرد که آیا واقعا این استخوان‌های پراکنده شده، قابل جمع شدن است؟

۱. شاید چون چنین تلازمی در کار است، گاه در قرآن کریم از خلقت بدن و سپس تسویه آن سخن گفته و همین مقدار را برای انسان شدن کافی دانسته و مجدداً از دمیدن روح سخن نگفته است، چرا که تسویه ملازم با دمیدن روح است؛ مثلاً:

ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ؛ (قیامت/۳۸)؛

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ (اعلیٰ/۲)

الَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا (كهف/۳۷)

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّكَ فَعَدَلَكَ (انفطار/۷)

۲. لازم به ذکر است که تعبیر «سوی» در مورد نفس هم کار رفته (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا؛ شمس/۷) و چند مورد دیگر در قرآن کریم هست که ربطی به حضور روح ندارد؛ در همان معنای اولیه «مساوی» دانستن و یا صاف و مساوی کردن است:

يَوْمَئِذٍ يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَا الرَّسُولِ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهُ حَدِيثًا (نساء/۴۲)

رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (نازعات/۲۸)

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوا وَهِيَ غَدَمٌ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ يَذُنُّهُمْ فَسَوَّاهَا (شمس/۱۴)

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (بقره/۲۹)

إِذْ نَسُوَيْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (شعرا/۹۸)

خداوند پاسخ داد که ما تواناییم بر اینکه سرانگشتانش را هم سر و سامان دهیم.

این پاسخ بوضوح، «معاد جسمانی» در نگاه اسلامی را اثبات می‌کند؛ به نظر می‌آید، با دقت در برخی از احادیث که از «باقی ماندن طینت هر شخص، علی‌رغم پوسیدن تمام گوشت و استخوانش» سخن گفته‌اند، (مثلاً حدیث ۳ در جلسه قبل) و نیز بحث‌های ژنتیک و اکتشافات مربوط به سلول‌های بنیادین (مانند اینکه تمام مشخصات هر شخص در ژن‌های وی ثبت شده، و تنها با یک سلول، بلکه فقط با جزیی از یک سلول (یعنی DNA) امکان تشخیص هویت یک نفر و چه‌بسا بازسازی تمامی اندام‌های وی وجود دارد) بتوان دریچه‌هایی برای فهم عمیق‌تر معاد جسمانی گشود.

تذکر:

قبول معاد جسمانی به معنای نفی معاد روحانی نیست. در واقع، قبول معاد روحانی یکی از اموری است که تمام کسانی که وجود روح را پذیرفته‌اند بدان باور دارند؛ بلکه بحث «معاد جسمانی»، بحث بر سر این است که علاوه بر معاد روحانی، جسم هم بازمی‌گردد؛ و روح انسان همانند دنیا، همراه با بدن جسمانی در قیامت محشور می‌شود؛ و لذا لذتها و شکنجه‌های جسمانی اموری واقعی، و نه صرفاً تمثیلی، است.

سوره قیامت (۷۵) آیات ۵-۹

آیات ۵-۹ سوره قیامت قبلاً در جلسات ۱۷۶-۱۸۰ مورد بررسی قرار گرفته‌اند، که از طریق لینک‌های زیر می‌توانید مطالب هر یک را مطالعه کنید:

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ

بلکه انسان می‌خواهد که پیش رویش [پرده تقوی و دیانت] را بدرد. [جلوی خود را برای انجام گناهان باز کند]

<http://yekaye.ir/qiamat-75-5/>

يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ

می‌پرسد که روز قیامت چه موقع است؟

<http://yekaye.ir/qiamat-75-6/>

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ

پس، آن هنگام که دیده [از شدت ترس] خیره شد،

<http://yekaye.ir/qiamat-75-7/>

وَخَسَفَ الْقَمَرُ

و ماه در خسوف افتاد،

<http://yekaye.ir/al-qiyamah-075-08/>

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

<http://yekaye.ir/al-qiyamah-075-09/>

و از طریق لینک زیر می‌توانید همگی آیات این سوره را که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته‌اند یکجا مشاهده کنید.

<http://yekaye.ir/category/surah/75-qiyamat/>

۱۳۹۶/۱/۱۰

۳۶۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۰ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ

ترجمه

انسان گوید آن روز کجاست [جای] فرار؟

میلااد امام باقر ع و حلول ماه رجب مبارک باد

نکات ترجمه

«الْمَفْرُ» از ماده «فر» گرفته شده است که کلمه «فرار» به معنای «گریختن و خود را از دام خطر رهانیدن» است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۵۴) و گفته‌اند کلمه «مفر» هم به معنای «محل فرار، گریزگاه» به کار می‌رود، هم به معنای «وقت فرار»، و هم به معنای مصدری (خود فرار کردن)؛ و در این آیه هر سه معنا محتمل است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۲۸) اگرچه قرائت این کلمه به صورت «مَفَرَّ» رایجتر است، اما در قرائات شاذه به صورت «مَفَرَّ» و حتی «مَفَرَّ» هم قرائت شده است (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۵) ۳.

حدیث

۱) روایت شده است که حضرت یحیی ع در طول شب دائماً در فکر بهشت و جهنم بود تا اینکه شبس صبح می‌شد و خوابش نمی‌برد؛ و سپس هنگام صبح می‌گفت:

خدایا! کجاست [جای] فرار؟ و کجاست محل قرار؟ خدایا [جای] فراری جز به سوی تو نیست.

مصباح الشریعة، ص ۸۶

۱. اصل این ماده را «انکشاف و پرده‌برداری از روی چیزی» دانسته‌اند (معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص: ۴۳۹) و برخی توضیح داده‌اند که فرار عبارت است از حرکت سریعی به منظور انکشاف و رهایی از بلا و ابتلا (هو الحركة السریعة مدبراً للتخلص عن ابتلاء أو لانکشاف ابتلاء. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۵۴)

۲. فی الشواذ قراءة ابن عباس و عكرمة و أيوب السختیانی و الحسن المَفر بفتح المیم و كسر الفاء و قراءة الزهری المَفر بكسر المیم و فتح الفاء (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۵)

۳. برخی بر این باورند که اگر به صورت «مفر» خوانده شود مصدر میمی است (به معنای خود فرار کردن) و اگر به صورت «مَفَر» خوانده شود، اسم مکان است (إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۹۸: المفر مصدر میمی بمعنی الفرار او اسم مکان للفرار و الأول مفتوح الفاء و الثانی مکسورها و قد قرئ بهما) در حالی که سخن قابل دفاعی نیست، زیرا اسم مکان در وزن «مفعل» هم رایج است مانند مطبخ و مشهد.

وَأَمَّا قَوْلُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِعْلَامٌ بِأَنَّ الشَّهَادَةَ لَا تَجُوزُ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ مِنَ الْقَلْبِ كَأَنَّهُ يَقُولُ أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَعْبُودَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّ كُلَّ مَعْبُودٍ بَاطِلٌ سِوَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَقْرُبُ بِلِسَانِي بِمَا فِي قَلْبِي مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ وَلَا مَنجَى مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَفِتْنَةٍ كُلِّ ذِي فِتْنَةٍ إِلَّا بِاللَّهِ ... ١

قَدَّرَ عَظَمَتَهُ وَجَلَالَهُ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ أَنْ يُدْرِكَ الْوَاصِفُونَ صِفَتَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا وَالْوَجْهَ الْآخِرُ اللَّهُ أَكْبَرُ كَأَنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ وَهُوَ الْغَنِيُّ عَنْ عِبَادِهِ لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ خَلْقِهِ -

١ . وَفِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَعْنَاهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا هَادِيَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا دَلِيلَ لِي إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ اللَّهُ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ سُكَّانَ السَّمَاوَاتِ وَسُكَّانَ الْأَرْضِينَ وَمَا فِيهِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَمَا فِيهِنَّ مِنَ الْجِبَالِ وَالْأَشْجَارِ وَالِدَوَابِّ وَالْوَحُوشِ وَكُلِّ رَطْبٍ وَيَابِسٍ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا خَالِقَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا رَازِقَ وَلَا مَعْبُودَ وَلَا ضَارَّ وَلَا نَافِعَ وَلَا قَابِضَ وَلَا بَاسِطَ وَلَا مُعْطِيَ وَلَا مَانِعَ وَلَا دَافِعَ وَلَا نَاصِحَ وَلَا كَافِيَ وَلَا شَافِيَ وَلَا مُقَدِّمَ وَلَا مُؤَخِّرَ إِلَّا اللَّهُ - لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَبِيَدِهِ الْخَيْرُ كُلُّهُ - تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ - وَأَمَّا قَوْلُهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ أَشْهَدُ اللَّهُ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَنَبِيُّهُ وَصَفِيُّهُ وَنَجِيُّهُ أَرْسَلَهُ إِلَى كَافَّةِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَشْهَدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةَ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَ سَيِّدَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَفِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا حَاجَةَ لِأَحَدٍ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا إِلَى اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مُفْتَقِرَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ «١» وَأَنَّهُ الْغَنِيُّ عَنْ عِبَادِهِ وَالْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَأَنَّهُ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا إِلَى النَّاسِ بِشِيرًا وَنَذِيرًا - وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا فَمَنْ أَنْكَرَهُ وَجَحَدَهُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا لَا يَنْفَكُ عَنْهَا أَبَدًا وَأَمَّا قَوْلُهُ حَى عَلَى الصَّلَاةِ أَى هَلُمُّوا إِلَى خَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَدَعْوَةَ رَبِّكُمْ - وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِطَاعَةِ نَارِكُمْ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ وَفَكَاكِ رِقَابِكُمْ الَّتِي رَهَنْتُمُوهَا بِذُنُوبِكُمْ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُبَدِّلَ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ فَإِنَّهُ مَلِكٌ كَرِيمٌ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ قَدْ أَدْنَى لَنَا مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ بِالذُّخُولِ فِي خِدْمَتِهِ وَالتَّقَدُّمِ إِلَى بَيْنِ يَدَيْهِ وَفِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ حَى عَلَى الصَّلَاةِ أَى قُومُوا إِلَى مُنَاجَاةِ رَبِّكُمْ وَعَرْضِ حَاجَاتِكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ وَتَوَسَّلُوا إِلَيْهِ بِكَلِمَاتِهِ وَتَشَفَّعُوا بِهِ وَكَثَرُوا الذِّكْرَ وَالْقُنُوتَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ وَالْخُضُوعَ وَالْخُشُوعَ وَارْفَعُوا إِلَيْهِ حَوَائِجَكُمْ فَقَدْ أَدْنَى لَنَا فِي ذَلِكَ وَأَمَّا قَوْلُهُ حَى عَلَى الْفَلَاحِ فَإِنَّهُ يَقُولُ أَقْبِلُوا إِلَى بَقَاءِ مَا فَتَنَّاكُمْ بِهِ وَنَجَاةِ مَا هَلَكَ مَعَهَا وَتَعَالَوْا إِلَى حَيَاةٍ لَا مَوْتَ مَعَهَا وَإِلَى نَعِيمٍ لَا نِفَادَ لَهُ وَإِلَى مُلْكٍ لَا زَوَالَ عَنَّهُ وَإِلَى سُرُورٍ لَا حُزْنَ مَعَهُ وَإِلَى أُنْسٍ لَا وَحْشَةَ مَعَهُ وَإِلَى نُورٍ لَا ظُلْمَةَ مَعَهُ «١» وَإِلَى سَعَةٍ لَا ضَيْقَ مَعَهَا وَإِلَى بَهْجَةٍ لَا انْقِطَاعَ لَهَا وَإِلَى غِنَى لَا فَاقَةَ مَعَهُ وَإِلَى صِحَّةٍ لَا سَقَمَ مَعَهَا وَإِلَى عِزٍّ لَا ذُلَّ مَعَهُ وَإِلَى قُوَّةٍ لَا ضَعْفَ مَعَهَا وَإِلَى كِرَامَةٍ يَا لَهَا مِنْ كِرَامَةٍ وَعَجَلُوا إِلَى سُرُورِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالنَّجَاةِ الْآخِرَةِ وَالْأَوَّلَى وَفِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ حَى عَلَى الْفَلَاحِ فَإِنَّهُ يَقُولُ سَابِقُوا إِلَى مَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ وَإِلَى جَزِيلِ الْكِرَامَةِ وَعَظِيمِ الْمَنَّةِ وَسِنَى النِّعْمَةِ وَالْفَوْزِ الْعَظِيمِ وَنَعِيمِ الْأَبَدِ فِي جِوَارِ مُحَمَّدٍ ص فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ وَأَمَّا قَوْلُهُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يَعْلَمَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْكِرَامَةِ لِعَبْدٍ أَجَابَهُ وَأَطَاعَهُ وَأَطَاعَ وَوَلَّاهُ أَمْرَهُ وَعَرَفَهُ وَعَبَدَهُ وَاشْتَغَلَ بِهِ وَبَذَرَهُ وَأَحَبَّهُ وَأَنْسَ بِهِ وَأَطْمَأَنَّ إِلَيْهِ وَوَقَّعَ بِهِ وَخَافَهُ وَرَجَاهُ وَاشْتَأَقَ إِلَيْهِ وَوَأَفَقَهُ فِي حُكْمِهِ وَقَضَائِهِ وَرَضِيَ بِهِ وَفِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَأَعْلَى وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يَعْلَمَ أَحَدٌ مَبْلَغَ عِقُوبَتِهِ لِأَعْدَائِهِ وَمَبْلَغَ عَفْوِهِ وَغُفْرَانِهِ وَنِعْمَتِهِ لِمَنْ أَجَابَهُ وَأَجَابَ رَسُولَهُ وَمَبْلَغَ عَذَابِهِ وَنَكَالِهِ وَهُوَ لِمَنْ أَنْكَرَهُ وَجَحَدَهُ وَأَمَّا قَوْلُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَعْنَاهُ اللَّهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَيْهِمُ بِالرُّسُلِ وَالرِّسَالَةِ وَالْبَيَانِ وَالدَّعْوَةِ وَهُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَلَيْهِ حُجَّةٌ فَمَنْ أَجَابَهُ فَلَهُ النُّورُ وَالْكَرَامَةُ وَمَنْ أَنْكَرَهُ فَإِنَّ اللَّهَ غَنَى عَنِ الْعَالَمِينَ - وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ وَمَعْنَى قَدِ قَامَتِ الصَّلَاةُ فِي الْإِقَامَةِ أَى حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ وَالْمُنَاجَاةِ وَقَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَدَرْكِ الْمُنَى وَالْوُصُولِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى كِرَامَتِهِ وَغُفْرَانِهِ وَعَفْوِهِ وَرِضْوَانِهِ.

قال مصنف هذا الكتاب إنما ترك الراوي لهذا الحديث ذكر حى على خير العمل للتقية

۲) روزی جماعتی از شیعیان در محضر امام باقر ع بودند. حضرت آنها را موعظه کرد و هشدار داد؛ اما آنها چندان جدی نگرفتند. ایشان ناراحت شدند. دقایقی سر به زیر انداختند و سپس سر بلند کرده و سخنانی آتشین در مواخذه آنها بر زبان راندند و در پایان فرمودند:

ای فرزند سه روز! روزی که در آن زاده شدی، و روزی که تو را در قبرت می گذارند، و روزی که از قبرت به جانب پروردگارت رهسپار خواهی شد! که چه روز عظیمی است آن روز! وای از هیبت شگفتی آورش و شترهایی که آب را بر آنها بسته اند [کنایه از شدت وخامت اوضاع]!

چه شده که بدن هایتان را آباد و دل هایتان را ویران می بینم؟!

به خدا سوگند اگر آنچه را ملاقات خواهید کرد و به سوی او رهسپارید می دیدید، می گفتید: «ای کاش بازگردانده می شدیم و دیگر آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم» (انعام/۲۷) و گوینده ای که جلیل است فرمود: «بلکه برای آنها آنچه پیش از آن پنهان می کردند آشکار شده، و اگر (به دنیا) بازگردانده شوند حتماً به آنچه از آن نهی شده اند برمی گردند، و بی شک آنان دروغگویند.» (انعام/۲۸)

تحف العقول، ص ۲۹۲

وَ حَضَرَهُ [الإمام الباقر أبي جعفر محمد بن علي ع] ذَاتَ يَوْمٍ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فَوَعظَهُمْ وَ حذرَهُمْ وَ هُمْ سَاهُونَ لَاهُونَ فَأَغَظَهُ ذَلِكَ فَأَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِمْ فَقَالَ:

... يَا ابْنَ الْأَيَّامِ الثَّلَاثِ يَوْمِكَ الْذِي وُلِدْتَ فِيهِ وَ يَوْمِكَ الْذِي تَنْزَلُ فِيهِ قَبْرَكَ وَ يَوْمِكَ الْذِي تَخْرُجُ فِيهِ إِلَى رَبِّكَ فَيَا لَهُ مِنْ يَوْمٍ عَظِيمٍ يَا ذُوِي الْهَيْئَةِ الْمُعْجِبَةِ وَ الْهَيْمِ الْمُعْطَنَةِ مَا لِي أَرَى أَجْسَامَكُمْ عَامِرَةً وَ قُلُوبَكُمْ دَامِرَةً أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا أَنْتُمْ مُلَاقُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ إِلَيْهِ صَائِرُونَ لَقُلْتُمْ «يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكْذِبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ «بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ».

تدبر

(۱) «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ»

این انسانی که امروز در مورد زنده شدن در قیامت تردید می کند (قیامت/۳) و می گوید قیامت کی و کجاست (قیامت/۶) در روز قیامت دنبال راه فراری می گردد؛ اما دیگر دیر شده است. (حدیث ۳)

(۲) «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ»

راه فرار در قیامت کجاست؟

اگر قیامت محل ظهور همه کاره بودن خداوند است، پس تنها جایی که مفر است، خود اوست (احادیث ۱ و ۲)؛ و کسی در آنجا به او پناه می برد، که در دنیا به او پناه برده باشد؛

اما کسی که از او رویگردان بوده، آنجا که بطلان هر امر غیرخدایی آشکار می گردد، کجا می خواهد برود؟

۳) «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ»

انسانی که ایمان نداشت و آن را نامعقول جلوه می‌داد و برای اینکه جلوی خود را باز کند [که هر گناهی دلش می‌خواهد انجام دهد]، درباره آن چون و چرا می‌کرد (قیامت/۳-۶)، در قیامت دنبال راه فرار می‌گردد.

اگر هر آنچه در آخرت رخ می‌دهد، باطن عمل خود شخص در دنیا بوده، این «دنبال راه فرار گشتن» مربوط به چیست؟ الف. این ظهور ملکات دنیوی اوست که وقتی در سختی‌ها می‌افتاد دنبال راه نجات می‌گشت؛ و اینک هنگام مواجهه با حقیقت، روال سابقش [که نسبت به جدی بودن قیامت بی‌اعتنا بود] را کاملا انکار می‌کند، آن گونه در آیات دیگر حکایت شده (انعام/۲۳؛ مجادله/۱۸) که در عرصه قیامت، مشرکان هم شرک‌ورزیدنشان را انکار می‌کنند. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۵)

ب. چه بسا بتوان گفت همین بی‌پناهی و درماندگی و دنبال راه فرار گشتن نیز بازتاب حقیقت زندگی دنیوی خود اوست!

نکته تخصصی انسان‌شناسی

اگر توجه کنیم که قیامت باطن دنیاست، آنگاه این انسانی که در قیامت دنبال راه فرار است، در همین دنیایش هم حقیقتا مضطرب و بی‌پناه بوده است؛ و سعی می‌کرده با سرگرم کردن خویش، این درماندگی و بیچارگی خود را نادیده بگیرد. با این توضیح، چه بسا بتوان این آیه را روی دیگر آیه‌ای دانست که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ کسانی که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا آرامش می‌یابد؛ بدانید که دل‌ها تنها با یاد خدا آرامش می‌یابد» (رعد/۲۸).

ج. انسان موجودی است که نیازمند و محتاج آفریده شده است؛ و تنها رجوع به خداست که نیاز واقعی وی را رفع می‌کند. اگر کسی در دنیا احساس بی‌نیازی کرد و سر به طغیان برداشت (علق/۶-۷)، نیاز خود به خدا را انکار کرد، این گونه نیست که واقعا از هر پناهگاه و تکیه‌گاهی بی‌نیاز شده باشد؛ و در قیامت است که معلوم می‌شود چه کسی بی‌پشتوانه مانده است.

۴) «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ»

عموم مفسران و علمای نحو، «یومئذ» را ظرف متعلق به «يقول» دانسته‌اند (در آن روز چنین می‌گوید که...) و لذا آن را بر انسان منحرفی که منکر قیامت بود تطبیق داده‌اند. در عین اینکه این معنا صحیح است، اما گزینه دیگر این است که «یومئذ» را به لحاظ نحوی مقول قول (= گفته و سخن) این انسان قلمداد کنیم و آنگاه مراد از آیه چنین می‌شود: «انسان می‌گوید: آن روز جای فرار کجاست.»

آنگاه این آیه در قبال آیات قبل، مقایسه بین دو انسان خواهد بود: انسانی که در آخرت تردید می‌اندازد و می‌گوید آخرت کی و کجاست؟ و انسانی که از حالا دل‌نگران آخرت خویش است و می‌گوید برای رهایی و فرار از عذاب آخرت چه تدبیری بیندیشم؟

توجه: با توجه به قاعده «امکان استفاده یک لفظ در چند معنا»، صحیح بودن یک معنا، دلیل بر غلط بودن معنای دیگر نمی‌شود؛ و لذا هر دو معنا با دو لحاظ جداگانه می‌تواند مورد نظر بوده باشد.

ترجمه

حاشا! [که] پناهگاهی نیست.

نکات ترجمه

«وَزَرَ»:

درباره ماده «وزر» گفته‌اند که بر دو معنا دلالت می‌کند: یکی «کوهی که بدان پناه می‌برند» (یا «پناهگاه») و دیگری «سنگینی در چیزی» (کتاب العین، ج ۷، ص ۳۸۲؛ معجم المقاییس اللغه، ج ۶، ص ۱۰۸) هرچند در اینکه کدام یک از این دو معنا اصلی بوده و دیگری از آن گرفته شده اختلاف است:

برخی (مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآن، ص ۸۶۷) می‌گویند اصل آن، کلمه «وَزَرَ» است در معنای «پناهگاهی در کوه که بدان پناه می‌برده‌اند»؛ و کلمه «وزر» به معنای «سنگینی» از باب شباهت آن با کوه ساخته شده؛

و در مقابل، اغلب (الفروق فی اللغه، ص ۲۲۸؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۹۴؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۵۵) بر این باورند که اصل این ماده همان «وزر» (جمع آن: «أوزار») و به معنای مطلق «سنگینی» (ثقل) و یا «سنگینی‌ای که بر چیزی حمل شود» بوده؛ و از این جهت به «کوه» «وَزَرَ» گفته‌اند که بر روی زمین حمل می‌شده، و یا به گناه، «وزر» می‌گویند چون بار سنگینی است که انسان آن را بر دوش می‌کشد (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، انعام/۱۶۴؛ وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ، انعام/۳۱). همچنین به سلاح سنگینی که در جنگ با خود حمل می‌کنند «وزر» (حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا؛ محمد/۴) و به کسی که بار مشورت دادن و کمک کردن در اداره امور را بر دوش می‌کشد «وزیر» گویند (وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي؛ طه/۲۰)

این ماده جمعا ۲۷ بار در قرآن کریم به کار رفته، که غیر از همین یک مورد که به نحوی با معنای «کوه» و «پناهگاه» ارتباط دارد، در بقیه موارد در همان معنای بار سنگین (اعم از بار مادی، مانند سلاح؛ یا معنوی، مانند گناه و بار مسئولیت) به کار رفته است.

درباره «کَلَّا» در جلسه ۳۵۳ (<http://yekave.ir/al-alaq-96-6>) توضیح داده شد که حرفی است که در مقام برحذر داشتن و نفی کردن و رد کردن دیدگاه شخص مقابل به کار می‌رود.

حدیث

۱) زراقه، از محافظان متوکل عباسی، مخفیانه شیعه بوده است. وی می‌گوید یکبار متوکل جسارتی در حق امام هادی ع انجام داد که خیلی ناراحت شدم. امام مخفیانه به من فرمود به خدا سوگند آبروی من نزد خدا از شتر صالح کمتر نیست. وقتی منزل رفتم، این واقعه را برای فرزندم «مودب» که از اهل علم بود تعریف کردم. گفت: متوکل بیش از سه روز زنده نمی‌ماند. گفتم چرا؟ گفت مگر داستان صالح را در قرآن کریم نخوانده‌ای که خداوند نهایتاً به آنها فرمود: «تنها سه روز در دیارتان به

زندگی ادامه دهید و این وعده‌ای است که دروغ‌بردار نیست.» (هود/۶۵). بیش از سه روز نگذشته بود که ترکان دربار علیه وی شوریدند و وی را به قتل رساندند. مطلب را بعداً خدمت امام عرض کردم. فرمود: بله، حق با اوست. وقتی متوکل چنان کرد، من با دعایی که از گنج‌هایی است که به ما رسیده، و دعای مظلوم علیه ظالم است، به درگاه خداوند دعا کردم و چنین شد. گفتند آیا آن را به من یاد می‌دهی؟ فرمود: بله.

[متن این دعا که در کتب دعا، به دعای «سیف» و دعای «یمانی» معروف شده، با این عبارات شروع می‌شود:]
 خداوندا! من و فلانی دو بنده از بندگان تویم؛ ناصیه [= پیشانی، زمام] هر دو ما به دست توست؛ قرارگاه و محل کوچ کردن ما و سر و آشکار ما را می‌دانی و بر نیات ما آگاهی و بر ضمائر ما احاطه داری. علم تو بدانچه آشکار می‌کنیم همان علم تست بدانچه مخفی می‌داریم؛ و شناختت از آنچه در باطن انجام می‌دهیم همانند شناخت توست از آنچه اظهار می‌داریم؛ و چیزی از امور ما بر تو پیچیده و مبهم نشود و حالی از احوال ما بر تو پوشیده نماند؛ و نه ما در برابر تو دژی داریم که ما مصون بدارد؛ و نه پناهگاهی داریم که ما را حفظ کند و نه گریزگاهی داریم که ما را از دست تو برهاند؛ و نه هیچ ظالمی با سلطنتش می‌تواند جلوی تو را بگیرد و یا با سربازانش به جنگ تو برخیزد و ...

مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۶۷؛ المصباح للكفعمی، ص ۲۱۰؛ البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۳۴۰
 حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُحَسِّنِ بْنِ يَحْيَى بْنِ الرِّضَا أَدَامَ اللَّهُ تَأْيِيدَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لَخْمَسٍ بَقِينٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ بِمَشْهَدِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ عَلَى سَاكِنِهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَدَقَةَ يَوْمَ السَّبْتِ لثَلَاثِ بَقِينٍ مِنْ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ سِتِّينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ بِمَشْهَدِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ عَلَى سَاكِنِهِ السَّلَامُ مِنْ حَفْظِهِ قَالَ أَخْبَرَنَا سَلَامَةُ مُحَمَّدُ الْأَزْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَقِيلِيُّ وَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ تَرِيكِ [بُرَيْكِ] الرَّهَاقِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْمَوْصِلِيُّ إِجَازَةً قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ حَدَّثَنِي أَبُو رَوْحِ النَّسَائِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ عَ أَنَّهُ دَعَا عَلَى الْمُتَوَكَّلِ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ:
 اللَّهُمَّ إِنِّي وَ فُلَانًا عَبْدَانِ مِنْ عِبِيدِكَ إِلَى آخِرِ الدُّعَاءِ الَّذِي يَأْتِي ذِكْرَهُ

وَ وَجَدْتُ هَذَا الدُّعَاءَ مَذْكُورًا بِطَرِيقٍ أُخْرَى هَذَا لَفْظُهُ ذَكَرَ بِإِسْنَادِنَا عَنْ زُرَّافَةَ [زُرَّافَةَ] حَاجِبِ الْمُتَوَكَّلِ وَ كَانَ شَيْعِيًّا أَنَّهُ قَالَ:
 كَانَ الْمُتَوَكَّلُ يُحْطَى الْفَتْحَ بْنَ خَاقَانَ عِنْدَهُ وَ قَرَبَهُ مِنْهُ دُونَ النَّاسِ جَمِيعًا وَ دُونَ وَلَدِهِ وَ أَهْلِهِ أَرَادَ أَنْ يَبِينَ مَوْضِعَهُ عِنْدَهُمْ فَأَمَرَ جَمِيعَ مَمْلَكَتِهِ مِنَ الْأَشْرَافِ مِنْ أَهْلِهِ وَ غَيْرِهِمْ وَ الْوُزَرَاءِ وَ الْأُمَرَاءِ وَ الْقُوَادِ وَ سَائِرِ الْعَسَاكِرِ وَ وَجُوهُ النَّاسِ أَنْ يَزِينُوا بِأَحْسَنِ التَّزْيِينِ وَ يَطْهَرُوا فِي أَفْخَرِ عَدَدِهِمْ وَ دَخَائِرِهِمْ وَ يَخْرُجُوا مِشَاءً بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْ لَا يَرْكَبَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ وَ الْفَتْحُ بْنُ خَاقَانَ خَاصَّةً بِسُرِّ مَنْ رَأَى وَ مَشَى النَّاسُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا عَلَى مَرَاتِبِهِمْ رَجَالَةً وَ كَانَ يَوْمًا قَانِظًا شَدِيدَ الْحَرِّ وَ أَخْرَجُوا فِي جُمْلَتِهَا الْأَشْرَافَ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ عَ وَ شَقَّ عَلَيْهِ مَا لَقِيَهُ مِنَ الْحَرِّ وَ الرَّجْمَةِ قَالَ زُرَّافَةُ فَأَقْبَلْتُ إِلَيْهِ وَ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي يَعِزُّ وَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا تَلَقَى مِنْ هَذِهِ الطَّغَاةِ وَ مَا قَدْ تَكَلَّفْتَهُ مِنَ الْمَشَقَّةِ وَ أَخَذْتُ بِيَدِهِ فَتَوَكَّأَ عَلَيَّ وَ قَالَ يَا زُرَّافَةُ مَا نَاقَهُ صَالِحٌ عِنْدَ اللَّهِ بِأَكْرَمِ مَنِّي أَوْ قَالَ بِأَعْظَمِ قَدْرًا مِنِّي وَ لَمْ أَزَلْ أَسْأَلُهُ وَ أَسْتَفِيدُ مِنْهُ وَ أَحَادِثُهُ إِلَيَّ أَنْ نَزَلَ الْمُتَوَكَّلُ مِنَ الرُّكُوبِ وَ أَمَرَ النَّاسَ بِالْإِنْصِرَافِ فَقَدَّمْتُ إِلَيْهِمْ دَوَابَّهُمْ فَرَكَبُوا إِلَيَّ مَنَازِلَهُمْ وَ قَدَّمْتُ بَعْلَةً لَهُ فَرَكَبَهَا فَرَكَبْتُ مَعَهُ إِلَى دَارِهِ فَنَزَلَ وَ وَدَعْتُهُ وَ أَنْصَرَفْتُ إِلَى دَارِي وَ لَوْلَدِي مُؤَدَّبٌ يَتَشَبَّحُ مِنْ

أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ وَكَانَتْ لِي عَادَةٌ بِإِحْضَارِهِ عِنْدَ الطَّعَامِ فَحَضَرَ عِنْدَ ذَلِكَ وَتَجَارَيْنَا الْحَدِيثَ وَمَا جَرَى مِنْ رُكُوبِ الْمُتَوَكَّلِ وَالْفَتْحِ وَمَشَى الْأَشْرَافَ وَذَوَى الْأَقْتِدَارِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا وَذَكَرْتُ لَهُ مَا شَهِدْتُهُ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ وَ مَا سَمِعْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ مَا نَأَقَهُ صَالِحٍ عِنْدِي بِأَعْظَمَ قَدْرًا مِنِّي وَ كَانَ الْمُؤَدَّبُ يَأْكُلُ مَعِيَ فَرَفَعَ يَدَهُ وَقَالَ بِاللَّهِ إِنَّكَ سَمِعْتَ هَذَا اللَّفْظَ مِنْهُ؟ فَقُلْتُ لَهُ وَاللَّهِ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فَقَالَ لِي أَعْلَمُ أَنَّ الْمُتَوَكَّلَ لَا يَبْقَى فِي مَمْلَكَتِهِ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَيَهْلِكُ فَأَنْظُرُ فِي أَمْرِكَ وَأَحْرَزُ مَا تُرِيدُ إِحْرَازَهُ وَ تَأَهَّبْ لِأَمْرِكَ كَيْ لَا يَفْجَأَكُمْ هَلَاكُ هَذَا الرَّجُلِ فَتَهْلِكَ أَمْوَالُكُمْ بِحَادِثَتِهِ تَحْدُثُ أَوْ سَبَبٌ يَجْرِي فَقُلْتُ لَهُ مِنْ أَيْنَ لَكَ فَقَالَ أَمَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فِي قِصَّةِ صَالِحٍ عَ وَالنَّاقَةِ وَقَوْلِهِ تَعَالَى تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرِ مَكْدُوبٍ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يُبْطَلَ قَوْلُ الْإِمَامِ قَالَ زَرَفَةُ فَوَاللَّهِ مَا جَاءَ الْيَوْمَ الثَّلَاثُ حَتَّى هَجَمَ الْمُتَنَصِّرُ وَمَعَهُ بَغَا وَ وَصِيفٌ وَالْأَتْرَاكُ عَلَى الْمُتَوَكَّلِ فَقَتَلُوهُ وَقَطَعُوهُ وَ الْفَتْحُ بْنُ الْخَاقَانِ جَمِيعًا قَطْعًا حَتَّى لَمْ يُعْرِفْ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخِرِ وَ أزالَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ وَ مَمْلَكَتَهُ فَلَقِيْتُ الْإِمَامَ أَبَا الْحَسَنِ عَ بَعْدَ ذَلِكَ وَ عَرَفْتُهُ مَا جَرَى مَعَ الْمُؤَدَّبِ وَ مَا قَالَهُ فَقَالَ صَدَقَ إِنَّهُ لَمَّا بَلَغَ مِنِّي الْجُهْدَ رَجَعْتُ إِلَى كُنُوزِ نَتَوَارِثُهَا مِنْ آبَائِنَا هِيَ أَعَزُّ مِنَ الْحُصُونِ وَ السَّلَاحِ وَ الْجَنِّ وَ هُوَ دُعَاءُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ فَدَعَوْتُ بِهِ عَلَيْهِ فَأَهْلَكَهُ اللَّهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعَلِّمَنِيهِ فَعَلِّمْنِيهِ وَ هُوَ:

اللَّهُمَّ إِنِّي وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ عَبْدَانِ مِنْ عِبِيدِكَ نَوَاصِينَا بِيَدِكَ تَعَلَّمْ مُسْتَفْرِنًا وَ مُسْتَوْدَعَنَا وَ تَعَلَّمْ مُنْقَلِبَنَا وَ مَثْوَانًا وَ سِرْنَا وَ عَلَانِيَتَنَا وَ تَطَّلِعْ عَلَى نِيَاتِنَا وَ تُحِيطْ بِضَمَائِرِنَا عِلْمُكَ بِمَا تُبْدِيهِ كَعِلْمِكَ بِمَا تُخْفِيهِ وَ مَعْرِفَتُكَ بِمَا تُبْطِنُهُ كَمَعْرِفَتِكَ بِمَا تُظْهِرُهُ وَ لَا يَنْطَوِي عَنْكَ شَيْءٌ مِنْ أُمُورِنَا وَ لَا يَسْتَتِرُ دُونَكَ حَالٌ مِنْ أَحْوَالِنَا وَ لَا لَنَا مِنْكَ مَعْقِلٌ يَحْصِنُنَا وَ لَا حِرْزٌ [وَزَّر] يَحْرِزُنَا وَ لَا هَارِبٌ يَقُوتُكَ مِنَّا وَ لَا يَمْتَنِعُ الظَّالِمُ مِنْكَ بِسُلْطَانِهِ وَ لَا يُجَاهِدُكَ عَنْهُ جُنُودُهُ^٢

١ در المصباح للكفعمي، ص ٢١٠ كه از مهج الدعوات نقل کرده صريحا عبارت «وزر» نوشته شده است و در البلد الأمين و الدرع الحصين، ص ٣٤٠

به عنوان نسخه بدل کلمه «وزر» نوشته، و احتمال دارد متنی كه الان از مهج در اختيار ماست و کلمه «حرز» نوشته، تصحيف نساخ باشد.

٢ . ادامه متن دعا چنین است:

وَ لَا يُعَالِبُ مَغَالِبَ بِنِعْمَةٍ وَ لَا يُعَارِزُ مُتَعَزِّزٍ بِكَثْرَةِ أَنْتَ مَدْرِكُهُ أَيْنَ مَا سَلَكَ وَ قَادِرٌ عَلَيْهِ أَيْنَ لَجَا فَمَعَاذَ الْمَظْلُومِ مِنَّا بِكَ وَ تَوَكَّلِ الْمَقْهُورِ مِنَّا عَلَيْكَ وَ رُجُوعُهُ إِلَيْكَ وَ يَسْتَعِيثُ بِكَ إِذَا خَذَلَهُ الْمُغِيثُ وَ يَسْتَصْرِخُكَ إِذَا قَعَدَ عَنْهُ النَّصِيرُ وَ يَلُودُ بِكَ إِذَا نَفَثَهُ الْأَفْنِيَّةُ وَ يَطْرُقُ بِأَبِكَ إِذَا أَغْلَقَتْ دُونَهُ الْأَبْوَابَ الْمُرْتَجَّةَ وَ يَصِلُ إِلَيْكَ إِذَا احْتَجَبَتْ عَنْهُ الْمُلُوكُ الْغَافِلَةَ تَعَلَّمْ مَا حَلَّ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَشْكُوهُ إِلَيْكَ وَ تَعْرِفْ مَا يَصِلُحُهُ قَبْلَ أَنْ يَدْعُوكَ لَهُ فَلَاكُ الْحَمْدُ سَمِيعًا بِصِيرًا لَطِيفًا اللَّهُمَّ إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِكَ وَ مُحْكَمِ قَضَائِكَ وَ جَارِي قَدْرِكَ وَ مَاضِي حُكْمِكَ وَ نَافِذِ مَشِيئَتِكَ فِي خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ سَعِيدِهِمْ وَ شَقِيهِمْ وَ بَرِّهِمْ وَ فَاجِرِهِمْ أَنْ جَعَلْتَ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ عَلَى قَدْرَةِ فَظْلَمَنِي بِهَا وَ بَغَى عَلَيَّ لِمَكَانِهَا وَ تَعَزَّزَ عَلَيَّ بِسُلْطَانِهِ الَّذِي خَوْلْتَهُ إِيَّاهُ وَ تَجَبَّرَ عَلَيَّ بَعْلُو حَالِهِ الَّتِي جَعَلْتَهَا لَهُ وَ غَرَّهُ إِمْلَاؤُكَ لَهُ وَ أَطْغَاهُ حِلْمُكَ عَنْهُ فَقَصَدَنِي بِمَكْرُوهِ عَجَزْتُ عَنِ الصَّبْرِ عَلَيْهِ وَ تَعَمَّدَنِي بِشَرِّ ضَعْفَتُ عَنْ احْتِمَالِهِ وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِنْتِصَارِ مِنْهُ لَضَعْفِي وَ الْإِنْتِصَافِ مِنْهُ لِذَلِّي فَوَكَّلْتَهُ إِلَيْكَ وَ تَوَكَّلْتُ فِي أَمْرِهِ عَلَيْكَ وَ تَوَعَّدْتَهُ بِعُقُوبَتِكَ وَ حَذَرْتَهُ سَطُوتِكَ وَ خَوَفْتَهُ نَقْمَتِكَ فَظَنَّ أَنَّ حِلْمَكَ عَنْهُ مِنْ ضَعْفٍ وَ حَسَبَ أَنَّ إِمْلَاءَكَ لَهُ مِنْ عَجْزٍ وَ لَمْ تَنْهَهُ وَاحِدَةً عَنْ أُخْرَى وَ لَا أَنْزَجِرَ عَنْ ثَانِيَةٍ بِأُولَى وَ لَكِنَّهُ تَمَادَى فِي غِيْبِهِ وَ تَتَابَعَ فِي ظُلْمِهِ وَ لَجَّ فِي عُدُوَانِهِ وَ اسْتَشْرَى فِي طُغْيَانِهِ جِرَاءَةً عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَ تَعَرَّضًا لِسَخَطِكَ الَّذِي لَا تُرَدُّهُ عَنِ الظَّالِمِينَ وَ قَلَّةِ أَكْثَرَاتِ بِيَأْسِكَ الَّذِي لَا تَحْبِسُهُ عَنِ الْبَاغِينَ فَهَا أَنَا ذَا يَا سَيِّدِي مُسْتَضْعَفٌ فِي يَدَيْهِ مُسْتَضَامٌ تَحْتَ سُلْطَانِهِ مُسْتَدَلٌّ بِعِنَائِهِ مَغْلُوبٌ مَبْغِيُّ عَلَى مَعْضُوبٍ وَجَلُّ خَائِفٌ مَرُوعٌ مَقْهُورٌ قَدْ قَلَّ صَبْرِي وَ ضَاقَتْ حِيلَتِي وَ انْغَلَقَتْ عَلَيَّ الْمَذَاهِبُ إِلَّا إِلَيْكَ وَ انْسَدَّتْ عَلَيَّ الْجِهَاتُ إِلَّا جِهَتَكَ وَ التَّبَسَّتْ عَلَيَّ أُمُورِي فِي دَفْعِ مَكْرُوهِهِ عَنِّي وَ اشْتَبَهَتْ عَلَيَّ الْأَرَاءُ فِي إِزَالَةِ ظُلْمِهِ وَ خَذَلَنِي مِنْ اسْتِنصَرْتُهُ مِنْ عِبَادِكَ وَ اسْلَمْنِي مِنْ تَعَلَّقْتُهُ بِهِ مِنْ خَلْقِكَ طَرًّا وَ اسْتَشْرَتْ نَصِيحِي فَأَشَارَ إِلَيَّ بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ اسْتَرَشَدْتُ دَلِيلِي فَلَمْ يَدُلَّنِي إِلَّا عَلَيْكَ فَرَجَعْتُ إِلَيْكَ يَا مَوْلَايَ صَاغِرًا رَاغِمًا مُسْتَكِينًا عَالِمًا أَنَّهُ لَا فَرَجَ إِلَّا عِنْدَكَ وَ لَا خَلَاصَ لِي إِلَّا بِكَ أَنْتَجَزْ وَعْدَكَ فِي نَصْرَتِي وَ إِجَابَةِ دُعَائِي فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ الَّذِي لَا

... ایام سلامتی را قبل از مریضی و جوانی را قبل از پیری غنیمت بشمارید؛ و قبل از پشیمانی [ای که سودی ندارد] به توبه اقدام کنید؛ و مهلتی که داده‌اند شما را به غفلتی طولانی نیندازد، چرا که اجل، آرزو را ویران نماید و گذر روزگار موکل شده که از مدت [عمر] بکاهد و دوستان را بپراکند.

خداوند رحمتتان کند، به توبه اقدام کنید قبل از اینکه مرگ در رسد، شما را در معرض امری مخفی‌ای قرار دهد که دیگر با وجود آن برگشتی در کار نخواهد بود؛

و با ترس [و زاری به درگاه خدا] بر دور و دراز بودن سفر غلبه کنید، که چه بسیار غافلگی که به غفلت خود دلخوش داشت، و در مهلتی که به او داده بودند تعلل ورزید، آرزوهای دراز در سر پروراند و ساختمانهای چشم‌نواز برافراشت و با

يُرِدُّ وَلَا يُبَدِّلُ - وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوِّقَ بِهِ ثُمَّ بَغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَهُ اللَّهُ وَ قُلْتَ جَلَّ جَلَالُكَ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ - ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ وَ أَنَا فَاعِلٌ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ لَا مَنَّا عَلَيْكَ وَ كَيْفَ أَمْنٌ بِهِ وَ أَنْتَ عَلَيْهِ دَلَّلْتَنِي - فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ يَا سَيِّدِي أَنَّ لَكَ يَوْمًا تَنْتَقِمُ فِيهِ مِنَ الظَّالِمِ لِلْمَظْلُومِ وَ اتَّقِنْ لَكَ وَقْتًا تَأْخُذُ فِيهِ مِنَ الغَاصِبِ لِلْمَغْضُوبِ لَأَنَّكَ لَا يَسْبِقُكَ مُعَانِدٌ وَ لَا يَخْرُجُ عَنْ قَبْضَتِكَ مُنَابِذٌ وَ لَا تَخَافُ فَوْتَ فَائِتٍ وَ لَكِنَّ جَزْعِي وَ هَلْجِي لَا يَبْلُغَانِ بِي الصَّبْرَ عَلَيَّ أَنَاتِكَ وَ أَنْتَظِرُ حُلْمَكَ فَقُدِّرْكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ فَوْقَ كُلِّ قُدْرَةٍ وَ سُلْطَانِكَ غَالِبٌ عَلَيَّ كُلِّ سُلْطَانٍ وَ مُعَادٌ كُلِّ أَحَدٍ إِلَيْكَ وَ إِن أَمَهَلْتَهُ - وَ رَجُوعُ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَيْكَ وَ إِن أَنْظَرْتَهُ وَ قَدْ أَضْرَنْتِي يَا رَبِّ حُلْمِكَ عَنْ فُلَانِ بَنِ فُلَانٍ وَ طُولُ أَنَاتِكَ لَهُ وَ إِمْهَالُكَ إِيَّاهُ وَ كَادَ القُنُوطُ يَسْتَوْلِي عَلَيَّ لَوْ لَا النِّقَةُ بِكَ وَ اليَقِينُ بِوَعْدِكَ فَإِنَّ كَانَ فِي قَضَائِكَ التَّأْفِذَ وَ قُدْرَتِكَ المَاضِيَةَ أَنْ يُنِيبَ أَوْ يُتُوبَ أَوْ يَرْجِعَ عَنْ ظُلْمِي أَوْ يَكْفُ مَكْرُوهَهُ عَنِّي وَ يَنْتَقِلَ عَن عَظِيمٍ مَا رَكِبَ مِنِّي فَصَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ وَ أَوْقِعْ ذَلِكَ فِي قَلْبِهِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ قَبْلَ إِزَالَةِ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ وَ تَكْدِيرِهِ مَعْرُوفِكَ الَّذِي صَنَعْتَهُ عِنْدِي وَ إِن كَانَ فِي عِلْمِكَ بِهِ غَيْرُ ذَلِكَ مِنْ مَقَامٍ عَلَيَّ ظُلْمِي فَاسْأَلْكَ يَا نَاصِرَ المَظْلُومِ المَبْعِيَّ عَلَيْهِ إِجَابَةَ دَعْوَتِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ وَ خُذْهُ مِنْ مَأْمَنِهِ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ وَ أَفْجَاهُ فِي غَفْلَتِهِ مَفْجَأَةً مَلِيكَ مُنْتَصِرٍ وَ اسْلُبْهُ نِعْمَتَهُ وَ سُلْطَانَهُ وَ أَفْضُضْ عَنْهُ [وَقُلْ] جُمُوعَهُ وَ أَعْوَانَهُ وَ مَزِقْ مُلْكَهُ كُلَّ مَزَقٍ وَ فَرِّقْ أَنْصَارَهُ كُلَّ مَفْرَقٍ وَ أَعْرِهْ مِنْ نِعْمَتِكَ الَّتِي لَمْ يُقَابِلْهَا بِالشُّكْرِ وَ أَنْزِعْ عَنْهُ سِرْبَالَ عِزِّكَ الَّذِي لَمْ يُجَازِهِ بِالإِحْسَانِ. وَ أَفْصِمْهُ يَا قَاصِمَ الجَبَابِرَةِ وَ أَهْلِكْهُ يَا مَهْلِكَ القُرُونِ الخَالِيَةِ وَ أَبْرِهِ يَا مُبِيرَ الأُمَمِ الظَّالِمَةِ وَ أَخْذَلْهُ يَا خَاذِلَ الفِتَنِاتِ البَاغِيَةِ وَ ابْتَرِ عَمْرَهُ وَ ابْتَرِ مُلْكَهُ وَ عَفِّ أَثَرَهُ وَ أَقْطَعْ خَبْرَهُ وَ أَطْفِئْ نَارَهُ وَ أَظْلِمْ نَهَارَهُ وَ كَوِّرْ شَمْسَهُ وَ أَزْهِقْ نَفْسَهُ وَ أَهْشِمْ شِدَّتَهُ وَ جِبِّ سَنَامَهُ وَ أَرْغَمِ أَنْفَهُ وَ عَجِّلْ حَتْفَهُ وَ لَا تَدَعْ لَهُ جَنَّةً إِلَّا هَتَكَهَا وَ لَا دِعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَ لَا كَلِمَةً مُجْتَمِعَةً إِلَّا فَرَّقْتَهَا وَ لَا قَائِمَةً عَلُوًّا إِلَّا وَضَعْتَهَا - وَ لَا رُكْنًا إِلَّا وَهَنْتَهُ وَ لَا سَبَبًا إِلَّا قَطَعْتَهُ وَ أَرْنَا أَنْصَارَهُ وَ جُنْدَهُ وَ أَحْبَاءَهُ وَ أَرْحَامَهُ عِبَادِي بَعْدَ الأُلْفَةِ وَ شَتَّى بَعْدَ اجْتِمَاعِ الكَلِمَةِ وَ مَقْنَعِي الرُّءُوسِ بَعْدَ الظُّهُورِ عَلَيَّ الأُمَّةِ وَ أَشْفَ بَزْوَالِ أَمْرِ القُلُوبِ المُنْقَلِبَةِ الوَجِلَةِ وَ الأَقْنَدَةِ اللِّهْفَةِ وَ الأُمَّةِ المُنْتَحِرَةِ وَ البَرِيَةِ الضَّاعَةِ وَ أَدَلَّ بِبَوَارِهِ الحُدُودَ المَعْطَلَةَ وَ الأَحْكَامَ المَهْمَلَةَ وَ السَّنَنَ الدَّائِرَةَ وَ المَعَالِمَ المَغْيِرَةَ وَ التَّلَاوَاتِ المَتَغْيِرَةَ وَ الآيَاتِ المُحَرَّفَةَ وَ المَدَارِسَ المَهْجُورَةَ وَ المَحَارِبَ المَجْفُورَةَ وَ المَسَاجِدَ المَهْدُومَةَ وَ أَرَحَ بِهِ الأَقْدَامَ المُنْتَعِبَةَ وَ أَشْبَعَ بِهِ الخِمَاصَ السَّاعِبَةَ وَ أَرُو بِهِ اللُّهُوَاتِ اللَّاغِبَةَ وَ الأَكْبَادَ الظَّامِتَةَ وَ أَرَحَ بِهِ الأَقْدَامَ المُنْتَعِبَةَ وَ أَطْرَفَهُ بَلِيلَةَ لَأَ أَخْتِ لَهَا وَ سَاعَةً لَا شِفَاءَ مِنْهَا وَ بِنَكْبَةٍ لَا انْتِعَاشَ مَعَهَا وَ بَعَثَرَةَ لَأَ إِقَالَةَ مِنْهَا وَ أَبِجَ حَرِيمَةَ وَ نَعَّصَ نَعِيمَهُ - وَ أَرَهُ بِطُشْتِكَ الكَبْرَى وَ نَقَمَتِكَ المَثَلَى وَ قُدْرَتِكَ الَّتِي هِيَ فَوْقَ كُلِّ قُدْرَةٍ وَ سُلْطَانِكَ الَّذِي هُوَ أَعَزُّ مِنْ سُلْطَانِهِ وَ أَغْلِبُهُ لِي بِقُوَّتِكَ القَوِيَّةِ وَ مَحَالِكِ الشَّدِيدِ وَ أَمْنَعْنِي مِنْهُ بِمَنْعَتِكَ الَّتِي كُلُّ خَلْقٍ فِيهَا ذَلِيلٌ وَ ابْتَلَاهُ بِفَقْرٍ لَأَ تَجْبِرَهُ وَ بِسُوءٍ لَأَ تَسْتُرَهُ وَ كُلَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فِيمَا يُرِيدُ إِنَّكَ فَعَالٌ لِمَا تُرِيدُ وَ أَبْرُهُ مِنْ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ أَحْوَجُهُ إِلَى حَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ أَذَلَّ مَكْرَهُ بِمَكْرِكَ وَ أَدْفَعَ مَشِيئَتَهُ بِمَشِيئَتِكَ وَ أَسْقَمَ جَسَدَهُ وَ أَيْتَمَ وِلْدَهُ وَ أَنْقَضَ أَجَلَهُ وَ خَيَّبَ أَمَلَهُ وَ أَزَلَّ دَوْلَتَهُ وَ أَطْلَعَ عَوْلَتَهُ وَ اجْعَلْ شِغْلَهُ فِي بَدَنِهِ وَ لَا تَفْكُهُ مِنْ حَزْنِهِ وَ صَبْرٍ كَيْدِهِ فِي ضَلَالٍ وَ أَمْرِهِ إِلَى زَوَالٍ وَ نِعْمَتِهِ إِلَى انْتِقَالٍ وَ جَدَّهُ فِي سَفَالٍ وَ سُلْطَانَتُهُ فِي اضمْحَلَالٍ وَ عَاقِبَتَهُ إِلَى شَرِّ مَالٍ وَ أَمْتَهُ بِغِيظِهِ إِذَا أَمْتَهُ وَ أَبْقَهُ لِحَزْنِهِ إِنْ أَبْقَيْتَهُ وَ قَنِي شَرَّهُ وَ هَمْزَهُ وَ لَمْزَهُ وَ سَطْوَتَهُ وَ عِدَاوَتَهُ وَ المَحَةَ لِمَحَّةٍ تَدْمُرُ بِهَا عَلَيْهِ فَإِنَّكَ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا وَ المَحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ العَالَمِينَ.

بلندی آرزویش، نزدیکیِ اجلس را کوتاهتر کرد؛ پس مرگ با ناکام گذاشتن آرزوهایش جوابش را داد، و بعد از عزت و شرافت و جایگاهی رفیع [که در دنیا برای خود درست کرده بود] در گروی اعمال هلاک کننده‌اش ماند؛ غایب شد و دیگر بر نمی‌گردد؛ و پشیمان شد و سودی نمی‌دهد؛

با آنچه گرد آورد امروز به شقاوت افتاد و با همان‌ها، دیگری‌ای را فردا به سعادت رساند، و خودش در گروی آنچه به دست خویش کسب کرده بود ماند، در حالی که از زن و فرزندان جدا می‌شد؛ آنچه در دنیا رها کرد، به اندازه نخی او را بی‌نیاز نکرد و راهی به رهایی نیافت؛

پس، ای بندگان خدا، دنبال چه کاری هستید و به کدام پناهگاه و گریزگاه می‌روید، در حالی که این مرگ است که در پی شماست، یکی را پس از دیگری از پا درمی‌آورد؛ نه رحمی بر ضعیف می‌آرد و نه حرمت شریف را می‌دارد؛ و روز و شب، اجل را دائماً تشویق می‌کنند و او را با تشویق خود به پیش می‌رانند.

و هر چه که خواهد آمد، نزدیک است؛ و ورای آن عجب اندر عجب است؛ پس جوابی آماده کنید برای روز حساب، و توشه افزون سازید برای روز معاد.

خداوند ما و شما را با طاعت خویش حفظ کند و ما و شما را بر آنچه بدو نزدیک می‌سازد و مقرب درگاهش می‌گرداند یاری دهد که ما تنها به او و برای او ایم...

بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۴۱

... اغْتَمُوا أَيَّامَ الصَّحَّةِ قَبْلَ السَّقَمِ وَالشَّيْبَةَ قَبْلَ الْهَرَمِ وَبَادِرُوا التَّوْبَةَ قَبْلَ النَّدَمِ وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ الْمُهْلَةُ عَلَى طُولِ الْغَفْلَةِ فَإِنَّ الْأَجَلَ يَهْدِمُ الْأَمَلَ وَالْأَيَّامُ مُوَكَّلَةٌ بِنَقْصِ الْمُدَّةِ وَتَفْرِيقِ الْأَحِبَّةِ فَبَادِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ حُضُورِ النَّوْبَةِ وَبَرِّزُوا لِلْغَيْبَةِ الَّتِي لَا يَنْتَظِرُ مَعَهَا الْأُوبَةَ وَاسْتَعِينُوا عَلَى بُعْدِ الْمَسَافَةِ بِطُولِ الْمَخَافَةِ فَكَمْ مِنْ غَافِلٍ وَثِقَ لِغَفْلَتِهِ وَتَعَلَّلَ بِمُهْلَتِهِ فَأَمَّلَ بَعِيداً وَبَنَى مَشِيداً فَنَقَصَ بِقُرْبِ أَجَلِهِ بُعْدَ أَمَلِهِ فَاجَاءَتْهُ مَنِيَّتُهُ بِانْقِطَاعِ أَمْنِيَّتِهِ فَصَارَ بَعْدَ الْعِزِّ وَالْمَنْعَةِ وَالشَّرَفِ وَالرَّفْعَةِ مُرْتَهَناً بِمُوبِقَاتِ عَمَلِهِ قَدْ غَابَ فَمَا يَرْجِعُ وَنَدِمَ فَمَا انْتَفَعَ وَشَقِيَ بِمَا جَمَعَ فِي يَوْمِهِ وَسَعِدَ بِهِ غَيْرُهُ فِي غَدِهِ وَبَقِيَ مُرْتَهَناً بِكَسْبِ يَدِهِ ذَاهِلاً عَنِ أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ لَا يُعْنَى عَنْهُ مَا تَرَكَ فَتَيْلاً وَ لَا يَجِدُ إِلَى مَنَاصِبِ سَبِيلًا فَعَلَّامَ عِبَادِ اللَّهِ التَّعَرُّجُ وَالدَّلْجُ وَ إِلَى أَيْنِ الْمَفْرُوقِ وَالْمَهْرَبُ وَ هَذَا الْمَوْتُ فِي الطَّلَبِ يَخْتَرِمُ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ لَا يَتَحَنَّنُ عَلَى ضَعِيفٍ وَ لَا يُعْرَجُ عَلَى شَرِيفٍ وَ الْجَدِيدَانِ يَحْتَنَانِ الْأَجَلَ تَحْتِثاً وَ يَسُوقَانِهِ سَوْقاً حَثِيثاً وَ كُلُّ مَا هُوَ آتٍ فَقَرِيبٌ وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ الْعَجَبُ الْعَجَبُ فَأَعِدُّوا الْجَوَابَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ وَ أَكْثِرُوا الزَّادَ لِيَوْمِ الْمَعَادِ عَصَمَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ أَعَانَنَا وَ إِيَّاكُمْ عَلَى مَا يُقَرَّبُ إِلَيْهِ وَ يُزْلَفُ لَدَيْهِ فَإِنَّمَا نَحْنُ بِهِ وَ لَهُ...

۳) در فرازی از یکی از مناجات‌های منسوب به امام سجاد آمده است:

و من خجالت می‌کشم از اینکه تو را بخوانم در حالی که بر گناهانم اصرار می‌ورزیده‌ام؛ اما چگونه خواهد بود حال بنده‌ای که آقايش را نخواند؟ و کجا گریزگاه و پناهگاه خواهد داشت اگر او طردش کند؟

خدایا! چه کسی به فریادم می‌رسد اگر لغزشم را نادیده نگیری؟ و چه کسی بر من رحم آورد اگر تو بر من رحم نیاری؟
و چه کسی درکم کند اگر تو درکم نکنی [یا: چه کسی خطایم را جبران کند اگر تو خطایم را جبران نکنی]؟ و کجا فرار توام
کرد اگر امیدم نزد تو روا نشود؟ ...

خدایا! دشمنی برایم قرار داده‌ای که در دلم وارد می‌شود و در جایگاه نظر و فکرم جای خوش می‌کند! به کجا فرار کنم
اگر از جانب تو در برابر او یاری نشوم؟ ...

بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۳۹-۱۴۱

وَجَدْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ هَذَا الدُّعَاءَ مَنْسُوبًا إِلَى سَيِّدِ السَّاجِدِينَ ع وَهُوَ فِي الْمُنَاجَاةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
... وَأَنَا أَسْتَحِي أَنْ أَدْعُوكَ وَأَنَا مُصِرٌّ عَلَى الذُّنُوبِ وَكَيْفَ بَعْدَ لَا يَدْعُو سَيِّدَهُ وَآيْنَ مَفْرُهُ وَمَلْجُؤُهُ أَنْ يَطْرُدَهُ
إِلَهِي بِمَنْ أَسْتَعِيثُ إِنْ لَمْ تُقَلِّنِي عَثْرَتِي وَمَنْ يَرْحَمُنِي إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَمَنْ يَدْرِكُنِي إِنْ لَمْ تَدْرِكْنِي وَآيْنَ الْفِرَارُ إِذَا ضَاقَتْ
لَدَيْكَ أُمْنِيَّتِي ... ۲

۱. جملات قبلی این دعا چنین است:

إِلَهِي أَسْأَلُكَ أَنْ تَعْصِمَنِي حَتَّى لَا أَعْصِيكَ فَإِنِّي قَدْ بُهْتُ وَتَحَيَّرْتُ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ مَعَ الْعَصِيَانِ وَمِنْ كَثْرَةِ كَرَمِكَ مَعَ الْإِحْسَانِ وَقَدْ كَلَّتْ لِسَانِي كَثْرَةَ
ذُنُوبِي وَأَذْهَبَتْ عَنِّي مَاءُ وَجْهِ فَبَأَى وَجْهَ الْفَاكِّ وَقَدْ أَخْلَقَ الذُّنُوبُ وَجْهِي وَبَأَى لِسَانَ أَدْعُوكَ وَقَدْ أَخْرَسَ الْمَعَاصِي لِسَانِي وَكَيْفَ أَدْعُوكَ وَأَنَا الْعَاصِي
وَكَيفَ لَا أَدْعُوكَ وَأَنْتَ الْكَرِيمُ وَكَيْفَ أَفْرَحُ وَأَنَا الْعَاصِي وَكَيْفَ أَحْزَنُ وَأَنْتَ الْكَرِيمُ وَكَيْفَ أَدْعُوكَ وَأَنَا أَنَا وَكَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَأَنْتَ أَنْتَ وَكَيْفَ أَفْرَحُ وَ
قَدْ عَصَيْتُكَ وَكَيْفَ أَحْزَنُ وَقَدْ عَرَفْتُكَ؛

۲. إِلَهِي بَقِيْتُ بَيْنَ خَوْفٍ وَرَجَاءٍ خَوْفِكَ يُمَيِّنُنِي وَرَجَاؤُكَ يُحْيِينِي إِلَهِي الذُّنُوبُ صِفَاتُنَا وَالْعَفْوُ صِفَاتُكَ إِلَهِي الشَّيْبَةُ نُورٌ مِنْ أَنْوَارِكَ فَمَحَالٌ أَنْ تُحْرِقَ
نُورَكَ بِنَارِكَ إِلَهِي الْجَنَّةُ دَارُ الْأَبْرَارِ وَلَكِنْ مَمْرُهَا عَلَى النَّارِ فَيَا لَيْتَهَا إِذْ حَرَمْتُ الْجَنَّةَ لَمْ أَدْخُلِ النَّارَ إِلَهِي وَكَيْفَ أَدْعُوكَ وَأَتَمَنَّى الْجَنَّةَ مَعَ أَفْعَالِي الْقَبِيحَةِ وَ
كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَأَتَمَنَّى الْجَنَّةَ مَعَ أَفْعَالِكَ الْحَسَنَةِ الْجَمِيلَةِ إِلَهِي أَنَا الَّذِي أَدْعُوكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ وَلَا يَنْسَى قَلْبِي ذِكْرَكَ إِلَهِي أَنَا الَّذِي أَرْجُوكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ
وَلَا يَنْقَطِعُ رَجَائِي بِكَثْرَةِ عَفْوِكَ يَا مَوْلَايَ إِلَهِي ذُنُوبِي عَظِيمَةٌ وَلَكِنْ عَفْوُكَ أَعْظَمُ مِنْ ذُنُوبِي إِلَهِي بِعَفْوِكَ الْعَظِيمِ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي الْعَظِيمَةَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
الْعَظِيمَةَ إِلَّا الرَّبُّ الْعَظِيمُ إِلَهِي أَنَا الَّذِي أَعَاهَدُكَ فَاتَّقِضْ عَهْدِي وَاتْرُكْ عَزْمِي حِينَ يَعْزُضُ شَهْوَتِي فَأَصْبِحْ بَطَّالًا وَأَمْسِي لَاهِيًا وَتَكْتَبْ مَا قَدَّمْتُ يَوْمِي وَ
لَيْتَنِي إِلَهِي ذُنُوبِي لَا تَضُرُّكَ وَعَفْوُكَ إِيَّايَ لَا يَنْقُصُكَ فَاغْفِرْ لِي مَا لَا يَضُرُّكَ وَأَعْطِنِي مَا لَا يَنْقُصُكَ إِلَهِي إِنْ أَحْرَقْتَنِي لَا يَنْفَعُكَ وَإِنْ غَفَرْتَ لِي لَا يَضُرُّكَ
فَأَفْعَلْ بِي مَا لَا يَضُرُّكَ وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا لَا يَسْرُكُ إِلَهِي لَوْ لَا أَنَّ الْعَفْوَ مِنْ صِفَاتِكَ لَمَا عَصَاكَ أَهْلُ مَعْرِفَتِكَ إِلَهِي لَوْ لَا أَنَّكَ بِالْعَفْوِ تَجُودُ لَمَا عَصَيْتُكَ وَإِلَى
الذَّنْبِ أَعُودُ إِلَهِي لَوْ لَا أَنَّ الْعَفْوَ أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ لَدَيْكَ لَمَا عَصَاكَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْكَ إِلَهِي رَجَائِي مِنْكَ غَفْرَانَ وَظَنِّي فِيكَ إِحْسَانَ أَقَلِّنِي عَثْرَتِي رَبِّي فَقَدْ كَانَ
الَّذِي كَانَ فَيَا مَنْ لَهُ رِفْقٌ بِمَنْ يُعَادِيهِ فَكَيْفَ بِمَنْ يَتَوَلَّاهُ وَيُنَاجِيهِ وَيَا مَنْ كُلَّمَا نُودِيَ أَجَابَ وَيَا مَنْ بِجَلَالِهِ يُنْشِئُ السَّحَابَ أَنْتَ الَّذِي قُلْتَ مِنَ الَّذِي دَعَانِي
فَلَمْ أَلْبَهُ وَمَنِ الَّذِي سَأَلْتَنِي فَلَمْ أَعْطِهِ وَمَنِ الَّذِي أَقَامَ بِيَابِي فَلَمْ أَجِبْهُ وَأَنْتَ الَّذِي قُلْتَ أَنَا الْجَوَادُ وَمِنِّي الْجُودُ وَأَنَا الْكَرِيمُ وَمِنِّي الْكَرَمُ وَمَنِ الَّذِي فِي
الْعَاصِينَ أَنْ أَكَلَّاهُمْ فِي مَضَاجِعِهِمْ كَانَهُمْ لَمْ يَعْصُونِي وَآتَوَلَّى حَفْظَهُمْ كَانَهُمْ لَمْ يُذْنِبُونِي إِلَهِي مِنَ الَّذِي يَفْعَلُ الذُّنُوبَ وَمَنِ الَّذِي يَغْفِرُ الذُّنُوبَ فَاذَا فَعَلُ الذُّنُوبَ
وَأَنْتَ غَفَّارُ الذُّنُوبِ إِلَهِي بِسَمَّا فَعَلْتُ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ وَالْعَصِيَانِ وَنَعَمْ مَا فَعَلْتُ مِنَ الْكَرَمِ وَالْإِحْسَانِ إِلَهِي أَنْتَ أَغْرَقْتَنِي بِالْجُودِ وَالْكَرَمِ وَالْعَطَايَا وَأَنَا
الَّذِي أَغْرَقْتُ نَفْسِي بِالذُّنُوبِ وَالْجَهَالَةِ وَالْخَطَايَا وَأَنْتَ مَشْهُورٌ بِالْإِحْسَانِ وَأَنَا مَشْهُورٌ بِالْعَصِيَانِ إِلَهِي ضَاقَ صَدْرِي وَلَسْتُ أَدْرِي بِأَيِّ عِلَاجٍ أَدَاوِي ذَنْبِي
فَكَمْ أَتُوبُ مِنْهَا وَكَمْ أَعُودُ إِلَيْهَا وَكَمْ أَنْوَحُ عَلَيْهَا لَيْلِي وَنَهَارِي فَحَتَّى مَتَى يَكُونُ وَقَدْ أَفْنَيْتُ بِهَا عُمْرِي إِلَهِي طَالَ حَزْنِي وَرَقَّ عَظْمِي وَبَلَى جِسْمِي وَبَقِيَتْ
الذُّنُوبُ عَلَى ظَهْرِي فَالْيَا لَيْتَكَ أَشْكُو سَيِّدِي فَقْرِي وَفَاقْتِي وَضَعْفِي وَقَلَّةَ حِيلَتِي إِلَهِي يَنَامُ كُلُّ ذِي عَيْنٍ وَيَسْتَرِيحُ إِلَى وَطْنِهِ وَأَنَا وَجِلُّ الْقَلْبِ وَعَيْنَايَ تَنْتَظِرَانِ
رَحْمَةَ رَبِّي فَادْعُوكَ يَا رَبَّ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَأَقْضِ حَاجَتِي وَأَسْرِعْ بِإِجَابَتِي إِلَهِي أَنْتَظِرُ عَفْوَكَ كَمَا يَنْتَظِرُهُ الْمَذْنُوبُونَ وَلَسْتُ أَيَّاسٌ مِنْ رَحْمَتِكَ الَّتِي يَتَوَقَّعُهَا

إِلَهِي جَعَلْتَ لِي عَدُوًّا يَدْخُلُ قَلْبِي وَيَحُلُّ مَحَلَّ الرَّأْيِ وَالْفِكْرَةِ مِنِّي وَأَيْنَ الْفِرَارُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْكَ عَوْنٌ عَلَيْهِ... ۱

تدبر

(۱) «يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ؛ كَلَّا لَا وَزَرَ»

در جلسه ۳۵۳ (<http://yekave.ir/al-alaq-96-6>) بیان شد که «کلا» حرفی است که در مقام رد کردن دیدگاه شخص

مقابل به کار می‌رود.

انسان می‌گوید که در این روز به کجا فرار کنم؛ و خداوند پاسخ می‌دهد که: زهی خیال باطل! چون پناهگاهی وجود ندارد. یعنی حتی اگر فرار هم بتواند بکند سودی ندارد.

زیرا هر کس که فرار می‌کند، باید ابتدا پناهگاهی باشد که وقتی فرار کرد بدان پناهگاه پناه ببرد.

اما وقتی جایی برای پناهنده شدن نیست، فرار کردن، جز به این سو و آن سو دویدنی بی‌حاصل چه حاصلی دارد؟

شاید به همین جهت است که وضعیت مردم در آنجا به ملخ‌های پراکنده تشبیه شده «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ»

(قارعه/۴) که شخص در حال فرار از همه اطرافیان و نزدیکانش است: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ:

روزی که شخص از برادرش، و مادر و پدرش، و همسر و فرزندانش فرار می‌کند» (عبس/۳۴-۳۶).

(۲) «كَلَّا لَا وَزَرَ»

قرآن کریم، در حالی که در مورد کسی که آخرت را جدی نگرفته، می‌فرماید «در قیامت هیچ ملجایی نیست»، در مورد

متقین فرموده است که در جایگاه صدق نزد سلطانی مقتدر جای دارند: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر/۵۵)

از مقایسه این دو آیه به نتیجه جالبی می‌توان رسید:

المُحْسِنُونَ إِلَهِي أ تُحْرِقُ بِالنَّارِ وَجْهِي وَكَانَ لَكَ مُصَلِّيًّا إِلَهِي أ تُحْرِقُ بِالنَّارِ عَيْنِي وَكَانَتْ مِنْ خَوْفِكَ بَاكِيَّةً إِلَهِي أ تُحْرِقُ بِالنَّارِ لِسَانِي وَكَانَ لِلْقُرْآنِ تَالِيًّا إِلَهِي أ تُحْرِقُ بِالنَّارِ قَلْبِي وَكَانَ لَكَ مُحِبًّا إِلَهِي أ تُحْرِقُ بِالنَّارِ جِسْمِي وَكَانَ لَكَ خَاشِعًا إِلَهِي أ تُحْرِقُ بِالنَّارِ أَرْكَانِي وَكَانَتْ لَكَ رُكْعًا سَجْدًا إِلَهِي أَمَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْتَ أَوْلَىٰ بِهِ مِنَ الْمَأْمُورِينَ وَأَمَرْتُ بِصَلَاةِ السُّؤَالِ وَأَنْتَ خَيْرُ الْمَسْئُولِينَ إِلَهِي إِنْ عَذَّبْتَنِي فَعَبْدٌ خَلَقْتَهُ لِمَا أَرَدْتَهُ فَعَذَّبْتَهُ وَإِنْ أَنْجَيْتَنِي فَعَبْدٌ وَجَدْتَهُ مُسِينًا فَانْجِيْتَهُ إِلَهِي لَا سَبِيلَ لِي إِلَى الْإِحْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَلَا وَصُولَ لِي إِلَى عَمَلِ الْخَيْرِ إِلَّا بِمَشِيَّتِكَ فَكَيْفَ لِي بِالْإِحْتِرَاسِ مَا لَمْ تُدْرِكْنِي فِيهِ عِصْمَتِكَ إِلَهِي سَتَرْتَ عَلَيَّ فِي الدُّنْيَا ذُنُوبًا وَلَمْ تَظْهَرْهَا فَلَا تَفْضَحْنِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُءُوسِ الْعَالَمِينَ إِلَهِي جُودَكَ بَسَطَ أَمَلِي وَشُكْرَكَ قَبْلَ عَمَلِي فَسَرَّنِي بِلِقَائِكَ عِنْدَ اقْتِرَابِ أَجَلِي إِلَهِي إِذَا شَهِدَ لِي الْإِيمَانُ بِتَوْحِيدِكَ وَنَطَقَ لِسَانِي بِتَحْمِيدِكَ وَدَلَّنِي الْقُرْآنُ عَلَيَّ فَوَاضِلِ جُودِكَ فَكَيْفَ يَنْقَطِعُ رَجَائِي بِمَوْعُودِكَ إِلَهِي أَنَا الَّذِي قَتَلْتُ نَفْسِي بِسَيْفِ الْعِصْيَانِ حَتَّى اسْتَوْجِبْتَ مِنْكَ الْقَطِيعَةَ وَالْحَرَمَانَ فَأَلَامَانَ الْأَمَانَ هَلْ بَقِيَ لِي عِنْدَكَ وَجْهٌ الْإِحْسَانِ إِلَهِي عَصَاكَ أَدَمُ فَعَفَرْتَهُ وَعَصَاكَ خَلَقَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ فَيَا مَنْ عَفَا عَنِ الْوَالِدِ مَعْصِيَتَهُ أَعْفُ عَنِ الْوَالِدِ الْعِصَاةَ لَكَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ إِلَهِي خَلَقْتَ جَنَّتَكَ لِمَنْ أَطَاعَكَ وَوَعَدْتَ فِيهَا مَا لَا يَخْطُرُ بِالْقُلُوبِ وَنَظَرْتَ إِلَى عَمَلِي فَرَأَيْتَهُ ضَعِيفًا يَا مَوْلَايَ وَحَاسَبْتَ نَفْسِي فَلَمْ أَجِدْ أَنْ أَقُومَ بِشُكْرِكَ مَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَخَلَقْتَ نَارًا لِمَنْ عَصَاكَ وَوَعَدْتَ فِيهَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا وَعَذَابًا وَقَدْ خَفْتُ يَا مَوْلَايَ أَنْ أَكُونَ مُسْتَوْجِبًا لَهَا لِكِبَرِ جُرْأَتِي وَعَظِيمِ جُرْمِي وَقَدِيمِ إِسَاءَتِي فَلَا يَتَعَاطَمُكَ ذَنْبٌ تَغْفِرُهُ لِي وَلَا لِمَنْ هُوَ أَعْظَمُ جُرْمًا مِنِّي لِصَغْرِ خَطَرِي فِي مُلْكِكَ مَعَ يَقِينِي بِكَ وَتَوَكُّلِي وَرَجَائِي لَدَيْكَ.

۱. این گونه مضامین که پناهگاه و مفری جز خدا نداریم در بسیاری از ادعیه آمده است که در جلسه قبل مواردی گذشت و در جلسه بعد ان شاء

الله مواردی دیگر خواهد آمد.

آخرت جایگاه بروز حقیقت است. کسی در آنجا جایی دارد که در نزد خداوند در جایگاه راستی و درستی نشسته باشد. کسی که در موضع تردید و انکار است، هیچ جایگاه و پناهگاهی نخواهد داشت.

نکته تخصصی انسان‌شناسی و سیاسی

اگر سیاست را علم دست‌یابی و مهار قدرت بدانیم، بسیاری از انسانها گمان می‌کنند راه رسیدن به قدرت، دروغ و حقه‌بازی و زیر بار حقیقت نرفتن است؛ و لذا در منظر آنها پیوند سیاست و دروغ جداشدنی نیست و «قدرت همواره فساد می‌آورد». این سخن در مورد کسانی که قدرت را تنها در افق دنیا تعقیب می‌کند، صادق است. اما برای یک دیندار واقعی چطور؟ این دو آیه در کنار هم نشان می‌دهد که کسی که زیر بار حقیقت نرفته، در جایی که باطن این زندگی ما آشکار می‌شود، نه تنها هیچ قدرت، و بلکه هیچ راه فرار و پناهگاهی نداشته است؛ و در مقابل، کسی که راه صدق و راستی را در پیش گرفته، در کنار صاحب قدرت حقیقی عالم جای داشته است.

بر این اساس است که در تفکر دینی، ممکن است کسی در اوج قدرت باشد و در عین حال، مظلوم‌تر از او در عالم وجود نداشته باشد؛ و مگر امیرالمومنین ع جز این بود.

آری، برای یک انسان واقعا متقی، قدرت لزوما فساد نمی‌آورد و اگر دین حضورش در عرصه زندگی جدی شود، می‌توان از «مقتدر مظلوم» سخن گفت.

قبلا در این باره در یادداشتی به تفصیل سخن گفته‌ام.

<http://www.souzanchi.ir/%d9%82%d8%af%d8%b1%d8%aa-%d9%88-%d9%86%d9%82%d8%af-%d8%a2%d9%86-%d9%82%d8%b3%d9%85%d8%aa-%d8%a7%d9%88%d9%84>

این نکته را در کانال نگذاشتم

﴿كَلَّا لَا وَزَرَ﴾

انسان موجودی محتاج است که حتما نیازمند تکیه‌گاه و پناهگاه است. نمی‌تواند به خود نهاده شود و حتما پناهگاه می‌خواهد.

۱۳۹۶/۱/۱۲

﴿۳۷۱﴾ سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۲ **إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ**

ترجمه

سوی پروردگار توست در آن روز جای قرار.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ ... الْمُسْتَقَرُّ﴾

«الی ربک» جار و مجرور و در مقام خبر است که در روال عادی باید بعد از مبتدا (المستقر) بیاید؛ چون قبلش آمده، دلالت بر حصر می‌کند؛ یعنی: مستقری [= قرارگاهی] جز به سوی پرورگارت نیست. (المیزان، ج ۱۰، ص ۱۰۵)

«الْمُسْتَقَرُّ»

از ماده «قرر» و بر وزن اسم مفعول است که برخی آن را اسم مکان (محل استقرار) (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۵۶) و برخی آن را در معنای مصدری (قرار و استقرار) (لسان العرب، ج ۵، ص ۸۴) دانسته‌اند. قبلا درباره این ماده توضیحاتی داده شد. (جلسه ۲۲۶ <http://yekaye.ir/al-baqarah-002-036>)

حدیث

۱) امام سجاده دعای ۲۱ صحیفه سجادیه را با این عبارات شروع می‌کنند.

خدایا! ای کفایت کننده فرد ناتوان! و نگهدارنده از امر ترسناک! گناهانم مرا تنها ساخته و همدمی برابم نمانده، و در مقابل خشم تو ناتوان گشته‌ام و یآوری ندارم، و بر ترس از دیدار تو مشرف گشته‌ام و آرام‌بخشی برای وحشتم نیست؛ اگر تو مرا به ترس انداخته باشی، چه کسی [می‌تواند] مرا از تو ایمنی بخشد؟ و اگر تو بی‌کس و تنهایم کنی، چه کسی [می‌تواند] یاریم کند؟ و اگر تو مرا به ناتوانی کشانده باشی، چه کسی [می‌تواند] مرا توانایی بخشد؟

خدایا! جز پروردگار پرورده را کس پناه ندهد؛ و جز چیره، چیره‌شده را ایمنی نبخشد و جز جوینده، گریخته را یاری نرساند؛

و، خدایا! تمام این اسباب به دست توست، و راه فرار و گریزگاه هم تنها به سوی توست؛ پس بر حضرت محمد و آل او درود فرست و فرار مرا پناهی ده و خواسته مرا برآور!

الصحیفه السجادیه، دعاء ۲۱

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ وَ أَهَمَّتْهُ الْخَطَايَا:

اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ، وَ آقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ، أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِيَ، وَ ضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي، وَ أَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفِ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكِّنَ لِرَوْعَتِي وَ مَنْ يُؤْمِنُنِي مِنْكَ وَ أَنْتَ أَخَفْتَنِي، وَ مَنْ يُسَاعِدُنِي وَ أَنْتَ أَفْرَدْتَنِي، وَ مَنْ يُقَوِّينِي وَ أَنْتَ أَضَعَفْتَنِي لَا يُجِيرُ، يَا إِلَهِي، إِلَّا رَبُّ عَلَى مَرْبُوبٍ، وَ لَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَى مَغْلُوبٍ، وَ لَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ. وَ بِيَدِكَ، يَا إِلَهِي، جَمِيعُ ذَلِكَ السَّبَبِ، وَ إِلَيْكَ الْمَفْرُوقُ وَ الْمَهْرَبُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجِرْ هَرَبِي، وَ أَنْجِحْ مَطْلَبِي.

نکته

با توجه به عنوان دعا (دعای ایشان هنگامی که امری غمگینش می‌کرد و گناهان دلمشغولش می‌داشت) شاید مناسب باشد وقت‌هایی که انسان «دلش می‌گیرد» به این دعا پناه ببرد.

۱. این فراز از دعای دیگری از امام سجاده هم به این آیات می‌تواند مرتبط باشد:

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّضْرُوعِ وَ الْأَسْتِكَانَةِ:

يَا مَنْ وَضَعْتَ لَهُ الْمُلُوكَ نِيرَ الْمَدْلَةِ عَلَى أَعْنَاقِهَا، فَهُمْ مِنْ سَطْوَاتِهِ خَائِفُونَ، وَ يَا أَهْلَ التَّقْوَى، وَ يَا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، أَسْأَلُكَ أَنْ تَعْفُو عَنِّي، وَ تَغْفِرَ لِي فَلَسْتُ بِرَبِيًّا فَأَعْتَدِرُ، وَ لَا بِذِي قُوَّةٍ فَأَنْتَصِرُ، وَ لَا مَفْرَلِي فَأَفِرُّ. (الصحیفه السجادیه، دعاء ۵۱)

۲) در فرازی از دعای امیرالمومنین ع که به «دعای کمیل» مشهور شده، آمده است:
 خدایا از تو می‌خواهم خواستن کسی که نیازمندیش شدت یافته و در هنگام سختی‌ها حاجتش را به تو عرضه می‌دارد و بدانچه نزد توست رغبت دارد؛
 خدایا سلطنت تو عظیم است، و مکانت رفیع، و مکررت مخفی، و امرت آشکار، و خشم‌ت چیره، و قدرتت جاری، و فرار از حکومت تو ممکن نیست...

مصباح‌المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۵

رَوَى أَنَّ كَمِيلَ بْنَ زِيَادِ النَّخَعِيِّ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ سَاجِدًا يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ فِي لَيْلَةِ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ
 اللَّهُمَّ وَ أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَ أَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ وَ عَظَّمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتَهُ،
 اللَّهُمَّ عَظَّمَ سُلْطَانَكَ وَ عَلَا مَكَانَكَ وَ خَفِيَ مَكْرَكَ وَ ظَهَرَ أَمْرَكَ وَ غَلَبَ قَهْرَكَ وَ جَرَتْ قُدْرَتُكَ وَ لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ
 حُكُومَتِكَ. ۱.

۳) علی، برادر دعبل خزاعی (شاعر معروف اهل بیت) وقتی در طوس خدمت امام رضا ع رسیده بود، احادیثی را از زبان مبارک ایشان شنیده و نقل کرده است. از جمله اینکه امام رضا ع از پدرانشان از امام سجاده روایت کرده‌اند که:
 وقتی ابن ملجم بر فرق مبارک امیرالمومنین ع ضربه‌ای وارد کرد و امام را به خانه‌شان بردند، لبابه در کنار سر و ام‌کلثوم در کنار پای ایشان نشستند. چون ایشان چشم گشودند و نگاهشان به آن دو افتاد، فرمودند:

«رفیق اعلی» بهترین جایگاه و نیکوترین استراحتگاه است؛

در مقابل یک ضربه، فقط یک ضربه بزنید و یا اگر خواستید عفو کنید!

سپس از هوش رفتند و دوباره که به هوش آمده، فرمودند: پیامبر خدا ص را دیدم که سه بار به من دستور داد آخر شب به خدمتشان بشتابم.

الأمالی (للطوسی)، ص ۳۶۵

۱. این روایت از امام صادق ع نیز چه بسا مناسب باشد با مضمون آیه حاضر:

قَالَ الصَّادِقُ ع ... مَنْ عَبَدَ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى مِيزَانِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ لَا يَضِلُّ وَ يَصِلُ إِلَى مَأْمُولِهِ وَ كَيْفَ لَا يَخَافُ الْعَبْدُ وَ هُوَ غَيْرُ عَالِمٍ بِمَا يَخْتَمُ صَحِيفَتُهُ
 وَ لَا لَهُ عَمَلٌ يَتَوَسَّلُ بِهِ اسْتِحْقَاقًا وَ لَا قُدْرَةٌ لَهُ عَلَى شَيْءٍ وَ لَا مَفْرَ وَ كَيْفَ لَا يَرْجُو وَ هُوَ يَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَ هُوَ غَرِيقٌ فِي بَحْرِ آلاءِ اللَّهِ وَ نِعْمَائِهِ مِنْ حَيْثُ
 لَا تُحْصَى وَ لَا تُعَدُّ... (مصباح‌الشریعة، ص ۱۸۱)

ترجمه: کسی که خداوند را بر اساس میزان خوف و رجا عبادت کند گمراه نشود و به آرزویش برسد؛

و چگونه عبد خوف نداشته باشد در حالی که از آنچه نام عملش بدان ختم می‌شود بی‌خبر است؛ و عملی ندارد که با توسل بدان استحقاقی پیدا کند و قدرت بر کاری ندارد و جای فراری هم برایش نیست؟!؛

و چگونه امید نیندد در حالی که خویش را به عاجز بودن می‌شناسد و غرق در دریای نعمت‌ها و الطاف بی حد و حصر خداوند است؟ ...

أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَتْحِ هَلَالُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَفَّارِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الدَّعْبَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ رَزِينِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءَ أَخُو دَعْبَلِ بْنِ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيِّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) بِبَعْدَادَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَيِّدِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا بِطُوسَ سَنَةَ ثَمَانَ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ:

لَمَّا ضَرَبَ ابْنَ مُلْجَمٍ (لَعَنَهُ اللَّهُ) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَ كَانَ مَعَهُ آخَرُ فَوْقَعَتْ ضَرْبَتُهُ عَلَى الْحَائِطِ، وَ أَمَّا ابْنُ مُلْجَمٍ فَضْرِبُهُ فَوْقَعَتْ الضَّرْبَةَ وَ هُوَ سَاجِدٌ عَلَى رَأْسِهِ عَلَى الضَّرْبَةِ الَّتِي كَانَتْ، فَخَرَجَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) وَ أَخَذَا ابْنَ مُلْجَمٍ وَ أوثَقَاهُ، وَ احْتَمَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَادْخَلَ دَارَهُ، فَفَعَدَتْ لِبَابِهِ عِنْدَ رَأْسِهِ، وَ جَلَسَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا، فَقَالَ:

الرَّفِيقُ الْأَعْلَى خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا، ضَرْبَةُ بِضَرْبِهِ أَوْ الْعَفْوُ إِنْ كَانَ ذَلِكَ.

ثُمَّ عَرِقَ ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) يَأْمُرُنِي بِالرَّوَّاحِ إِلَيْهِ عِشَاءً، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

توجه: «رفیق اعلی» اشاره به محضر ربوبی است؛ ظاهرا از این جهت که خداوند از شدت رفق و مدارایش در حق بندگان، رفیق اعلی خوانده می شود و روایتی هم شیعه و سنی از پیامبر اکرم روایت کرده اند که هنگام مرگ ایشان بین رفتن و ماندن مخیر شد، و فرمود: «بل الرفیق الاعلی» (من لا یحضره الفقیه، ۱، ج ۴، ص ۱۶۳؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ۲، ج ۲، ص ۲۴۶)

تدبر

سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۳

آیه ۱۳ سوره قیامت (۷۵) (يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ؛ انسان در آن روز بدانچه [از] پیش فرستاد و به تاخیر انداخت، آگاه می شود). قبلا در جلسه ۱۸۸ مورد بحث و تدبر واقع شد. برای مطالعه آن می توانید به لینک زیر مراجعه کنید.

<http://yekaye.ir/al-qiyamah-075-13/>

۱. رَوَى عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْأَحْمَرِيِّ عَنْ أَبِي بصيرِ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتِ النَّبِيَّ ص الْوَفَاةُ نَزَلَ جِبْرِئِيلُ ع فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ لَكَ فِي الرَّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا فَقَالَ لَا قَدْ بَلَغَتْ رِسَالَاتِ رَبِّي فَأَعَادَهَا عَلَيْهِ فَقَالَ لَا بَلِ الرَّفِيقُ الْأَعْلَى.
۲. حديث عائشة «سمعته يقول عند موته: بل الرفيق الأعلى» و ذلك أنه خير بين البقاء في الدنيا و بين ما عند الله، فاختر ما عند الله.

ترجمه

بلکه انسان [قطعاً] بر نفس خویشتن بیناست.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»

این جمله را برخی از علمای نحو از مواردی که به لحاظ تحلیل نحوی و معنایی دشوار است، دانسته‌اند! (إعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۵۴) و ریشه‌اش این بوده که چند حالت برای اعراب آن متصور است که معنای هر یک می‌تواند صحیح باشد، که با توجه به قاعده «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا» دشواری‌ای در کار نیست؛ زیرا همگی ممکن است مد نظر بوده باشد.

در همه حالت‌ها «انسان» مبتدأست؛ اما در ادامه جمله، می‌توان «بصیره» را خبر گرفت و می‌توان کل عبارت «عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» را یک جمله مستقل دانست که در مقام خبر برای «انسان» قرار گرفته است؛ که در هر حالت، تحلیل‌های زیر از جانب علمای نحو و تفسیر ارائه شده است:

الف. «بصیره» خبر است؛ و «علی نفسه» جار و مجرور است متعلق به «بصیره»:

آنگاه درباره اینکه چرا «ه» بر روی کلمه «بصیره» آمده است، چند تحلیل ارائه شده:

الف. ۱. این علامت مصدر است (به معنای خود «بصیرت» و «بینایی») و می‌خواهد بفرماید «إن الإنسان هو البصیره» (دیدگاه سعید بن جبیر و قتاده، به نقل إعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۵۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۶) یعنی انسان عیناً بینایی بر نفس خویشتن است.

الف. ۲. این «ه» مبالغه است، مانند «ه» در علامه. (إعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۵۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۶) یعنی انسان بر نفس خویش کاملاً بیناست.

الف. ۳. این «ه» همان «ه» تانیث است (مونث «بصیر») و نشان می‌دهد که «بصیره» مستقیماً خبر نیست، بلکه وصف است برای یک خبر محذوف مانند «حجته»؛ و جمله در اصل این گونه بوده است «الإنسان حجته بصیره علی نفسه» (یعنی انسان حجتی بینا بر نفس خویش است) و در این صورت، وصف «بصیرت» به نحو مجاز آمده است، [زیرا «بینا» بودن، وصف انسان است، نه وصف «حجت»] همان گونه که در قرآن وصف بصیرت برای «آیات» به کار رفته است، مانند «ما أنزل هؤلاً إلا ربُّ

۱. اصل این سخن ظاهراً دیدگاه اخفش است. وی گفته است: این آیه شبیه آن است که عرب می‌گوید الانسان حجته یا الانسان عبره، به نقل إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۹۹؛ و در این صورت توجیه زمخشری (که بصیره وصف برای کلمه محذوف «حجت» باشد) ضرورتی ندارد. اما در آن صورت، دیدگاه اخفش همان قول الف. ۱ یا الف. ۲ می‌شود؛ و لذا سخن زمخشری عملاً سخن جدیدی می‌شود و لذا مطلب را به وی استناد دادیم.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ» (إسراء/۱۰۶) (الكشاف، ج ۴، ص ۶۶۱؛ إعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۵۴؛ مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۵۹۶)

ب. عبارت «عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةً» خودش یک جمله است و روی هم، خبر برای «انسان» می‌باشد؛ و در این جمله، «بصیره» مبتدا و «علی نفسه» خبر است؛ آنگاه «ه» در «بصیرت، همان «ه» تانیث (مونث بصیر) است و «بصیره» صفت برای یک کلمه محذوف می‌باشد؛ که آن محذوف عبارت است از:

ب. ۱. «اعضاء و جوارح» انسان، یعنی عبارت در اصل این گونه بوده است «الانسان جوارحه بصیره علی نفسه»، یعنی انسان، چنین است که از نفس خودش، یعنی اعضا و جوارحش، شاهدانی بینا بر نفس وی حاضر است» و این همان مضمونی است که در آیات دیگر آمده که اعضاء جوارح انسان روز قیامت علیه او شهادت می‌دهند (نور/۲۴) (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۵۹۶؛ إعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۵۴؛ إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۹۹)

ب. ۲. «أعین» [=چشم‌ها]، یعنی عبارت در اصل این گونه بوده است «الانسان، أعین بصیره علی نفسه» (الكشاف، ج ۴، ص ۶۶۱) یعنی انسان چنین است که چشم‌های بینایی بر او ناظر و حاضر است، و اشاره است به فرشتگانی که مراقب و شاهد اعمال اویند] (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۵۹۶؛ إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۹۹)

ضمنا در تمام حالات فوق، «علی نفسه» بر «بصیره» مقدم شده و این، اگر دلالت بر حصر نداشته باشد، این دست کم دلالت بر «تاکید» می‌کند و لذا کلمه «قطعا» در ترجمه داخل گروه افزوده شد.

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

برخی از شما چه کار می‌خواهد بکند [= چه قصدی دارد] که خوبی‌اش را آشکار می‌کند و بدی‌اش را مخفی می‌نماید؟ آیا این گونه نیست وقتی به خودش برمی‌گردد می‌داند که واقعیت این گونه نیست؛ و خداوند عز و جل می‌فرماید «بلکه انسان [قطعا] بر نفس خویشتن بیناست.» بدرستی که باطن و درون انسان هنگامی که اصلاح شود، ظاهر هم راست و محکم شود.

الكافی ۲، ج ۲، ص ۲۹۵؛ مجمع البيان ۳، ج ۱۰، ص ۵۹۹؛ الأمالی (للمفید) ۴، ص ۲۱۴

۱ البته خود زمخشری آیه «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً» (نمل/۱۳) را به عنوان شاهد ذکر کرده است؛ اما علامه طباطبایی هنگام اشاره به این قول، آیه‌ای که در متن اشاره شد را آورده که تناسب بیشتری دارد؛ و لذا آن را در متن آوردیم. ضمنا اینکه این محذوف چه باشد، حالاتی که در گزینه‌های ب. ۱ و ب. ۲ در ادامه می‌آید نیز می‌تواند در اینجا هم مد نظر باشد، اما به لحاظ نحوی تکلف بیشتری دارد و به لحاظ معنایی تفاوتی نمی‌کند لذا بدانها مستقلا اشاره نشد.

۲ در همانجا با این سند هم روایت شده است: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ معاويةَ عَنِ الْفُضَيْلِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مِثْلَهُ.

۳. مرحوم طبرسی نوشته: روی العیاشی باسناده عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله (ع) ... (البته در تفسیر عیاشی که امروزه منتشر شده و تا سوره کف بیشتر ندارد، پیدا نشد)

۴. شیخ مفید این مضمون را با سندی دیگر و با عباراتی متفاوت روایت کرده است:

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ فَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُظَهَرَ حَسَنًا وَيُسَرَّ سِيئًا أَلَيْسَ يَرْجِعُ إِلَى نَفْسِهِ فَيَعْلَمُ أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَحَّتْ [صَلَحَتْ] قَوِيَتْ الْعَلَانِيَةُ.

۲) ابن اذینه می‌گوید: به امام صادق ع نامه‌ای نوشتم و از ایشان سوال کردم در مورد میزان مریضی‌ای که شخص مریض باید افطار کند؛ و میزانی مریضی‌ای که شخص مریض ایستاده نماز خواندن را کنار می‌گذارد؟

امام ع فرمود: «بلکه انسان [قطعاً] بر نفس خویشتن بیناست.»

و فرمود: این به خودش برمی‌گردد؛ خودش به خودش آگاهتر است.

الکافی، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۷۷ و ج ۴، ص ۲۵۶؛ الإستبصار، ج ۲، ص ۱۱۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲،

ص ۱۳۲؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۵۹۹

عَلَىٰ بَنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَىٰ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَسْأَلُهُ مَا حَدُّ الْمَرَضِ الَّذِي يُفْطَرُ فِيهِ صَاحِبُهُ وَالْمَرَضِ الَّذِي يَدْعُ صَاحِبَهُ الصَّلَاةَ فَائِمًا؟ قَالَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَقَالَ ذَاكَ إِلَيْهِ هُوَ أَعْلَمُ بِنَفْسِهِ.

۳) شخصی از امام صادق ع سوال کرد:

ما در خانه برادرمان وارد می‌شویم که خانه یتیمان است [ظاهراً یعنی او سرپرستی چند کودک یتیم را با اموال خودشان برعهده گرفته است]، و آنها هم خدمتکاری دارند؛ ما سر سفره [یا: روی فرش] آنها می‌نشینیم و از آب آنها می‌نوشیم و خدمتکارشان به ما هم خدمت می‌کند و گاه می‌شود در آنجا غذا را با برادرمان می‌خوریم و در آن غذا، از غذاهای آنها هم هست. نظر شما چیست؟

فرمود: اگر رفت و آمد شما، منفعتی برای آنها دارد، اشکالی ندارد؛ و اگر در این رفت و آمد به آنها ضرر می‌رسد، جایز نیست؛ و سپس فرمود: «بلکه انسان [قطعاً] بر نفس خویشتن بیناست.» حقیقتِ مطلب [که واقعا این رفت و آمد به نفع آنهاست یا نه] بر خودتان مخفی نیست و خداوند عز و جل می‌فرماید: «و اگر با آنها [یتیمان] رفت و آمد داشته باشید، آنها برادران دینی شما هستند و خداوند مفسد را صلاح‌پیشه تشخیص می‌دهد.» (بقره/۲۲۰)

قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنِ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَاسِينَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ مَا يَنْفَعُ الْعَبْدَ يَظْهَرُ حَسَنًا وَيُسَرُّ سِيئًا أَلَيْسَ إِذَا رَجَعَ إِلَىٰ نَفْسِهِ عَلِمَ أَنَّهُ لَيْسَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ تَعَالَىٰ يَقُولُ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَلَحَتْ قَوِيَتْ الْعَلَانِيَةُ.

۱. در دو منبع آخر، سند و روایت بدین صورت آمده است:

رَوَى ابْنُ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَدُّ الْمَرَضِ الَّذِي يُفْطَرُ فِيهِ الصَّائِمُ وَيَدْعُ الصَّلَاةَ مِنْ قِيَامٍ فَقَالَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يُطِيقُهُ.

تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۳۳۹؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۲۹؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۷

أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن عبد الله بن يحيى الكاهلي قال: قيل لأبي عبد الله ع [سأله رجل ضرير البصر] إننا ندخل على أخ لنا في بيت أيتام ومعهم خادم لهم فنقعده على بساطهم ونشرب من مائهم ويخدمنا خادمهم وربما طعمنا فيه الطعام من عند صاحبنا وفيه من طعامهم؛ فما ترى في ذلك؟
فقال إن كان في دخولكم عليهم منفعة لهم فلا بأس وإن كان فيه ضرر فلا وقال ع «بلى الإنسان على نفسه بصيرة» فأنتم لا يخفى عليكم وقد قال الله عز وجل «وإن تخالطوهم فأخوانكم في الدين والله يعلم المفسد من المصلح».

تدبر

(۱) «بلى الإنسان على نفسه بصيرة»

انسان، اگر ریاکاری هم بکند، باز خودش خودش را می شناسد و سر خودش کلاه نمی تواند بگذارد. (حدیث ۱)

نکته تخصصی انسان شناسی

اگر انسان حتما خودش خودش را می شناسد، پس چرا در آیات متعددی (مثلا: بقره/۱۱-۱۳؛ اعراف/۲۳۰؛ کهف/۳۱۰۴) از اینکه کار بر خود افراد مشتبه شده و در گمراهی و فسادگری به سر می برند، اما خودشان ندانسته، خود را انسانهای خوب و کار خود را خوب می شمردند؟

ظاهرا آیه بعد «وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ» پاسخ این اشکال را می دهد. یعنی در عمق وجود خود می داند، اما سعی می کند با بهانه ترشیدن خود را توجیه کند تا حدی که امر بر خودش هم مشتبه شود. ان شاء الله توضیح بیشتر در بحث از آیه بعد.

(۲) «بلى الإنسان على نفسه بصيرة»

این را که «انسان خودش بر وضع خودش آگاه است» می توان به عنوان ضابطه ای دانست که در بسیاری از اوقات وظیفه انسان را معلوم می کند. هم در مسائل عبادی و اخلاقی و هم در روابط اجتماعی.

برخی از مواردی که در کلمات معصومین ع، با استناد به این مطلب، تشخیص وظیفه به خود شخص واگذار شده، عبارتند

از:

الف. اینکه واقعا کار خوب را برای ریا انجام می دهد یا نه؟ (حدیث ۱)

ب. مریضی ای که انسان می تواند نمازش را نشسته یا خوابیده بخواند. (حدیث ۲)

۱. و إذا قيل لهم لا تفسدوا في الأرض قالوا إنما نحن مصلحون (۱۱) ألا إنهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون (۱۲) وإذا قيل لهم أمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء ألا إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون (۱۳)
۲. إنهم اتخذوا الشياطين أولياء من دون الله ويحسبون أنهم مهتدون.
۳. الذين ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا.

ج. اینکه به خاطر سرما، سوار کشتی بودن و سایر مشکلات بیرونی، نتواند نماز را در حالت عادی بخواند، و مجبور باشد

نشسته یا در حال حرکت و ... بخواند. ۱.

د. مریضی ای که دیگر نباید روزه بگیرد. ۲. (حدیث ۲)

ه. اینکه آیا چرت زدنش در حدی بوده که نیاز مجدد به وضو باشد؟ (الکافی، ج ۳، ص ۳۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۸؛

الإستبصار، ج ۱، ص ۸۱) ۳

۱. عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَدَاةٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ ... يَكُونُ فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ لَا تُمْكِنُهُ الْأَرْضُ مِنَ الْقِيَامِ عَلَيْهَا وَلَا السُّجُودِ عَلَيْهَا مِنْ كَثْرَةِ التَّلَجِّ وَالْمَاءِ وَالْمَطَرِ وَالْوَحْلِ أَيْجُوزُ لَهُ أَنْ يُصَلِّيَ الْفَرِيضَةَ فِي الْمَحْمَلِ قَالَ نَعَمْ هُوَ بِمَنْزِلَةِ السَّفِينَةِ إِنْ أَمْكَنَهُ قَائِمًا وَإِلَّا قَاعِدًا وَكُلَّمَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ فَالَلَهُ أَوْلَى بِالْعُذْرِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۲)

۲. در مورد روزه، روایتی هم هست که موضوع اصلی اش یکی از اقدامات حضرت امیر ع است که در کتب سابق گفته شده بوده است و مرور آن

خالی از لطف نیست:

عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ بِالْكُوفَةِ بِقَوْمٍ وَجَدُوهُمْ يَأْكُلُونَ بِالنَّهَارِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع أَكَلْتُمْ وَأَنْتُمْ مُفْطِرُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ يَهُودُ أَنْتُمْ قَالُوا لَا قَالَ فَنَصَارَى قَالُوا لَا قَالَ فَعَلَى أَى شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَدْيَانِ مُخَالَفِينَ لِلْإِسْلَامِ قَالُوا بَلْ مُسْلِمُونَ قَالَ فَسَفَرُ أَنْتُمْ قَالُوا لَا قَالَ فَبِكُمْ عَلَةٌ اسْتَوْجَبْتُمْ الْإِفْطَارَ لَا نَشْعُرُ بِهَا فَإِنَّكُمْ أَبْصَرْنَا بِنَفْسِكُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ قَالُوا بَلْ أَصْبَحْنَا مَا بَنَا عَلَةٌ قَالَ فَضَحِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ تَشْهَدُونَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالُوا نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْرِفُ مُحَمَّدًا قَالَ فَإِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ قَالُوا لَا نَعْرِفُهُ بِذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ أَعْرَابِيٌّ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ إِنْ أَقْرَرْتُمْ وَإِلَّا لَأَقْتُلَنَّكُمْ قَالُوا وَإِنْ فَعَلْتَ فَوَكَّلْ بِهِمْ شَرْطَةَ الْخَمِيسِ وَ خَرَجَ بِهِمْ إِلَى الظَّهْرِ ظَهْرَ الْكُوفَةِ وَ أَمَرَ أَنْ يَحْفَرَ حَفْرَتَيْنِ وَ حَفَرَ إِحْدَاهُمَا إِلَى جَنْبِ الْأُخْرَى ثُمَّ خَرَقَ فِيمَا بَيْنَهُمَا كَوَّةً ضَخْمَةً شَبِهَ الْخُوخَةَ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي وَأَضَعُكُمْ فِي إِحْدَى هَذَيْنِ الْقَلْبَيْنِ وَأُوقِدُ فِي الْأُخْرَى النَّارَ فَاقْتُلْتُكُمْ بِالْذُّخَانِ قَالُوا وَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَوْضَعَهُمْ فِي إِحْدَى الْجَبَيْنِ وَضَعًا رَفِيقًا ثُمَّ أَمَرَ بِالنَّارِ فَأُوقِدَتْ فِي الْجَبِّ الْأَخْرَى ثُمَّ جَعَلَ يُنَادِيهِمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ مَا تَقُولُونَ فَيَجِيبُونَهُ أَقْضَى مَا أَنْتَ قَاضٍ حَتَّى مَاتُوا قَالَ ثُمَّ أَنْصَرَفَ فَسَارَ بِفَعْلِهِ الرُّكْبَانُ وَ تَحَدَّثَ بِهِ النَّاسُ فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي الْمَسْجِدِ إِذْ قَدِمَ عَلَيْهِ يَهُودِيٌّ مِنْ أَهْلِ يَثْرِبَ قَدْ أَقْرَأَهُ مِنْ فِي يَثْرِبَ مِنَ الْيَهُودِ أَنَّهُ أَعْلَمُهُمْ وَ كَذَلِكَ كَانَتْ أَبَاؤُهُ مِنْ قَبْلِ قَالَ وَ قَدِمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي عِدَّةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَلَمَّا أَتَاهُ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ بِالْكُوفَةِ أَنَاخُوا رِوَابِحَهُمْ ثُمَّ وَقَفُوا عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ وَ أَرْسَلُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَا قَوْمٌ مِنَ الْيَهُودِ قَدِمْنَا مِنَ الْحِجَازِ وَ لَنَا إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَهَلْ تَخْرُجُ إِلَيْنَا أَمْ نَدْخُلُ إِلَيْكَ قَالَ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ يَقُولُ سَبِّدْخُلُونَ وَ يَسْتَأْنِفُونَ بِالْيَمِينِ فَمَا حَاجَتُكُمْ فَقَالَ لَهُ عَظِيمُهُمْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ مَا هَذِهِ الْبِدْعَةُ الَّتِي أَحَدْتَنِي فِي دِينِ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ لَهُ وَ آيَةُ بَدْعَةٍ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ زَعَمَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ أَنَّكَ عَمَدْتَنِي إِلَى قَوْمٍ شَهِدُوا أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يَقْرَأُوا أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَهُ فَقَتَلْتَهُمْ بِالذُّخَانِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَتَشَدَّتْكَ بِالتَّسْعِ الْآيَاتِ الَّتِي أَنْزَلْتَ عَلَى مُوسَى ع - بِطُورِ سَيْنَاءَ وَ بِحَقِّ الْكِنَانِ الْخَمْسِ الْقُدْسِ وَ بِحَقِّ السَّمْتِ الدِّيَانِ هَلْ تَعْلَمُ أَنْ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ أَتَى بِقَوْمٍ بَعْدَ وَفَاةٍ مُوسَى شَهِدُوا أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يَقْرَأُوا أَنَّ مُوسَى رَسُولُ اللَّهِ فَقَتَلْتَهُمْ بِمِثْلِ هَذِهِ الْقِتْلَةِ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ نَعَمْ أَشْهَدُ أَنَّكَ نَامُوسُ مُوسَى قَالَ ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ قَبَائِهِ كِتَابًا فَدَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَفَضَّهُ وَ نَظَرَ فِيهِ وَ بَكَى فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ مَا يُبْكِيكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ إِنَّمَا نَظَرْتُ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَ هُوَ كِتَابُ سُرْيَانِيٍّ وَ أَنْتَ رَجُلٌ عَرَبِيٌّ فَهَلْ تَدْرِي مَا هُوَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ نَعَمْ هَذَا اسْمِي مُثَبَّتٌ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ فَأَرِنِي اسْمَكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَ أَخْبِرْنِي مَا اسْمُكَ بِالسَّرْيَانِيَّةِ قَالَ فَأَرَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِ اسْمُهُ فِي الصَّحِيفَةِ فَقَالَ اسْمِي إِلَيَا فَقَالَ الْيَهُودِيُّ أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ وَ بَايَعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ أَكُنْ عِنْدَهُ مَسْئِيًا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَثْبَتَنِي عِنْدَهُ فِي صَحِيفَةِ الْأَبْرَارِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ. (الکافی، ج ۴، ص ۱۸۱-۱۸۳)

۳. سند روایت در کافی چنین است:

و. استفاده از اموال یتیمان، که به طور طبیعی هنگام رفت و آمد با آنها پیش می‌آید. (حدیث ۳)

ز. اینکه نحوه پوشش انسان، نماد متکبر بودن او هست یا نه؟ ۱؟

ح. اینکه واقعا موقعیت، موقعیت تقیه کردن است یا نه؟ ۲؟

ط. ...

۳) «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»

آیه قبل فرمود «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَآخَرَ» (انسان در آن روز بدانچه [از] پیش فرستاد و به تاخیر انداخت، آگاه می‌شود). در این آیه می‌فرماید: مطلب از این بالاتر است و برای اینکه انسان بر وضع خود خبردار شود، نیازی به خبر دادن هم نیست؛ بلکه خود انسان کاملا بر وضع خویش بیناست.

نکته تفسیری

این آیه از آیاتی است که هم بتنهایی معنای خاصی می‌دهد (تدبر ۲) و هم در کنار آیات قبل و بعد، معنای جدیدی پیدا می‌کند. (همچنین تدبر ۱) و شاهد خوبی است برای اینکه قاعده «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا»، در تفسیر قرآن کریم، مورد توجه معصومین ع بوده است.

۴) «بَلِ الْإِنْسَانِ ... بَصِيرَةٌ»

«الإنسان» مذكر است. چرا به جای اینکه بفرماید «الإنسان ... بصير» کلمه «بصيرة» را آورد؟

الف. «بصيرت» در اینجا لزوما مونث «بصير» نیست، بلکه «مصدر» است.

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْخَفَقَةِ وَ الْخَفَقَتَيْنِ فَقَالَ مَا أَدْرِي مَا الْخَفَقَةُ وَ الْخَفَقَتَانِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» إِنَّ عَلِيًّا ع كَانَ يَقُولُ مَنْ وَجَدَ طَعْمَ النَّوْمِ قَائِمًا أَوْ قَاعِدًا فَقَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ.

اما در دو منبع اخير، سند بدین صورت آمده: وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ فَضَالَةَ عَنِ حُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْخَفَقَةِ (...)

۱. عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا هَبَطْتُمْ وَادِي مَكَّةَ فَالْبَسُوا خُلُقَانَ ثِيَابِكُمْ أَوْ سَمَلِ ثِيَابِكُمْ أَوْ خَشِنِ ثِيَابِكُمْ فَإِنَّهُ لَنْ يَهْبِطَ وَادِي مَكَّةَ أَحَدٌ لَيْسَ فِي قَلْبِهِ شَيْءٌ مِنَ الْكِبْرِ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ قَالَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ مَا حَدُّ الْكِبْرِ قَالَ الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَىٰ نَفْسِهِ إِذَا لَيْسَ التَّوْبُ الْحَسَنَ يَشْتَهِي أَنْ يَرَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (مكارم الأخلاق (طبرسی)، ص ۱۱۳)

۲. عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ رَبِيعٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزَلُ بِهِ. (الكافي، ج ۲، ص: ۲۲۰)

البته متن کامل این روایت در النوادر (للأشعری)، ص ۷۳ چنین است:

عَنْهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ إِنَّا نَمُرُّ بِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَيَسْتَحْلِفُونَا عَلَىٰ أَمْوَالِنَا وَ لَقَدْ آدَيْنَا زَكَاتَهَا فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا خِفْتَ فَاحْلِفْ لَهُمْ بِمَا شَاءُوا فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ بَطْلَاقٍ وَ عَتَاقٍ قَالَ بِمَا شَاءُوا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزَلُ بِهِ.

در زبان عربی وقتی می‌خواهند بر وجود یک صفتی در یک شخص خیلی تاکید کنند، به جای اینکه از صفت استفاده کنند از مصدر استفاده می‌کنند. مثلاً به جای اینکه بگویند «زید عادل است» می‌گویند «زید عدل است».

در اینجا نیز می‌خواهد بفرماید شدت آگاهی انسان بر خویش بقدری است که به جای اینکه بگوید «انسان بینا به خویش است» فرموده «انسان عین بینایی به خویش است» (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۷)

ب. «ه» در «بصیره» نه تاء تانیث (علامت مونث بودن)، بلکه «ه» مبالغه است؛ شبیه «ه» در علامه.

ج. «بصیره» صفت است برای یک کلمه محذوف، (مانند «حجه»، جوارح، اعین یا ...) و معنایش این بوده است که: انسان،

حجتی آگاه بر خویش است؛ یا انسان، اعضاء و جوارحش شاهد بر اویند؛ یا انسان، چشم‌هایی شاهد و ناظر بر اویند.

د. ...

(توضیح تفصیلی موارد فوق در نکات ترجمه گذشت)

۵) «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»

«عَلَىٰ نَفْسِهِ» در روال عادی باید بعد از «بَصِيرَةٌ» بیاید، وقتی قبل از آن بیاید دلالت بر حصر، و یا دست کم، دلالت بر تاکید

می‌کند. دلیل این حصر و یا تاکید چیست؟

الف. انسان در درجه اول از وضع خویش آگاه است تا از وضع دیگران.

نمره اخلاقی

یکی از خصلتهای زشت، عیب‌جویی است؛ و یکی از ریشه‌های عیب‌جویی در دیگران این است که از عیب‌های خود

غافلیم.

جدی گرفتن این آیه، از دو جهت می‌تواند این خصلت را علاج کند:

اولاً اگر در خویش دقت کنیم، عیب‌های خویش را خواهیم دید، و کسی که مشغول اصلاح عیوب خویش شود، فرصت پرداختن به عیوب دیگران را نخواهد داشت. به قول امیرالمومنین ع «طُوبَىٰ لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ: خوش به حال کسی که عیب خودش او را از [پرداختن به] عیوب مردم مشغول دارد.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶)

ثانیاً ما تنها بر خودمان است که کاملاً آگاهیم، در مورد دیگران، فقط ظاهری را می‌بینیم که چه بسا باطن و پشت پرده آنچه

که ما عیب می‌بینیم، خوبی‌ای باشد که اگر از آن مطلع بودیم، هیچگاه آن را برای آن شخص عیب نمی‌شمردیم.^۱

ب. آگاهی انسان بر وضع خویش است که دهان اعتراض شخص در روز قیامت را می‌بندد. (تدبر ۳)

ج. اگر کسی به آگاهی خود بر وضع خویش را جدی بگیرد، سر خود کلاه نمی‌گذارد (تدبر ۱) و اصلاح باطن خویش را

جدی می‌گیرد (حدیث ۱)

د. ...

۱. مانند اغلب مواردی که در تدبر ۲ برعهده خود شخص گذاشته شده است.

این را در کانال نگذاشتم:

﴿۶﴾ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»

نکته تخصصی فلسفی و روانشناسی

آیا از اینکه «بصیرت» مصدر است و معنای جمله این است که «انسان عین بینایی به خویشتن است» نمی‌توان نتیجه گرفت علم حضوری انسان به خودش و به اعمال و وضعیتش خودش را؟
و آیا این ردی بر نظریه «ضمیر ناخودآگاه» نیست؟ (البته مشروط بر اینکه چنین تلقی شود که خود شخص بتنهایی هیچگاه نمی‌تواند به شناخت صحیحی از ضمیر ناخودآگاه خود دست‌یابد)

۱۳۹۶/۱/۱۴

۳۷۳) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۵ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ

ترجمه

هر چند پرده‌های عذر بیندازد [یا: پرده‌ها بیفکند و عذرها بتراشد]

نکات ترجمه

«مَعَاذِرَةٌ» از ماده «عذر» است که استعمال این ماده در معانی «حجت و دلیل»، «بهانه» و «پوزش»، نه تنها در زبان عربی، بلکه در زبان فارسی هم رایج است. برخی اصلی‌ترین معنای این کلمه را هر گونه تلاشی برای محو کردن گناه و اثر آن، و آن را سه گونه دانسته‌اند: انکار انجام کار، توجیه انجام کار (انجام کار را برعهده بگیرد اما دلیلی بیاورد که عمل وی را توجیه کند) و بازگشت و توبه از انجام کار (انجام کار را برعهده گیرد؛ اما ابراز کند که دیگر انجام نخواهد داد). «عُذْر» (کهف/۷۶؛ مرسلات/۶) و «مَعذِرَةٌ» (اعراف/۱۶۴؛ روم/۵۷؛ غافر/۵۲) هر دو مصدر از همین باب هستند و «مُعذِّرٌ»^۱ (توبه/۹۰) به کسی می‌گویند که عذر می‌آورد اما عذرش قابل قبول نیست. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۵۵)

اما درباره ساختار و معنای کلمه «معاذیر» اختلاف نظر است. برخی آن را «اسم جمع» دانسته‌اند و برخی آن را «جمع» دانسته و اصل آن را «معاذر» دانسته که «یاء» به آن اضافه شده (الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، ج ۸، ص ۳۷۷). درباره اینکه مفرد آن چیست هم اختلاف نظر است. برخی مفرد آن را همان «مَعذِرَةٌ» دانسته‌اند و برخی گفته‌اند که

۱. در نسخه چاپ شده مفردات، متأسفانه اینجا این کلمه را به صورت «المُعذِر» اعراب‌گذاری کرده، در حالی که چنانکه خود راغب اصفهانی در سطرهای بعد و به عنوان قرائت دیگری از آیه مربوطه آورده «المُعذِر» صرفاً به معنای کسی است که عذر می‌آورد (و قَرَأَ الْمُعذِرُونَ أی: الذین یأتون بالمُعذِر) و دیگران هم بر این مطلب که «مُعذِر» کسی است که عذری می‌آورد که قابل قبول نیست تأکید کرده‌اند؛ مثلاً:
المُعذِرُونَ: الذین لا عُذْرَ لَهُمْ وَ لکنَّهُمْ یتکلفون عُذْرًا. وَ قولُهُم للمقصر فی الأمر: مُعذِّرٌ، وَ هو عندنا من العُذْر أیضاً، لِأنَّهُ یقصر فی الأمر مُعولاً علی العُذْر الذی لا یرید یتکلف (معجم المقاییس اللغه، ج ۴، ص ۲۵۴)

این کلمه، جمع «مَعْدَار» است که معذار به معنای «ستر و پوشش» می‌باشد. (همان، ص ۳۸۴). برخی هم اساساً تعبیر «الْقَى مَعَاذِيرُهُ» را یک اصطلاح و معادل «بهانه تراشیدن» دانسته‌اند. (اساس البلاغ، ص ۴۱۲)

شأن نزول ۱

حدیث

۱) عمر بن یزید می‌گوید: یک شب شام خدمت امام صادق ع بودم که ایشان این آیه را تلاوت کردند: بلکه انسان [قطعاً] بر نفس خویشتن بیناست؛ هرچند پرده‌های عذر بیندازد» (قیامت/۱۴-۱۵) و فرمودند: اباحفض! مبدا انسان عذری برای مردم آورد بر خلاف آنچه خداوند از او می‌داند، چرا که رسول خدا ص می‌فرمود: کسی که کاری را مخفیانه انجام دهد، خداوند ردای آن را بر تنش کند، اگر خوب است، خوب؛ و اگر بد است، بد.

الکافی، ج ۲، ص ۲۹۶؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ:

إِنِّي لَأَتَعَشَّى مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِذْ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ» يَا أَبَا حَفْصٍ مَا يَصْنَعُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَعْتَذِرَ إِلَى النَّاسِ بِخِلَافِ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ مِنْهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ مَنْ أَسْرَّ سَرِيرَةً أَلْبَسَهُ اللَّهُ رِدَاءَهَا إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ. ۲

۲) از امام صادق ع روایت شده است که امیرالمومنین ع فرمودند:

برای انسان مسلمان سزاوار نیست که با آدم فاجر [گناهکار] رابطه دوستی صمیمی برقرار سازد؛ چرا که او کار [بدش] را در مقابل وی زینت می‌دهد و دوست دارد که مثل او شود و نه در کار دنیایش او را یاری می‌کند و نه در کار معادش؛ و رفت و آمد وی نزد او مایه ننگو آبروریزی برای او خواهد بود.

الکافی، ج ۲، ص ۶۴۰

۱. از امام باقر ع درباره آیه «هرچند پرده‌های عذر بیندازد» روایت شده است: این آیه در مورد شخصی نازل شد که رسول خدا ص به او دستور داد که به حضرت علی ع به عنوان امیرمومنان سلام دهد [= امیر مومنان بودن حضرت علی ع را بپذیرد] اما هنگامی که رسول خدا ص از دنیا رفت، آنچه بدان دستور داده بود را ترک کرد و وفا نمود.

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۵۳

مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ قَالَ نَزَلَتْ فِي رَجُلٍ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى عَلِيٍّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَرَكَ مَا أَمَرَهُ بِهِ وَ مَا وَفَى.

۲. این روایت با عبارتی اندکی متفاوت هم نقل شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: إِنِّي لَأَتَعَشَّى مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِذْ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ - «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ» يَا أَبَا حَفْصٍ مَا يَصْنَعُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتَّقِرَبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِخِلَافِ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ مَنْ أَسْرَّ سَرِيرَةً رَدَّاهُ اللَّهُ رِدَاءَهَا إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ. (الکافی، ج ۲، ص ۲۹۴)

فِي رِوَايَةِ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَخِيَ الْفَاجِرَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَهُ فِعْلَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ وَ لَا يُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ
ذُنُوبِهِ وَ لَا أَمْرِ مَعَادِهِ وَ مَدْخَلُهُ إِلَيْهِ وَ مَخْرَجُهُ مِنْ عِنْدِهِ شَيْنٌ عَلَيْهِ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

بهترین برادرانم در نزد من، کسی است که عیب‌هایم را به من هدیه دهد.

الکافی، ج ۲، ص ۶۳۹

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:
أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبِي.

تدبر

(۱) «وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»

منظور از انداختن «معاذیر» چیست؟

الف. بهانه‌تراشی برای اینکه حقیقت خود را در برابر دیگران [وحتی در برابر خود] مخفی کند. (حدیث ۱)

ب. عذر و بهانه می‌تراشد تا عذاب را از خود دفع کند. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۷)

ج. «معاذیر» جمع «معدار» به معنای «ستر» و «پوشش» است؛ یعنی پرده‌ای می‌اندازد تا آن عملی که انجام داده را مخفی

کند (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۷)

د. ...

(۲) «وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»

انسان حتی اگر باب توجیه‌گری و بهانه‌تراشی را باز کند، از حقیقت خودش نمی‌تواند فرار کند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

قبلا به این نکته پرداخته شد که یکی از عوامل برتری انسان بر سایر موجودات، برخورداری از نعمت «زبان» (گفتن و

شنیدن، خواندن و نوشتن) و «اندیشه» است (جلسه ۴۳؛ جلسه ۲۲۱، تدبر ۳؛ و جلسه ۳۵۲، تدبر ۲ و جلسه ۳۵۳).

با این نعمت، انسان می‌تواند به واقعیت‌هایی پی ببرد و درباره آنها صحبت کند، بدون اینکه آنها را مستقیماً درک کرده

باشد.

۱. یا پرده‌ها را بیندازد و درها را قفل کند [که به او دسترسی پیدا نکنند] (ضحاک و سدی، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹)

اما این نعمت، مثل هر نعمت دیگری امکان سوءاستفاده‌های متعددی را هم برای انسان فراهم می‌آورد: همان طور که امکان استدلال برای پی بردن به حقیقت را فراهم کرده، امکان «بهبان‌ترشی» برای پرده کشیدن روی حقیقت را هم مهیا می‌کند؛ تا حدی که چه بسا در ظاهر امر بر خودش هم مشتبه شود:

خود را اهل ایمان و اصلاح طلب معرفی کند، اما حقیقتاً بی‌ایمان و افسادگر باشد و خودش نفهمد (بقره/۱۱-۱۳)؛
سراسر در زیان باشد، اما به حساب خودش بهترین کارها را انجام می‌دهد (کهف/۱۰۴)؛
و ...

اما همین انسان اگر با خود بی‌پرده خلوت کند، خواهد فهمید که پشت سر همه ادعاهایی که مطرح می‌کند، چه خبر است؛ به همین جهت است که روز قیامت که همه پرده‌ها کنار می‌رود، خود انسان برای حسابرسی از خود کافی است: «أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (اسراء/۱۴)

۳) «وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ»

چرا انسان دائماً بهانه‌تراشی می‌کند؟

نکته انسان‌شناسی

انسان خودش را دوست دارد، و دلش نمی‌خواهد چهره بدی از خودش ببیند. وقتی کار بدی مرتکب می‌شود، چهره‌اش بد می‌شود؛ لذا می‌کوشد با بهانه‌تراشی این بدی‌ها را توجیه کند.

ثمره اجتماعی - اخلاقی

کسی که حقیقت (و آخرت) را جدی بگیرد، سعی می‌کند بر این بهانه‌تراشی غلبه کند، و این یک معیاری برای انتخاب دوست به او می‌دهد:

با کسی که ما را در این بهانه‌تراشی‌ها تقویت می‌کند، نباید دوست شویم (حدیث ۲)

و کسی که عیبمان را صمیمانه به ما می‌گوید، بهترین دوست ماست. (حدیث ۳)

آیا ما این گونه‌ایم؟ یا از نقد فرار می‌کنیم و تنها دنبال این هستیم که از ما به نیکی تعریف کنند؟

۱. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (۱۳)
۲. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.

ترجمه

زبان‌ت را به آن به حرکت درنیاور برای اینکه بدان بشتابی.

شأن نزول

(۱) حذیفه می‌گوید:

به خدا سوگند یاد دارم که در مقابل رسول خدا ص در غدیر خم نشسته بودم و مجلس از مهاجران و انصار لبریز بود و پیامبر خدا ص ایستاد و فرمود:

ای مردم! خداوند دستوری به من داده و فرموده است:

«ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت رسیده را ابلاغ کن که اگر نکنی رسالتت را ابلاغ نکرده‌ای». (مائده/۶۷)

به رفیقم جبرئیل گفتم: دوست من! قریش درباره‌ام چنین و چنان خواهد گفت.

از جانب خداوند برایم خبر آورد که: «و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند» (مائده/۶۷)

سپس علی بن ابی‌طالب ع را ندا داد و او را در سمت راست خود ایستاند و فرمود: ای مردم! آیا نمی‌دانید که من از شما

به خودتان اولی‌ترم؟ (احزاب/۶)

گفتند: خدا شاهد است که چنین است.

فرمود: هر کس من مولای اویم این علی ع مولای اوست.

یک نفر از کنار مسجد برخاست و گفت: منظور از این سخن چیست؟

فرمود: هر کس من پیامبرش هستم این علی ع امیر اوست؛

خدایا! ولی کسی باش که ولایتش را بپذیرد؛ و دشمن کسی باش که با او دشمنی ورزد؛ و یاری کن کسی که یاریش کند؛

و خوار گردان کسی که خوارش کند.

حذیفه می‌گوید: به خدا سوگند دیدم که معاویه متکبرانه بلند شد و با عصبانیت خارج شد: دست راستش را روی ابوموسی

اشعری و دستش چپش را روی مغیره بن شعبه گذاشت و سپس بلند شد و با حالتی متکبرانه شروع به راه رفتن کرد در حالی

که می‌گفت: نه محمد [ص] را در سخنش تصدیق می‌کنیم و نه به ولایت علی [ع] اقرار خواهیم کرد.

پس خداوند متعال بلافاصله این آیات را نازل کرد «پس نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد، بلکه تکذیب کرد و سرپیچی

نمود؛ سپس متکبرانه به جانب اهلش رفت، سزاوارت همین است و واقعا سزاوارت این بود.» (قیامت/۳۱-۳۵)

۱. در نسخه‌های غیر کوفی «لتعجل به» آیه مستقل بوده است (تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۵۴) البته ظاهراً تعداد آیات در نسخه کوفی معتبرتر است:

و العدد الكوفی فی القرآن منسوب إلى علی ع و لیس فی الصحابة من ینسب إليه العدد غیره و إنما كتب عدد ذلك كل مصر عن بعض التابعین. و

منهم المفسرون كعبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و أبی بن كعب و زید بن ثابت و هم معترفون له بالتقدم. (مناقب آل ابی طالب علیهم السلام لابن

شهر آشوب)، ج ۲، ص ۴۳

پیامبر خدا خواست او را برگرداند و به سزای عملش برساند؛ جبرئیل [از جانب خدا] گفت: «زبان را به آن به حرکت دریاور برای اینکه بدان بشتابی» (قیامت/۱۶)؛ و رسول خدا ص با زیستاد.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۶-۵۱۷؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۳۹۱-۳۹۲

فَرَأَتْ قَالَتْ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ صَالِحِ بْنِ خَالِدِ الْأَشْجَمِيِّ [قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ الرَّازِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ] إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَبْهَانَ بْنِ عَاصِمِ بْنِ زَيْدِ بْنِ ظَرِيفِ مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى الدَّامَغَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَلْمَةُ بْنُ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي مَرِيَمَ عَنْ يُونُسَ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَطِيَّةَ [عَنْ حَدِيثِ بَنِي الْيَمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ وَاللَّهِ جَالِسًا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَدْ نَزَلَ بِنَا غَدِيرِ خَمٍّ وَ قَدْ غَصَّ [غَاضُ] الْمَجْلِسُ بِالْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَيَّ قَدَمِيهِ فَقَالَ [وَ قَالَ] أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ فَقُلْتُ لِصَاحِبِي جَبْرِئِيلَ ع يَا خَلِيلِي إِنْ قُرَيْشًا قَالُوا لِي كَذَا وَ كَذَا فَأَتَى الْخَبَرَ مِنْ رَبِّي فَقَالَ وَاللَّهِ يَعِصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ثُمَّ نَادَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَقَامَهُ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى [بِكُمْ] مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ [وَ أَنْفُسِكُمْ] قَالُوا اللَّهُمَّ بَلِّغْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَأْوِيلُ هَذَا قَالَ [قَالَ] مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ [فَهَذَا عَلِيٌّ] مَوْلَاهُ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ عَرَضِ الْمَسْجِدِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَأْوِيلُ هَذَا حَدِيثُهُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ مُعَاوِيَةَ حَتَّى قَامَ يَتَمَطَّى وَ خَرَجَ مُغْضَبًا وَاضِعًا يَمِينَهُ عَلَيَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ وَ يَسَارَهُ عَلَيَّ الْمُغْبِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ ثُمَّ قَامَ يَمْشِي مُتَمَطِّيًا وَ هُوَ يَقُولُ لَا نُصَدِّقُ مُحَمَّدًا عَلَيَّ [فِي] مَقَالَتِهِ وَ لَا نَقْرُ لِعَلِيِّ بَوْلَايَتِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ [تَعَالَى] عَلَيَّ أَثَرَ كَلَامِهِ فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى وَ لَكِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى. ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى. ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى فَهَمَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَرُدَّهُ فَيَقْتُلَهُ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ فَسَكَتَ النَّبِيُّ [عَنْهُ].

توجه: این واقعه به طور مختصر و با سندی دیگر از حدیث در «المستترشد فی إمامة علی بن ابی طالب ع، ص ۵۸۶-۵۸۸»

و همچنین از ابودر غفاری، عمار یاسر و امام باقر ع و امام کاظم ع (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۷؛ مناقب آل ابی طالب ع، ج ۳، ص ۳)

۱. رَوَى الْبَزَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَرِثِ بْنِ بَرِيدٍ، عَنْ رُوحِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ حَدِيثِ بَنِي الْيَمَانِ، قَالَ: دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَى بَيْعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ، فَلَمَّا بَايَعَ النَّاسُ اتَّكَأَ رَجُلٌ قَدْ سَمَّاهُ عَلِيُّ الْمُغْبِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ ثُمَّ انْطَلَقَ يَتَمَطَّى وَ هُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا نَقْرُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَوْلَايَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيَّهُ (ص) «ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى»، فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ هُوَ يَرِيدُ الْبِرَاءَةَ مِنْهُ وَ تَسْمِيَتَهُ لِلنَّاسِ، وَ كَانَ لَهُ وَقْتُ لَمْ يَبْلُغْهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ.

۲. قَوْلُهُ فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى فَإِنَّهُ كَانَ سَبَبَ نَزْوِلِهَا - أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ص دَعَا إِلَى بَيْعَةِ عَلِيِّ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ فَلَمَّا بَلَّغَ النَّاسَ وَ أَخْبَرَهُمْ فِي عَلِيٍّ مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْبِرَ، رَجَعُوا النَّاسُ، فَأَتَكَ مُعَاوِيَةُ عَلِيَّ الْمُغْبِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ وَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ثُمَّ أَقْبَلَ يَتَمَطَّى نَحْوَ أَهْلِهِ - وَ يَقُولُ مَا نَقْرُ لِعَلِيِّ بِالْوَالِيَةِ [بِالْخِلَافَةِ] أَبَدًا - وَ لَا نُصَدِّقُ مُحَمَّدًا مَقَالَتِهِ فِيهِ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى - وَ لَكِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى - ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى عَبْدُ الْفَاسِقِ [وَ عِيْدُ الْفَاسِقِ] فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَنْبِرَ وَ هُوَ يَرِيدُ الْبِرَاءَةَ مِنْهُ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَمْ يُسَمِّهِ

۳. الْبَاقِرُ قَالَ: قَامَ ابْنُ هِنْدٍ وَ تَمَطَّى وَ خَرَجَ مُغْضَبًا وَاضِعًا يَمِينَهُ عَلَيَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ وَ يَسَارَهُ عَلَيَّ الْمُغْبِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ وَ هُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ لَا نُصَدِّقُ مُحَمَّدًا عَلَيَّ مَقَالَتِهِ وَ لَا نَقْرُ عَلِيًّا بَوْلَايَتِهِ فَنَزَلَ فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى الْآيَاتِ فَهَمَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَرُدَّهُ فَيَقْتُلَهُ فَقَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ فَسَكَتَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص.

ص ۳۹؛ تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، ج ۱، ص ۳۱۴) نیز روایت شده است؛ که روایت ابوذر از این واقعه ان شاء الله در بحث از شأن نزول آیه «فلا صدق و لا صلی» خواهد آمد. ۲

حدیث

۲) چنانکه قبلا اشاره شد با توجه به قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا»، یک آیه ممکن است معانی متعددی داشته باشد.

معنای دیگری در روایات در مورد این آیه مطرح شده که در ضمن حکایت زیر قابل مشاهده است:

امام صادق ع حکایتی طولانی نقل کرده‌اند از سفری که با پدرشان به حج داشتند و در آنجا برخوردی بین امام باقر ع و هشام بن عبدالملک رخ می‌دهد و بعدا هشام آن دو را به شام احضار می‌کند و مجلس تیراندازی‌ای بوده که به امام باقر اصرار می‌کند که شما هم در این مسابقه وارد شو. امام ع ابتدا کهولت سن را بهانه می‌کند اما به اصرار هشام تیر و کمان برمی‌دارد و تیر اول به وسط هدف می‌خورد و نه تیر بعدی هریک روی تیر قبلی می‌نشیند. اما ادامه ماجرا:

هشام گفت: من تا کنون چنین تیراندازی‌ای ندیده بودم و خیال هم نمی‌کردم که روی زمین کسی بتواند چنین تیراندازی کند. تیراندازی پسرت جعفر چطور است؟

پدرم فرمود: ما وارث همان کمال و تمامی هستیم که خداوند بر پیامبرش نازل کرد و فرمود: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.» (مائده/۳) و زمین هیچگاه خالی نمی‌ماند از کسی که اینها را کامل دارد در حالی که دیگران نسبت به او نقص دارند.

وقتی هشام این مطلب را از پدرم شنید چشم راستش را چپ کرد و صورتش قرمز شد (که این نشانه عصبانیتش بود) و چند دقیقه سرش را پایین انداخت و گفت: مگر ما و شما فرزندان عبدمناف [جد اعلای پیامبرص] نیستیم و نَسَب واحدی نداریم؟

۱. و عن أبي الحسن الماضي ع و عن الباقر ع أن ابن هند قام و تمطى و خرج مغضبا و قال و الله لا نصدق محمدا على مقالته و لا نقر لعلى بولايته فهم النبي ص بقتله فقال له جبرائيل ع لا تُحرِكْ به لسانك لِتُعْجَلَ به

۲. از ابن عباس و نیز ابن جبیر روایت دیگری در شأن نزول این آیه نقل شده که: پیامبر از شدت حرصی که نسبت به جمع‌آوری قرآن داشت قبل از اینکه آیه نازل شود زبانش را به حرکت درمی‌آورد و آیه نازل شد و او را از این کار بازداشت. (البته به نظر می‌رسد این برداشت شخصی خود آنها بوده است)

این مطلب در کتب اهل سنت مکرر آمده و برخی از بزرگان شیعه مانند صاحب مجمع البیان هم از آنها نقل کرده‌اند اما علامه طباطبایی آنها را چندان موجه نمی‌داند (و فیه أنه لا یلائم سیاق الآیات، تلك الملاءمة نظرا إلى ما فيها من النهی عن العجل و الأمر باتباع قرآنه تعالی بعد ما قرأ، و کذا قوله، «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» المیزان، ج ۱۰، ص ۱۱۰) و بعد از نقل مواردی که در کتاب الدر المنثور آمده (در تدبر ۱ آورده‌ایم) می‌گوید: أقول: و روی ما فی معنی صدر الحدیث فی المجمع، عن ابن جبیر و فی معناه غیر واحد من الروایات، و قد تقدم أن فی انطباق هذا المعنی على الآیات خفاء. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۶)

پدرم فرمود: بله، نَسَب ما یکی است اما خداوند جل جلاله از سرّ مخفی و علم خالص خویش بهره‌ای به ما داده که به هیچکس دیگری نداده است.

هشام گفت: مگر نه این است که خداوند [حضرت] محمد ص را از نَسَبِ عبدمناف به جانب همه مردم، سفید و سیاه برانگیخت؟ پس شما چگونه وارث چیزی شدید که دیگران ندارند؟ در حالی که رسول خدا ص به سوی همه مردم مبعوث شده بود؛ و این سخن خداوند است که «میراث آسمانها و زمین از آن خداست...» (تا آخر آیه را خواند). پس شما چگونه وارث این علم شدید در حالی که بعد از [حضرت] محمد ص پیامبری نیست و شما هم پیامبر نیستید؟

پدرم فرمود: از این کلام خداوند به پیامبرش که: «زبان را به آن به حرکت درنیاور برای اینکه بدان بشتابی.» (قیامت/۱۶) پس آنچه آشکارا بیان کرد برای همه مردم است؛ و آنچه زبانش را بدان حرکت نداد، خداوند متعال دستور داد که ما را، و نه غیر ما را، بدان اختصاص دهد. و به همین جهت بود که تنها با برادرش علی ع، و نه با اصحابش، نجوا می کرد، و خداوند در این زمینه آیه فرستاد که «و گوش شنوا آن را حفظ کند» (حاقه/۱۲) و خداوند در مقابل اصحابش به علی ع فرمود: از خداوند متعال خواستم که آن را گوش تو قرار دهد؛

و به همین جهت بود که حضرت علی ع در مسجد کوفه گفت: رسول خدا ص هزار باب از علم به من تعلیم داد که از هر بابی، هزار باب دیگر باز می شود؛ رسول خدا ص این را از آن علم مخفی ای که خداوند به وی اختصاص داده بود، به او داد، پس این به ما رسیده و ما، نه قوم مان، پشت سر هم آن را به ارث می بریم.

هشام گفت: همانا علی ع ادعای علم غیب می کرد در حالی که خداوند هیچکس را بر غیب خویش آگاه نکرده است (جن/۲۶). این را از کجا ادعا می کرد؟

فرمود: خداوند جل جلاله بر پیامبرش کتابی فرستاد که در آن آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود، بیان شده است، چنانکه فرمود: «و کتابی را بر تو نازل کردیم که در آن بیان هر چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان [= تسلیم شدگان] است» (نحل/۸۹) و فرمود: «هر چیزی را در امامی آشکار گرد آوردیم» (یس/۱۲) و فرمود: هیچ چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم» (انعام/۳۸) و فرمود: «هیچ امر غیبی ای در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتابی آشکار است» (نمل/۷۵)

و خداوند به پیامبرش وحی کرد که هیچ مطلبی از غیب و سرّ و علم مخفی خویش را نگذارد مگر اینکه آن را با علی ع نجوا کند؛ پس به او دستور داد که بعد از وی قرآن را گرد آورد و مسئولیت غسل و کفن و حنوط وی را بتهایی و بدون هیچکس دیگری برعهده گیرد و به اصحابش فرمود: بر همه اصحاب و خانواده ام حرام است که بر بدن برهنه من نگاه کنند غیر از برادرم علی ع، که او از من است و من از اویم؛ آنکه له اوست، له من است؛ و آنکه علیه اوست، علیه من است؛ و اوست که دین مرا ادا می کند و وعده هایم را اجرا می نماید. سپس به اصحابش فرمود: علی بن ابی طالب بر تاویل قرآن می جنگد همان طور که من بر تنزیل آن می جمگیدم؛ و نزد هیچکس تاویل قرآن به تمام و کمال نبود مگر علی ع؛ و به همین جهت بود که پیامبر ص به اصحابش فرمود: «قاضی ترین شما علی ع است» یعنی او در قضاوت بهتر از همه [دقیقا بر اساس کتاب خدا] حکم می کند؛ و عمر بن خطاب هم [بارها که مساله ای در خصوص قضاوت پیش می آمد] می گفت: «اگر علی ع نبود، عمر هلاک شده بود!» عمر شهادت می دهد و دیگری انکار می کند!؟

دلائل الإمامة (ابن جرير طبري) ١، ص ٢٣٥؛ نوادر المعجزات في مناقب الأئمة الهداء عليهم السلام (ابن جرير طبري)، ص ٢٧٧

و رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُعَاذِ الرُّضَوِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا لُوطُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْدِيُّ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ زَيْدِ الْوَأْقَدِيِّ،^٢ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ ع:

فَقَالَ لَهُ: مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا الرَّمِي قَطُّ مُذْ عَقَلْتُ، وَ مَا ظَنَنْتُ أَنْ فِي الْأَرْضِ أَحَدًا يَرْمِي مِثْلَ هَذَا الرَّمِي، أَيْنَ رَمَى جَعْفَرٌ مِنْ رَمِيكَ؟

فَقَالَ: إِنَّا نَحْنُ نَتَوَارَثُ الْكَمَالَ وَ التَّمَامَ اللَّذِينَ أَنْزَلَهُمَا اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي قَوْلِهِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» وَ الْأَرْضُ لَا تَخْلُو مِمَّنْ يَكْمُلُ هَذِهِ الْأُمُورَ الَّتِي يُفَصِّرُ عَنْهَا غَيْرُنَا.

١. این حدیث از قول وی در قرنهای بعدی در آثار علمای بعدی هم مکرر آمده است از جمله: الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان (ابن طووس)، ص ٦٨؛ الدر النظيم في مناقب الأئمة اللهايم (شامي)، ص ٦٠٥-٦٠٦؛ الوافي، ج ٣، ص ٧٧٤-٧٧٥؛ مدينة معجز الأئمة الإثني عشر (بهراني)، ج ٥، ص ٦٩؛ بحار الأنوار (مجلسي)، ج ٤٦، ص ٣٠٨

٢. عبارات ابتدا و انتهای حدیث را برای رعایت اختصار حذف کردم که بدین شرح است: دلائل الإمامة، ص ٢٣٣-٢٣٧
عَنْ عُمَارَةَ بْنِ زَيْدِ الْوَأْقَدِيِّ قَالَ: حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مِرْوَانَ سَنَةَ مِنَ السَّنِينَ، وَ كَانَ قَدْ حَجَّ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ وَ ابْنُهُ جَعْفَرُ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، فَقَالَ جَعْفَرُ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا، وَ أَكْرَمَنَا بِهِ، فَنَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ خَيْرُهُ مِنْ عِبَادِهِ، فَالسَّعِيدُ مَنْ أَتَبَعَنَا، وَ الشَّقِيُّ مَنْ عَادَانَا وَ خَالَفَنَا، وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ يَتَوَلَّانَا وَ هُوَ يُوَالِي أَعْدَاءَنَا وَ مِنَ يَلِيهِمْ مِنْ جُلَسَائِهِمْ وَ أَصْحَابِهِمْ، فَهُوَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَ رَبِّنَا وَ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ.
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَأَخْبَرَ مُسَيْلِمَةَ أَخَاهُ بِمَا سَمِعَ، فَلَمْ يَعْرِضْ لَنَا حَتَّى أَنْصَرَفَ إِلَى دِمَشْقَ، وَ أَنْصَرَفْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ، فَأَنْفَذَ بَرِيدًا إِلَى عَامِلِ الْمَدِينَةِ بِإِشْخَاصِ أَبِي وَ إِشْخَاصِي مَعَهُ، فَأُشْخِصْنَا، فَلَمَّا وَرَدْنَا دِمَشْقَ حَجَبْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ أَدْنَى لَنَا فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ، فَدَخَلْنَا وَ إِذَا هُوَ قَدْ قَعَدَ عَلَى سَرِيرِ الْمَلِكِ، وَ جُنْدُهُ وَ خَاصَّتُهُ وَ قُوفٌ عَلَى أَرْجُلِهِمْ سَمَاطِينَ مُتَسَلِّحِينَ، وَ قَدْ نَصَبَ الْبِرْجَاسَ حِذَاءَهُ، وَ أَشْيَاحَ قَوْمِهِ يَرْمُونَ.

فَلَمَّا دَخَلَ أَبِي وَ أَنَا خَلْفُهُ مَا زَالَ يَسْتَدْنِينَا مِنْهُ حَتَّى حَازَيْنَاهُ وَ جَلَسْنَا قَلِيلًا، فَقَالَ لِأَبِي: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، لَوْ رَمَيْتَ مَعَ أَشْيَاحِ قَوْمِكَ الْغَرَضَ. وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَهْتِكَ بِأَبِي ظَنًّا مِنْهُ أَنَّهُ يَقْصُرُ وَ يَخْطِئُ وَ لَا يُصِيبُ إِذَا رَمَى، فَيَسْتَنْفِي مِنْهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: إِنِّي قَدْ كَبُرْتُ عَنِ الرَّمِي، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعْفِيَنِي.

فَقَالَ: وَ حَقٌّ مِنْ أَعَزَّنَا بِدِينِهِ وَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) لَا أَعْفِيكَ. ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَيَّ شَيْخٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ أَنْ أَعْطَهُ قَوْسًا.
فَتَنَاوَلْتُ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ قَوْسَ الشَّيْخِ، ثُمَّ تَنَاوَلْتُ مِنْهُ سَهْمًا فَوَضَعَهُ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ ثُمَّ أَنْزَعْتُ رَمِي وَ وَسَطَ الْغَرَضِ فَنَصَبَهُ فِيهِ، ثُمَّ رَمَيْتُ فِيهِ الثَّانِيَةَ فَشَقَّ فَوْقَ سَهْمِهِ إِلَى نَصْلِهِ، ثُمَّ تَابَعَ الرَّمِي حَتَّى شَقَّ تِسْعَةَ أَسْهُمٍ بَعْضُهَا فِي جَوْفِ بَعْضٍ، وَ هِشَامُ يَضْطَرِبُ فِي مَجْلِسِهِ، فَلَمْ يَتِمَّاكَ أَنْ قَالَ: أَجَدْتُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ، وَ أَنْتَ أَرْمِي الْعَرَبَ وَ الْعَجَمَ، كَلَّا زَعَمْتُ أَنَّكَ قَدْ كَبُرْتَ عَنِ الرَّمِي. ثُمَّ أَدْرَكْتُهُ نَدَامَةً عَلَى مَا قَالَ.

وَ كَانَ هِشَامٌ لَا يُكْنَى أَحَدًا قَبْلَ أَبِي وَ لَا بَعْدَهُ فِي خِلَافَتِهِ، فَهَمَّ بِهِ وَ أَطْرَقَ إِطْرَاقَةً يَرْتِي فِيهِ رَأْيًا، وَ أَبِي وَاقِفٌ بِحِذَائِهِ مُوَاجِهًا لَهُ، وَ أَنَا وَرَاءَ أَبِي.
فَلَمَّا طَالَ وَ قُوفُنَا بَيْنَ يَدَيْهِ غَضِبَ أَبِي فَهَمَّ بِهِ، وَ كَانَ أَبِي إِذَا غَضِبَ نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ نَظْرَ غَضْبَانٍ يَتَبَيَّنُ لِلنَّاطِرِ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، فَلَمَّا نَظَرَ هِشَامٌ ذَلِكَ مِنْ أَبِي قَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، اصْغِدْ، فَصَعِدَ أَبِي إِلَيَّ سَرِيرِهِ وَ أَنَا أَتَبَعُهُ، فَلَمَّا دَنَا مِنْ هِشَامٍ قَامَ إِلَيْهِ فَاعْتَنَقَهُ وَ أَعَدَّهُ عَنْ يَمِينِهِ، ثُمَّ اعْتَنَقَنِي وَ أَعَدَدَنِي عَنْ يَمِينِ أَبِي، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ أَبِي بِوَجْهِهِ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، لَا تَزَالِ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ تَسُودُهَا قُرَيْشٌ مَا دَامَ فِيهِمْ مِثْلُكَ، وَ لِلَّهِ دَرْكٌ، مَنْ عَلِمَكَ هَذَا الرَّمِي؟ وَ فِي كَمْ تَعَلَّمْتَهُ؟
فَقَالَ لَهُ أَبِي: قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَتَعَاطُونَهُ، فَتَعَاطَيْتُهُ أَيَّامَ حَدَاتِي، ثُمَّ تَرَكْتُهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنِّي ذَلِكَ عَدْتُ إِلَيْهِ.

قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مِنْ أَبِي انْقَلَبَتْ عَيْنُهُ الْيُمْنَى فَاحْوَلَتْ وَاحْمَرَّ وَجْهُهُ، وَكَانَ ذَلِكَ عَلَامَةً غَضَبِهِ إِذَا غَضِبَ، ثُمَّ أَطْرَقَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ لِأَبِي: أَلَسْنَا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ نَسَبْنَا وَنَسَبَكُمْ وَاحِدًا؟

فَقَالَ أَبِي: نَحْنُ كَذَلِكَ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ (جَلَّ تَنَاؤُهُ) اخْتَصَّنَا مِنْ مَكُونِ سِرِّهِ وَ خَالَصَ عِلْمِهِ، بِمَا لَمْ يَخْتَصَّ أَحَدًا بِهِ غَيْرَنَا.

فَقَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ (جَلَّ تَنَاؤُهُ) بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) مِنْ شَجَرَةِ عَبْدِ مَنَافٍ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، أَبِيضَهَا وَ أَسْوَدَهَا وَ أَحْمَرَهَا، مِنْ أَيْنَ وَرَثْتُمْ مَا لَيْسَ لِغَيْرِكُمْ؟ وَ رَسُولُ اللَّهِ مَبْعُوثٌ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى): «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» إِلَى آخِرِ آيَاتِهِ، فَمَنْ أَيْنَ وَرَثْتُمْ هَذَا الْعِلْمَ وَ لَيْسَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ نَبِيٌّ وَ لَا أَنْتُمْ أَنْبِيَاءُ؟

فَقَالَ: مِنْ قَوْلِهِ (تَعَالَى) لِنَبِيِّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» فَالَّذِي أَبْدَاهُ فَهُوَ لِلنَّاسِ كَافَّةً، وَ الَّذِي لَمْ يُحْرِكْ بِهِ لِسَانَهُ، أَمَرَ اللَّهُ (تَعَالَى) أَنْ يَخْتَصَّنَا بِهِ مِنْ دُونِ غَيْرِنَا؛ فَلِذَلِكَ كَانَ يَنَاجِي أَخَاهُ عَلِيًّا مِنْ دُونِ أَصْحَابِهِ، وَ أَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا فِي قَوْلِهِ (تَعَالَى): «وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: سَأَلْتُ اللَّهَ (تَعَالَى) أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ يَا عَلِيُّ، فَلِذَلِكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بِالْكَوْفَةِ: عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ، خَصَّهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) مِنْ مَكُونِ عِلْمِهِ مَا خَصَّهُ اللَّهُ بِهِ، فَصَارَ إِلَيْنَا وَ تَوَارَثْنَا مِنْ دُونِ قَوْمِنَا.

فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: إِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَدْعَى عِلْمَ الْغَيْبِ، وَ اللَّهُ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا فَمِنْ أَيْنَ ادَّعَى ذَلِكَ؟

فَقَالَ أَبِي: إِنَّ اللَّهَ (جَلَّ ذِكْرُهُ) أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ كِتَابًا بَيَّنَّ فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فِي قَوْلِهِ: «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» وَ فِي قَوْلِهِ: «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» وَ فِي قَوْلِهِ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَ فِي قَوْلِهِ: «وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» وَ أَوْحَى اللَّهُ (تَعَالَى) إِلَى نَبِيِّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْ لَا يُبْقِيَ فِي غَيْبِهِ وَ سِرِّهِ وَ مَكُونِ عِلْمِهِ شَيْئًا إِلَّا يَنَاجِي بِهِ عَلِيًّا، فَآمَرَهُ أَنْ يُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ مِنْ بَعْدِهِ، وَ يَتَوَكَّلِيَ غُسْلَهُ وَ تَكْفِينَهُ وَ تَحْنِيطَهُ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ، وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: حَرَامٌ عَلَيَّ أَصْحَابِي وَ أَهْلِي أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى عَوْرَتِي غَيْرَ أَخِي عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، لَهُ مَا لِي وَ عَلَيْهِ مَا عَلَيَّ، وَ هُوَ قَاضِي دِينِي وَ مُنْجِزُ مَوْعِدِي. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يُقَاتِلُ عَلَيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَيَّ تَنْزِيلَهُ. وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ بِكَمَالِهِ وَ تَمَامِهِ إِلَّا عِنْدَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَ لِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: أَفْضَاكُمْ عَلَيَّ، أَيْ هُوَ قَاضِيكُمْ. وَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: لَوْ لَا عَلِيُّ لَهَلَكَ عُمَرُ. أَفَيْشَهُدُ لَهُ عُمَرُ وَ يَجْحَدُ غَيْرُهُ؟! ١!

فَاطْرَقَ هِشَامٌ طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ.

١. این حدیث هم که مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، ج ٨٩، ص ٣٨ نقل کرده در همین راستا قابل توجه است:

فِي خَبَرِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ الَّذِي مَضَى بِطَوْلِهِ فِي كِتَابِ الْغَيْبَةِ [= بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ١: رُوِيَ فِي بَعْضِ مَوْاقِفَاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ عَنِ أَبِي شُعَيْبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنِ عَمْرِو بْنِ الْفَرَاتِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفْضَلِ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ] أَنَّهُ قَالَ الصَّادِقُ ع يَا مُفْضَلُ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ فِي ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ اللَّهُ يَقُولُ «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» وَ قَالَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» وَ قَالَ «لَوْ لَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جَمَلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لَنَتَّبَتَ بِهِ فُؤَادُكَ» قَالَ الْمُفْضَلُ يَا مَوْلَايَ فَهَذَا تَنْزِيلُهُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ كَيْفَ ظَهَرَ الْوَحْيُ فِي ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً قَالَ نَعَمْ يَا مُفْضَلُ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ كَانَ لَا يُبْلَغُهُ إِلَّا فِي وَقْتِ اسْتِحْقَاقِ الْخُطَابِ وَ لَا يُؤَدِّيهِ إِلَّا فِي وَقْتِ أَمْرِ وَ نَهْيٍ فَهَيَّطَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَحْيِ فَبَلَّغَ مَا يُؤْمَرُ بِهِ وَ قَوْلُهُ «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» فَقَالَ الْمُفْضَلُ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْتُمْ وَ بَقْدَرْتَهُ قَدَرْتُمْ وَ بِحُكْمِهِ نَطَقْتُمْ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ.

فَقَالَ: خَلَّفْتُ أَهْلِي وَ عِيَالِي مُسْتَوْحِشِينَ لَخُرُوجِي.

فَقَالَ: قَدْ آمَنَ اللَّهُ وَحَشَّتَهُمْ بِرِجُوعِكَ إِلَيْهِمْ وَ لَا تُقِمُّ أَكْثَرَ مِنْ يَوْمِكَ. فَاعْتَنَقَهُ أَبِي وَ دَعَا لَهُ وَ وَدَّعَهُ، وَ فَعَلْتُ أَنَا كَفَعَلِ أَبِي، ثُمَّ نَهَضَ وَ نَهَضْتُ مَعَهُ.

تدبر ۱

۱) «لَا تُحَرِّكْ بِه لِسَانِكَ لِتَعْجَلَ بِه»

درباره مراد از این آیه (زبان را به آن به حرکت درنیاور برای اینکه بدان بشتابی)، دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است؛ که با توجه به «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا» هریک از این معانی (به شرطی که به خودی خود درست باشند و بر آیه قابل تطبیق باشند) می‌توانند مد نظر بوده باشند:

الف. این آیات از پیامبر ص می‌خواهد مطلبی را بنا به مصالحی فعلا با مردم در میان نگذارد، و در بیان آن عجله نکند. (حدیث ۱ [= شأن نزول])

ب. این آیه از پیامبر ص می‌خواهد مطلبی را به طور علنی با عموم مردم در میان نگذارد و در این زمینه شتاب نکند. (حدیث ۲)

ج. پیامبر بسیار نسبت به حفظ و رساندن کلمات وحی حساس و دلنگران بوده، که مبدا کلمات وحی را فراموش کند، لذا تا جمله را از فرشته وحی می‌شنیده بلافاصله و قبل از اینکه جملات تمام شوند، شروع به گفتن آنها می‌کرده، و خداوند در این زمینه به ایشان دل‌داری می‌دهد که عجله نکن، ما قرآن را حفظ می‌کنیم و نمی‌گذاریم فراموش کنی. (ابن عباس و سعید

۱. مقدمه‌ای برای تدبر در آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت

چنانکه عموم مفسران توضیح داده‌اند (مثلا المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۹) و روایات نیز موید این معنا هستند، به نظر می‌رسد که این آیات، ارتباط مستقیمی با آیات قبل و بعد ندارد و مانند جمله معترضه‌ای در میان بقیه آیات این سوره می‌باشد.

به لحاظ تاریخی، تردیدی نیست که جای اغلب آیات در هر سوره توسط خود پیامبر ص معین شده و هنگام یکسان‌سازی مصاحف در زمان عثمان هم همان ترتیب رعایت شده است؛ اما اینکه آیا این نکته در مورد تمامی آیات رعایت شده، یا در مورد اندکی از آیات، جای آنها در یک سوره بر اساس نظر خود صحابه انجام شده، بین مفسران اختلاف نظر است. ممکن است این آیات از این باب باشند، و البته برخی مفسران کوشیده‌اند وجهی برای قرار گرفتن این آیات در اینجا ارائه دهند؛ که در نکات تدبری، به برخی از این آراء اشاره خواهد شد.

۲. شاید کسی با توجه به حدیث ۲ که علم اینها را به اهل بیت واگذار کرده، اشکال کند که پس «شتاب نکردن» در اینجا چه معنی دارد. (زیرا شتاب کردن را غالبا در جایی می‌گویند که قرار است کار بعدا انجام شود در حالی که ظاهرا اینکه همه حقایق از دل قرآن کریم فهمیده شود، از ویژگی‌های اختصاصی اهل بیت ع است.)

شاید بتوان چنین پاسخ داد که این ویژگی اهل بیت، ویژگی‌ای نیست که از مردم برای همیشه منع شود؛ بلکه ان‌شاءالله در زمان ظهور همه اینها در اختیار همگان قرار خواهد گرفت؛ چنانکه در برخی روایات آمده که اگر علم ۲۸ حرف باشد تا زمان ظهور تنها دو حرف آن آشکار شده و بقیه آن بعد از ظهور آشکار خواهد شد.

بن جبير، به نقل از مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۶۰۰؛ و نیز قتاده و مجاهد، به نقل از الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۹) که ابن عباس در روایتی می‌گوید که خداوند به پیامبر خاطر جمعی داد که بعد از تو حضرت علی ع قرآن را جمع خواهد کرد و تو نگران از دست رفتن آیات نباش. (این روایت ان شاء الله در بحث از آیه بعد خواهد آمد.)

د. این آیه تا آیه ۱۹، مضمونش شبیه آیه «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ: در [خواندن] قرآن شتاب نکن پیش از آنکه وحی آن به اتمام رسد» (طه/۱۱۴) می‌باشد؛ و اینکه بناگاه در میان بحث‌های مربوط به قیامت آمده، مانند یک جمله معترضه است، که خداوند ادب بندگی را به پیامبر می‌آموزد که آنچه هنوز قرائت نشده را قرائت نکند. این مانند حالت هشدار به مخاطبی است که در حین سخن گفتن گوینده، مرتب سخن وی را قطع و جملات وی را کامل می‌کند؛ و به او می‌گویند که در کلام من عجله نکن و دقت کن تا خوب مطلب را متوجه شوی. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۹)

۵... ۳

(۲) «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»

در بیان مطالب، نباید عجله کرد. در روایات آمده که زبان عاقل، پشت سر قلبش است؛ و قلب عاقل، پشت سر زبانش است. (لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ نهج البلاغه، حکمت ۴۰)

۱. قال ابن عباس كان النبي ص إذا نزل عليه القرآن عجل بتحريك لسانه لحبه إياه و حرصه على أخذه و ضبطه مخافة أن ينساه فنهاه الله عن ذلك و في رواية سعيد بن جبیر عنه أنه ص كان يعاجل من التنزيل شدة و كان يشتد عليه حفظه فكان يحرك لسانه و شفثيه قبل فراغ جبريل من قراءة الوحي فقال سبحانه «لَا تُحَرِّكْ بِهِ» أي بالوحي أو بالقرآن لسانك يعني بالقراءة لتعجل به أي لتأخذه كما قال و لا تعجل بالقرآن من قبل أن يقضى إليك وحيه . ۲. أخرج الطيالسي و أحمد و عبد بن حميد و البخاري و مسلم و الترمذي و النسائي و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و ابن الأثير في المصاحف و الطبراني و ابن مردويه و أبو نعيم و البيهقي معا في الدلائل عن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يعالج من التنزيل شدة و كان يحرك به لسانه و شفثيه مخافة أن يتفلت منه يريد أن يحفظه فانزل الله لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ و قُرْآنَهُ قَالَ يَقُولُ ان عَلَيْنَا ان نَجْمَهُ فِي صَدْرِكَ ثُمَّ تَقْرُوهُ فَإِذَا قَرَأَهُ يَقُولُ إِذَا أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ فَاسْتَمِعْ لَهُ و أَنْصِتْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ بَيْنَهُ بِلِسَانِكَ و فِي لَفْظِ عَلَيْنَا ان نَقْرَاهُ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و سَلَّمَ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جَبْرِيلُ أَطْرَقَ و فِي لَفْظِ اسْتَمِعْ فَإِذَا ذَهَبَ قَرَأَ كَمَا وَعَدَهُ اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ

و أخرج ابن المنذر و ابن مردويه عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه و سلم إذا نزل عليه القرآن تعجل بقراءته ليحفظه فنزلت هذه الآية لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ و كان رسول الله صلى الله عليه و سلم لا يعلم ختم سورة حتى ينزل عليه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و أخرج ابن جرير و ابن مردويه عن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه و سلم لا يفتر عن القرآن مخافة أن ينساه فقال الله لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ ... إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ ان نَجْمَهُ لَكَ و قُرْآنَهُ ان تَقْرَاهُ فلا تنسى فَإِذَا قَرَأْتَهُ عَلَيْكَ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ يَقُولُ إِذَا يَتْلَى عَلَيْكَ فَاتَّبِعْ مَا فِيهِ.

و أخرج عبد بن حميد و ابن جرير و ابن المنذر عن مجاهد في قوله لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ قَالَ كَانَ يَسْتَذَكُرُ الْقُرْآنَ مَخَافَةَ النِّسْيَانِ فَقِيلَ لَهُ كَيْفِيَاكَ يَا

محمد

و أخرج عبد بن حميد و ابن المنذر عن قتادة لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ قَالَ كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و سَلَّمَ يَحْرِكُ لِسَانَهُ بِالْقُرْآنِ مَخَافَةَ النِّسْيَانِ

فَانزَلَ اللَّهُ مَا تَسْمَعُ

۳. شاید بتوان این آیه را مرتبط با آیات قبل و بعد هم در نظر گرفت بدین معنا که در آیات قبل فرمود که خداوند در آن روز انسان را بدانچه از

قبل و بعد فرستاده آگاه می‌سازد و این آیه به پیامبر ص بفرماید اما تو در بیان این مطالب که از آنها می‌دانی عجله نکن و فعلا منافقان را افشا مکن.

الف. رجوع به کلمات معصومین که مفسران اصلی قرآن کریم هستند نشان می‌دهد که هر آیه‌ای اگرچه در سیاق آیات قبل و بعد، یک معنایی دارد، اما می‌تواند مستقلاً هم معنایی داشته باشد؛ و وجود آن معنای مبتنی بر سیاق، منافاتی با وجود معنایی دیگر که مستقلاً از آیه برداشت شود، ندارد.

ب. به ما توصیه شده است که در خواندن قرآن خودتان را مخاطب آیات بدانید.

۱۳۹۶/۱/۱۶

سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۷ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ

ترجمه

که برعهده ماست جمع کردن آن و خواندنش؛

۱. در قرائت «ابن مسعود» این آیه و آیات بعد به صورت «إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَهُ وَقَرَأَ بِهِ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعُوا قِرَاءَتَهُ» قرائت شده است. این قرائت ابن مسعود را هم ابن شهر آشوب و هم ابن شاذان قمی روایت کرده‌اند:

توضیح مطلب به نقل از مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۴۱ چنین است:

ذَكَرَ الشَّيْخُ الرَّازِيُّ فِي نُزُولِ الْقُرْآنِ وَأَبُو يُوسُفَ يَعْقُوبُ فِي تَفْسِيرِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ كَمَا أَنَّ النَّبِيَّ يُحْرَكُ شَفْتَيْهِ عِنْدَ الْوَحْيِ لِيَحْفَظَهُ وَقِيلَ لَهُ لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ يَعْنِي بِالْقُرْآنِ لِتَعْجَلُ بِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْرَغَ بِهِ مِنْ قِرَاءَتِهِ عَلَيْكَ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ قَالَ ضَمَّنَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَنْ يَجْمَعَ الْقُرْآنَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَمَعَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي قَلْبِ عَلِيٍّ وَجَمَعَهُ عَلِيٌّ بَعْدَ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ بِسِتَّةِ أَشْهُرٍ. وَفِي أَخْبَارِ أَبِي رَافِعٍ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ خُذْهُ إِلَيْكَ فَجَمَعَهُ عَلِيٌّ فِي ثَوْبٍ فَمَضَى إِلَيْهِ مَنْزِلَهُ فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ عَ جَلَسَ عَلِيٌّ فَالَفَهُ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ وَكَانَ بِهِ عَالِمًا.

و حَدَّثَنِي أَبُو الْعَلَاءِ الْعَطَّارُ وَالْمَوْفِقُ خَطِيبُ خُوَارِزْمٍ فِي كِتَابَيْهِمَا بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاحٍ أَنَّ النَّبِيَّ أَمَرَ عَلِيًّا بِتَأْلِيفِ الْقُرْآنِ فَالَفَهُ وَكَتَبَهُ جَبَلَةُ بْنُ سَحْبَمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: لَوْ تَنَبَّتَ لِي الْوَسَادَةُ وَعُرِفَ لِي حَقِّي لَأَخْرَجْتُ لَهُمْ مَصْحَفًا كَتَبْتُهُ وَأَمَلَاهُ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ. وَرَوَيْتُمْ أَيْضًا - أَنَّهُ إِنَّمَا أَبْطَأَ عَلِيٌّ عَ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ لِتَأْلِيفِ الْقُرْآنِ.

أَبُو نَعِيمٍ فِي الْحَلَبِيِّ وَالْخَطِيبُ فِي الْأَرْبَعِينَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ السُّدِّيِّ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ عَ قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ أَقْسَمْتُ لَوْ حَلَفْتُ أَنْ لَا أُضَعَ رِدَائِي عَنْ ظَهْرِي حَتَّى أَجْمَعَ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ فَمَا وَضَعْتُ رِدَائِي حَتَّى جَمَعْتُ الْقُرْآنَ.

و فِي أَخْبَارِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَ أَنَّهُ آلَى أَنْ لَا يُضَعَ رِدَائِهِ عَلَيَّ عَاتِقَهُ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى يُؤَلَّفَ الْقُرْآنَ وَيَجْمَعَهُ فَانْقَطَعَ عَنْهُمْ مَدَّةٌ إِلَى أَنْ جَمَعَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِمْ بِهِ فِي إِزَارٍ يَحْمِلُهُ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ فِي الْمَسْجِدِ - فَانْكُرُوا مَصِيرَهُ بَعْدَ انْقِطَاعِ مَعَ الْبَيْتِ «۲» (الْأَلْبَلِيَّةُ) فَقَالُوا الْأَمْرُ مَا جَاءَ بِهِ أَبُو الْحَسَنِ فَلَمَّا تَوَسَّطَهُمْ وَضَعَ الْكِتَابَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَهَذَا الْكِتَابُ وَأَنَا الْعَتْرَةُ فَقَامَ إِلَيْهِ الثَّانِي فَقَالَ لَهُ إِنْ يَكُنْ عِنْدَكَ قُرْآنٌ فَعِنْدَنَا مِنْهُ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَمَا فَحَمَلَ عَ الْكِتَابَ وَعَادَ بِهِ بَعْدَ أَنْ أَلَزَمَهُمُ الْحُجَّةَ.

و فِي خَبَرِ طَوِيلٍ عَنِ الصَّادِقِ عَ أَنَّهُ حَمَلَهُ وَوَلَّى رَاجِعًا نَحْوَ حَجْرَتِهِ وَهُوَ يَقُولُ - فَنَبِّدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَيَسَّسَ مَا يَشْتَرُونَ وَهَذَا قُرْآنُ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ عَلِيًّا جَمَعَهُ وَقَرَأَ بِهِ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعُوا قِرَاءَتَهُ.

روایت ابن شاذان در الروضة فی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، ص ۲۳۱ چنین است:

«قرآن» از ماده «قرء» است که اگرچه این کلمه در معنای «خواندن» متداول شده است، اما اصل آن هم در معنای «جمع کردن» بوده است و در این زمینه در جلسه ۳۵۰ توضیح داده شد. <http://yekave.ir/al-alaq-96-1>

شان نزول

از ابن عباس درباره آیه «زیانت را به آن به حرکت درنیاور» (قیامت/۱۶) نقل شده است که پیامبر هنگام وحی لبهائش را حرکت می داد تا آن را حفظ کند و به او گفته شد: «زیانت را به آن» یعنی به قرآن «به حرکت درنیاور برای اینکه بدان بشتابی» یعنی قبل از اینکه قرائتش بر تو تمام شود «چرا که برعهده ماست جمع کردن آن و خواندنش»

و خداوند برای حضرت محمد ص ضمانت کرد که علی بن ابی طالب بعد از رسول خدا قرآن را جمع کند ابن عباس گفت: و خداوند قرآن را در قلب علی ع جمع کرد و حضرت علی ع بعد از رسول خدا ص در مدت شش ماه آن را جمع کرد.

(توجه: البته در روایاتی که شیعه نقل کرده اند مدت این جمع کردن را سه روز و یا یک هفته گفته اند که در ادامه برخی از این روایات خواهد آمد)

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۴۰

ذَكَرَ الشَّيْرَازِيُّ فِي نَزُولِ الْقُرْآنِ وَ أَبُو يُوسُفَ يَعْقُوبُ فِي تَفْسِيرِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ» كَانَ النَّبِيُّ يُحَرِّكُ شَفْتَيْهِ عِنْدَ الْوَحْيِ لِيَحْفَظَهُ وَ قِيلَ لَهُ «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ» يَعْنِي بِالْقُرْآنِ «لَتَعْجَلَ بِهِ» مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْرَغَ بِهِ مِنْ قِرَاءَتِهِ عَلَيْكَ «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قِرَاءَتَهُ» قَالَ ضَمِنَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَنْ يَجْمَعَ الْقُرْآنَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَمَعَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي قَلْبِ عَلِيٍّ وَ جَمَعَهُ عَلِيٌّ بَعْدَ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ بِسِتَّةِ أَشْهُرٍ ۱

حدیث

۲) در روایتی از امام باقر ع در ضمن تفسیر آیه «بگو از شما اجری نمی خواهم مگر دوستی با نزدیکانم» آمده است: سپس جبرئیل به نزد او آمد و گفت: [خداوند می فرماید] محمد! تو نوبت [یا: نبوت] خود را به انجام رساندی و زمانت به سر آمده؛ پس اسم اکبر [= اسم اعظم] و میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی ع قرار بده و من زمین را رها نمی کنم مگر اینکه در آن عالمی باشد که طاعت من به او شناخته شود و ولایت من با [تبعیت از] او معلوم گردد و حجتی باشد در زمان هایی که پیامبری نبوده است؛

وَ بِالْإِسْنَادِ - يَرْفَعُهُ - إِلَى الثَّقَاتِ، الَّذِينَ كَتَبُوا الْأَخْبَارَ: أَنَّهُمْ أَوْضَحُوا بِأَنَّ لَهُمْ مِنْ أَسْمَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَهُ ثَلَاثُمِائَةِ اسْمٍ فِي الْقُرْآنِ، مَا رَوَاهُ بِالْإِسْنَادِ الصَّحِيحِ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ». وَ قَوْلُهُ: «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا». وَ قَوْلُهُ: «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ». وَ قَوْلُهُ: «إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَهُ وَ قَرَأَ بِهِ» وَ ...

۱. در باورقی قبل روایات دیگری از اهل سنت در همین زمینه بیان شد که ابن شهر آشوب در کتاب خود روایت کرده بود.

پس اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را به او وصیت کرد و به او هزار باب وصیت نمود که از هر بابی هزار باب باز می‌شود و از هر کلمه‌ای هزار کلمه؛

و روز دوشنبه بود که مریضی ایشان شدت گرفت و به حضرت علی ع فرمود: علی! [بعد از شهادت من] سه روز بیرون نرو تا کتاب خدا را کاملاً گردآوری تا شیطان در آن چیزی نیفزاید و از آن چیزی کم نکند؛ که تو در نقطه مقابل وضعیت جانشین سلیمان هستی؛

پس حضرت علی ع ردا را بر دوش گذاشت تا اینکه قرآن را جمع کرد و شیطان نتوانست چیزی بر آن بیافزاید یا چیزی از آن بکاهد.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۹۸-۳۹۹

فَرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ بُرْجِ الْحَنَاطُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»:
ثُمَّ إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَاتَاهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نَوْبَكَ [نُبُوتَكَ] وَأَسْلَبْتَكَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ عِلْمِ النَّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيٍّ وَإِنِّي لَا أَتْرُكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ بِهٖ طَاعَتِي وَيَعْرِفُ بِهٖ وَكَلِيَّتِي وَيَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ وُلِدَ فِيهَا يَتَرَبَّصُ النَّبِيُّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْأَخْرَفِ فَأَوْصِي إِلَيْهِ بِالْأَسْمِ الْأَكْبَرِ وَهُوَ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَآثَارُ عِلْمِ النَّبُوَّةِ وَأَوْصِي إِلَيْهِ بِالْأَسْمِ الْأَكْبَرِ بِأَنَّ بَابَ الْفَتْحِ لِكُلِّ بَابٍ أَلْفٌ بَابٌ وَكُلُّ كَلِمَةٍ أَلْفٌ كَلِمَةٌ وَمَرَضَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَقَالَ يَا عَلِيُّ لَا تَخْرُجْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى تُؤَلِّفَ [يُؤَلِّفَ] كِتَابَ اللَّهِ كَى لَا يَزِيدَ فِيهِ الشَّيْطَانُ شَيْئًا وَلَا يَنْقُصَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنَّكَ فِي ضِدِّ سَنَةِ وَصِيِّ سَلِيمَانَ ع فَلَمْ يَضَعْ عَلِيٌّ رِدَاءَهُ عَلَى ظَهْرِهِ حَتَّى جَمَعَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ الشَّيْطَانُ شَيْئًا وَكَمْ يَنْقُصُ مِنْهُ شَيْئًا. ۱

مساله جمع آوری قرآن بعد از رحلت پیامبر ص توسط امیرالمومنین ع از مسائل متواتر در شیعه و سنی است. این هم روایتی از اهل سنت در این باب:

۱. از امام صادق ع روایت شده است که رسول خدا ص به حضرت علی ع فرمود:

علی! قرآن آن سوی بستر من در کاغذها و پارچه‌ها و صفحاتی است. آنها را بردار و جمع کن و آن را شایع نکنید آن گونه که یهود تورات را ضایع کرد. پس حضرت علی ع رفت و همه آنها را در پارچه زردی جمع کرد و در خانه‌اش برد و فرمود: ردا بر دوش نمی‌اندازم تا زمانی که آن را جمع کنم؛ تا جایی که شخصی سراغش می‌آمد بدون ردا به نزد او بیرون می‌آمد تا اینکه آن را جمع کرد؛ و رسول خدا ص فرمود: اگر مردم قرآن را آن گونه که خداوند نازل کرده بود، می‌خواندند حتی دو نفر هم در آن اختلاف نمی‌کردند.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۵۱

وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِعَلِيٍّ: يَا عَلِيُّ الْقُرْآنُ خَلْفَ فِرَاشِي فِي الصُّحُفِ - وَالْحَرِيرِ وَالْقَرَّاطِيسِ فَخُذُوهُ وَاجْمَعُوهُ - وَلَا تَضِعُوهُ كَمَا ضَاعَتِ الْيَهُودُ التَّوْرَةَ فَانْطَلَقَ عَلِيُّ ع فَجَمَعَهُ فِي ثَوْبٍ أَصْفَرٍ - ثُمَّ خَتَمَ عَلَيْهِ فِي بَيْتِهِ وَقَالَ: لَا أَرْتَدِي حَتَّى أَجْمَعَهُ - فَإِنَّهُ كَانَ الرَّجُلُ لِيَأْتِيَهُ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ بَغِيرِ رِدَاءٍ حَتَّى جَمَعَهُ، قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ.

عکرمه می‌گوید: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، حضرت علی ع از بیعت سرپیچی کرد و در خانه‌اش ماند. عمر او را دید و گفت: آیا از بیعت با ابوبکر سرپیچی می‌کنی؟

فرمود: من زمانی که رسول خدا ص از دنیا رفت سوگند یاد کردم که ردایی بر دوش نیندازم مگر برای نمازهای واجب تا اینکه قرآن را جمع کنم چرا که می‌ترسم که مبدا قرآن مورد نزاع واقع شود.

مصنف عبدالرزاق صنعانی، ج ۵، ص ۴۵۰

عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: لَمَّا بُوِيعَ لِأَبِي بَكْرٍ تَخَلَّفَ عَلِيٌّ فِي بَيْتِهِ فَلَقِيَهُ عُمَرُ فَقَالَ: تَخَلَّفْتَ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ؟ فَقَالَ: «إِنِّي آَلَيْتُ بِيَمِينٍ حِينَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آلِهِ وَ] سَلَّمَ، أَلَّا أُرْتَدِيَ بِرِدَاءٍ إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَتَفَلَّتَ الْقُرْآنُ»^۱

۳) از امام باقر ع روایت شده است:

هیچ یک از مردم ادعا نکرده که قرآن را بتمامه جمع کرده باشد مگر اینکه دروغگو است؛ و آن را آن گونه که خداوند نازل کرده بود کسی جمع و حفظ نکرد مگر علی بن ابی طالب ع و امامان پس از ایشان.

الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۹۳

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنْ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أَنْزَلَ إِلَّا كَذَابٌ وَ مَا جَمَعَهُ وَ حَفِظَهُ كَمَا نَزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ ع.^۲

۴) از امام باقر ع روایت شده است: هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که قرآن بتمامه، ظاهر و باطنش، نزد اوست مگر جانشینان [واقعی پیامبر ص].

۱. این روایت را حاکم حسکانی نیز در کتابش آورده است به علاوه روایاتی دیگر از جمله:

أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الطَّبْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْمُقْرِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْمُقْرِي قَالَ: حَدَّثَنَا حُرَيْثٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ، عَنْ الْحَكَمِ بْنِ ظَهْرٍ، عَنِ السُّدِّيِّ: عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ رَأَى مِنَ النَّاسِ طَيْرَةً عِنْدَ وِفَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَقْسَمَ أَنْ لَا يَضَعَ عَلَى ظَهْرِهِ رِدَاءً حَتَّى يَجْمَعَ الْقُرْآنَ، فَجَلَسَ فِي بَيْتِهِ حَتَّى جَمَعَ الْقُرْآنَ، فَهُوَ أَوَّلُ مُصْحَفٍ جُمِعَ فِيهِ الْقُرْآنُ، جَمَعَهُ مِنْ قَلْبِهِ، وَ كَانَ عِنْدَ آلِ جَعْفَرٍ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۳۶)

قُرِّيَ عَلَيَّ الْحَاكِمُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَنَةَ أَرْبَعِمِائَةٍ وَأَنَا أُصْغِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْمُعْقَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ ظَهْرٍ، عَنِ السُّدِّيِّ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ: عَنْ يَمَانَ قَالَ: لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ص أَقْسَمَ عَلِيٌّ أَوْ حَلَفَ - أَنْ لَا يَضَعَ رِدَاءَهُ عَلَى ظَهْرِهِ - حَتَّى يَجْمَعَ الْقُرْآنَ بَيْنَ اللُّوْحَيْنِ، فَلَمْ يَضَعْ رِدَاءَهُ عَلَى ظَهْرِهِ حَتَّى جَمَعَ الْقُرْآنَ (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۳۷)

۲. همچنین در همین معنا به روایات زیر هم می‌شود استناد کرد:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَشِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ التُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ مَا أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَمَعَ الْقُرْآنَ إِلَّا وَصِيُّ مُحَمَّدٍ ص (تفسير القمي، ج ۲، ص ۴۵۱)

٢- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْمُنْخَلِ عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ:

مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدْعِيَ أَنْ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ.١

تدبر

(١) «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ...»

پیامبر وظیفه رساندن وحی به مردم را دارد، با این حال، خداوند خودش مسئولیت جمع آوری آن را برعهده می‌گیرد.

ثمره اخلاقی - اجتماعی

حتی در حوزه وظایفی که برعهده ماست، معلوم نیست که هر کاری را ما خودمان بتوانیم انجام دهیم؛ خیلی از کارها را خدا خودش برعهده می‌گیرد.

(٢) «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ...»

خدا کارش را توسط برخی انسانهای برگزیده انجام می‌دهد.

مسئولیت کاری را از پیامبر می‌گیرد و همان را توسط حضرت علی ع انجام می‌دهد.

١. در بصائر الدرجات، ج ١، ص ١٩٣-١٩٤ بایستی است با عنوان «باب فی الأئمة أن عندهم بجميع القرآن الذي أنزل على رسول الله ص» که در آنجا

غیر از دو روایت فوق که در متن گذشت، روایات متعدد دیگری در همین مضمون آمده است که برخی از آنها تقدیم می‌شود:

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ هَاشِمِ بْنِ سَالِمِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ [سَلَمَةَ] قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَآنَا أَسْمَعُ حُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَيَّ مَا يَقْرؤها النَّاسُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَهْ مَهْ كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ أَقْرَأَ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ فَإِذَا قَامَ فَقَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيَّ حِدَّهُ وَآخَرَ الْمُصْحَفِ الَّذِي كَتَبَهُ عَلَيَّ ع وَقَالَ أَخْرَجَهُ عَلَيَّ ع إِلَى النَّاسِ حَيْثُ فَرَعَّ مِنْهُ وَكَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ قَدْ جَمَعْتُهُ بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ قَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا إِنَّمَا كَانَ عَلَيَّ أَنْ أَخْبِرَكُمْ بِهِ حِينَ جَمَعْتُهُ لِنَقْرءُوه.

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ يَقُولُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ.

5- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَا أَجِدُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ إِلَّا الْأَوْصِيَاءِ.

6- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ مِرْزَمٍ وَ مُوسَى بْنِ بَكِيرٍ قَالَا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يَبْعَثُ فِيْنَا مَنْ يَعْلَمُ كِتَابَهُ مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ.

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنِ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي فِيهِ خَيْرُ السَّمَاءِ وَ خَيْرُ الْأَرْضِ وَ خَيْرٌ مَا يَكُونُ وَ خَيْرٌ مَا هُوَ كَائِنٌ قَالَ اللَّهُ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ.

(جمع‌آوری کامل قرآن تنها توسط امیرالمومنین ع انجام شد (حدیث ۱) و اهل بیت هستند که تمام قرآن را (تمامی ظاهر و باطن آن را) در سینه دارند. (احادیث ۳ و ۴)

۳) «إِنَّ عَلَيْنَا ... قُرْآنَهُ»

پیامبر با نزول دفعی قرآن در شب قدر (قدر ۱) بر تمام محتوای قرآن آگاهی داشت؛ اما خداوند فرمود «خواندش هم تنها برعهده ماست» یعنی تا ما خواندنش را تمام نکرده‌ایم تو سخن مگو.

پس،

الفاظ قرآن هم توسط خود خداوند تعیین شده است.

نکته تخصصی فلسفه دین

امروزه برخی، به تأسی از الهیات مسیحی، می‌کوشند وحی را یک «تجربه دینی» که توسط پیامبر ص انجام شده، معرفی کنند که تبدیل آن به الفاظ توسط خود ایشان و تحت فرهنگ زمانه رخ داده است؛ و در نتیجه، جهانشمول بودن و ابدی آن را زیر سوال می‌برند.

این تلقی از وحی، مبتنی بر تلقی مسیحیت کنونی است که از نظر آنها، مسیح، نه پیامبر، بلکه خود خداست که در زمین ظاهر شده، و لذا، وحی، نه کلماتی که خدا بر پیامبرش فرو فرستاده، بلکه حضور خود مسیح و مواجهه افراد (حواریون) با مسیح (خدا!) در یک مقطع زمانی خاص است که گزارش این حضور توسط حواریون به لفظ درآمده است؛ چنانکه مسیحیان امروزی، با یک انجیل سر و کار ندارند، بلکه «انجیل»های کتاب مقدس، متعدد و به نام حواریونی که آن انجیل را گزارش کرده‌اند، می‌باشد.

این تلقی، صرف نظر از اشکالات درونی خودش، به هیچ عنوان با وحی قرآنی سازگار نیست؛ خصوصاً که خود قرآن کریم، بر اینکه خواندن و الفاظ این وحی برعهده خود خداوند می‌باشد، اصرار دارد.

شبهه

بحث از حقیقت وحی، بحثی برون‌دینی است و نمی‌توان با استناد به آیات قرآن، آن را تبیین کرد.

پاسخ

اولاً به چه دلیل، این بحث لزوماً برون‌دینی است؟ بحث اتفاقاً درباره وضعیتی است که ما هیچ تجربه‌ای از آن نداریم، و اتفاقاً در اینجا بیش و پیش از هر چیزی باید به خود کسی که آن تجربه را آورده مراجعه کنیم.

ثانیاً حتی اگر بخواهیم تحلیل برون‌دینی ارائه دهیم، باید واقعیت‌های مورد تحلیل را جدی بگیریم؛ به لحاظ روش‌شناسی، موجه نیست که وضعیت وحی در دینی را که هیچ اهمیتی برای لفظ قائل نیست و بر مدار محوریت «یک شخص» می‌گردد (مسیحیت تحریف شده کنونی) بر وحی در دینی منطبق سازیم که بشدت بر اینکه این لفظ از جانب خداوند است اصرار دارد و از شخص نبی می‌خواهد که او هم در برابر این وحی تابع باشد. درواقع، اقتضای مواجهه موجه با پدیده وحی در یک دین،

آن است که در تحلیل خود، صرفاً بر اساس حدس‌ها و بافته‌های ذهنی خود تحلیل نکنیم بلکه بر اساس واقعیت‌هایی که در آن دین گزارش شده، تحلیلی از آن واقعیت محل بحث ارائه دهیم.

در اسلام:

نه تنها از همان اولین آیه‌ای که نازل شده، اصرار بوده که پیامبر چیزی را می‌خواند که فرشته وحی برای او آورده (که تفاوت خواندن با شهود و مکاشفه بر همگان واضح است) (علق/۱، جلسه ۳۵۰)، بلکه از ابتدا بین حدیث قدسی (مکاشفه‌ای که حاصل مواجهه معصوم با خدا بوده) و الفاظ قرآن تفاوت می‌گذاشتند، به علاوه که قرآن کریم تنها متن آسمانی‌ای است که خود متن معجزه معرفی شده و در مورد خود متن تحدی شده است. هر تحلیلی از وحی، باید بتواند این تفاوت‌ها را تبیین کند؛ نه اینکه به بهانه برون‌دینی بودن، آنها را نادیده بگیرد.

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾

جمع‌آوری قرآن کار ساده‌ای نبوده که هر بشری بتواند عهده‌دارش شود؛ خود خداوند مسئولیت آن را برعهده گرفته است؛ و این کار را از طریق افرادی معصوم انجام داده است. (نگاه کنید به حدیث ۲ و ۳)

بحث تخصصی تاریخی

طبق روایات متواتر شیعه و سنی، حضرت علی ع بعد از شهادت پیامبر اکرم ص و اعراض مردم از ایشان، در خانه نشست و تا کار جمع‌آوری قرآن تمام نشد، ردا بر دوش نهاد. (شأن نزول و حدیث ۲). سپس ایشان آن قرآن را به مسجد آوردند اما کسانی که خلافت را به دست گرفته بودند، آن قرآن را قبول نکردند؛ و حضرت ع آن را به منزل برگرداند و فرمود: دیگر تا ظهور قائم ما (عج) کسی آن را نخواهد دید؛ و ائمه اطهار ع همواره تاکید داشته‌اند که آن قرآن نزد ایشان موجود است. بعداً یکبار زمان ابوبکر و یکبار دیگر زمان عثمان، به دستور خلیفه، زید بن ثابت به همراه عده‌ای از صحابه کار جمع‌آوری و یکسان‌سازی مصاحف (و کنار گذاشتن برخی از قرائت‌های برخی آیات) را برعهده گرفتند (۱)؛ چنانکه علمای اهل سنت نیز در طول تاریخ همواره اذعان داشته‌اند که تمامی «سبعه احرف»ی که قرآن بر آن اساس نازل شد، در مصحفی که عثمان یکسان‌سازی کرد، وجود ندارد. (۲)

بر طبق احادیث مختلف، آن قرآنی که حضرت علی ع گردآوری کرد، نه تنها واجد تمام قرائت‌های بود که پیامبر اکرم ص توسط فرشته وحی بر مردم قرائت کرده بود، و فقراتی از آن در مصحف برخی دیگر از صحابه (مانند ابن مسعود، ابی بن کعب، و ...) نیز ثبت شده بود که در مصحف عثمانی نادیده گرفته شد (نقل‌هایی از این قرائت‌ها که در مصحف عثمانی وجود ندارد، به وفور در کتب روایی شیعه و سنی آمده است)، بلکه حاوی شأن نزول آیات، تفسیر ظاهر و باطن آنها و ... بوده است؛ چنانکه ائمه اطهار در روایات متعددی تاکید کرده‌اند ما با مراجعه به قرآن به همه حقایق عالم علم داریم و هرچه می‌خواهید از ما بپرسید تا با قرآن به شما پاسخ گوئیم؛ و این را ناشی از علم خاصی به قرآن می‌دانند که در اختیار دیگران قرار نگرفته است.

پی‌نوشت:

(۱) برخی مانند طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن) معتقدند که فقط یک حرف از آن سبعة احرف در مصحف عثمانی آمده؛ و برخی مانند ابن جزری (النشر فی القرائات العشر) بر این باورند که در نگارش آن مصحف، با نگذاشتن نقطه و اعراب و اقداماتی دیگر، کاری شد که برخی از آن سبعة احرف حفظ شود. و لازم به ذکر است که قرائات سبعة‌ای که امروزه مشهور است، از قرن چهارم مشهور شده و ربطی به نزول قرآن بر «سبعة احرف» ندارد.

(۲) کنار گذاشتن برخی از قرائات یک آیه، بدان معنا نیست که اندک تحریفی (کم و زیاد کردن بشری‌ای) در متن قرآن کنونی رخ داده باشد؛ و خود ائمه علیه‌السلام تاکید کرده‌اند اگر کسی بخواهد هدایت شود، با همین قرآنی که در دست ماست، می‌تواند مسیر هدایت را بیابد.

(۵) «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ»

شاید بتوان این آیات را مرتبط با آیات قبل و بعد (که درباره قیامت است) نیز در نظر گرفت بدین معنا که در آیات قبل فرمود که خداوند در آن روز انسان را بدانچه از قبل و بعد فرستاده آگاه می‌سازد؛ و در آیه قبل به پیامبر ص بفرماید اما تو در بیان این مطالب که از آنها می‌دانی عجله نکن و فعلا منافقان را افشا مکن. (جلسه قبل، حدیث ۱)؛ و آنگاه معنای این آیه می‌شود «البته، بر ماست گرد آوردن اوراق نامه اعمال، و بر ماست خواندن آن» (حججه التفاسیر، ج ۷، ص ۱۳۲)

۱۳۹۶/۱/۱۷

۳۷۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۸ فَاِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

ترجمه

پس چون آن را خواندیم، آنگاه خواندش را دنبال کن.

حدیث

(۱) خطبه‌ای از امیرالمومنین ع روایت شده است که در فرازی از آن، درباره قرآن کریم می‌فرماید: ... و خداوند - جل و جبهه - فرمود: «لکن خداوند شهادت می‌دهد بدانچه بر تو نازل کرده است، آن را به علمش نازل کرد؛ و فرشتگان شهادت می‌دهند؛ و شاهد بودن خداوند کافی است» (نساء/۱۶۶) پس قرآن را نوری قرار داد که بدانچه استوارتر است هدایت می‌کند؛ و فرمود: «پس چون آن را خواندیم، آنگاه خواندش را دنبال کن.» (قیامت/۱۸) و فرمود: «پیروی کنید از آنچه از جانب پروردگارتان نازل شده است و از غیر آن از ولی دیگری پیروی نکنید؛ اندکند کسانی که متذکر می‌شوند» (اعراف/۳) و فرمود: «پس استقامت کن آن گونه که به تو دستور داده شده؛ و نیز کسانی که همراهت‌اند؛ و طغیان نکنید که او بدانچه می‌کنید بیناست» (هود/۱۱۲) پس در پیروی از آنچه از جانب خداوند به نزد شما آمده، رستگاری عظیم است؛ و در ترک آن خطایی آشکار؛ که فرمود: «پس اگر از جانب من هدایتی به شما رسید، پس هر که از هدایتم پیروی کند نه گمراه شود و نه شقاوتمند» (طه/۱۲۳) پس در پیروی آن، هر خیری را که در دنیا و آخرت امید می‌رود، قرار داد ...

عن مسعده بن صدقه عن ابي عبد الله ع عن ابيه عن جده ع قال خطبنا امير المؤمنين ع خطبه فقال فيها:

۱... قال الله جل وجهه «لَكِنَّ اللّٰهَ يَشْهَدُ بِمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ اَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُوْنَ وَ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا» فجعله الله نورا يَهْدِي لِلّٰتِي هِيَ اَقْوَمُ و قال: «فَاِذَا قَرَأٰنُهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهُ» و قال: «اَتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَّبِّكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُوْنِهِ اَوْلِيَاءَ قَلِيْلًا مَا تَدْكُرُوْنَ» و قال: «فَاَسْتَقِمُّ كَمَا اَمَرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْعَوْا اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ» ففي اتباع ما جاءكم من الله الفوز العظيم، و في تركه الخطاء المبين، قال: «فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْهُ هُدًى فَمَنْ اَتَّبَعَ هُدًى فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى»- فجعل في اتباعه كل خير يرجي في الدنيا و الآخرة... ۲

(۲) از امام صادق ع از پدرانشان روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

... پس هنگامی که فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تار امر را بر شما مشتبه کردند، پس بر شما باد به قرآن، که همانا آن شفيعی است که شفاعتش قبول است و سعایت‌گری [کسی که عیب‌ها را علیه شخص بازگو می‌کند] است که سخنش تصدیق می‌شود؛ کسی که آن را پیش روی خود گذاشت او را به بهشت رهبری می‌کند؛ و کسی که آن را پشت سر قرار داد، او را به سوی جهنم می‌راند ...

الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹

عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَنِ اَبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ص ... فَاِذَا اَلْتَبَسَتْ عَلَيْكُمْ اَلْفِتْنُ كَقَطْعِ اللّٰئِلِ الْمُظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْاٰنِ فَاِنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُّصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ اِمَامَهُ قَادَهُ اِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ اِلَى النَّارِ ...

(۳) رسول خدا ص فرمودند:

بدرستی که این قرآن نوری آشکار است ... کسی که او را همچون امام خود قرار دهد که به او اقتدا می‌کند و بازگشتگاه خود قرار دهد که کارش به او پایان می‌یابد، خداوند او را به بهشت سراسر نعمت و زندگی تنیده در سلامت می‌رساند.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۴۵۰

۱. نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أن محمدا عبده و رسوله، أرسله بكتاب فضله و أحكمه و أعزه و حفظه بعلمه- و أحكمه بنوره، و أیده بسلطانه، و كلاًه من لم ينتزه هوى أو يميل به شهوة- أو يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه- تنزيل من حكيم حميد، و لا يخلقه طول الرد و لا يفنى عجائبه من قال به صدق، و من عمل به أجر و من خاصم به فلعن و من قاتل به نصر، و من قام به هدى إلى صراط مستقيم، فيه نبأ من كان قبلكم و الحكم فيما بينكم، و خيرة معادكم أنزله بعلمه و أشهد الملائكة بتصديقه

۲. فالقرآن أمر و زاجر حد فيه الحدود، و سن فيه السنن، و ضرب فيه الأمثال، و شرع فيه الدين إعدارا من نفسه و حجة على خلقه، أخذ على ذلك ميثاقهم، و ارتهن عليه أنفسهم ليبين لهم ما يأتون و ما يتقون، ليهلك من هلك عن بينة، و يحيى من حى عن بينة و إن الله لسميع عليم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْمُبِينُ ... مَنْ جَعَلَهُ إِمَامَهُ الَّذِي يَقْتَدِي بِهِ وَ مَعْوَكُهُ الَّذِي يَنْتَهِي إِلَيْهِ، أَدَاهُ اللَّهُ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ، وَالْعَيْشِ السَّلِيمِ.

تدبر

(۱) «فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»

پس چون آن را خواندیم، آنگاه خواندنش را دنبال کن.

ما باید از قرآن تبعیت کنیم، نه قرآن از ما.

تفاوت تدبر درست و تفسیر به رای همین است.

(۲) «فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»

درباره اینکه مقصود از این آیه چیست، دیدگاه‌های زیر مطرح شده است:

الف. وقتی ما (یا جبرئیل) خواندن قرآن بر تو را تمام کردیم، آنگاه شروع به خواندن کن. (ابن عباس ۱، به نقل مجمع البیان،

ج ۱۰، ص ۶۰۰؛ و نیز المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۰)

ب. وقتی آن را جمع کردیم و در سینه تو ثابت نمودیم، آنگاه بدان عمل کن. (ابن عباس ۲، به نقل مفردات ألفاظ القرآن،

ص ۶۶۸) (یکی از معانی «قرأ» در لغت، جمع کردن می‌باشد)

ج. وقتی قرآن خوانده شد، به هدایت آن اقتدا کن (حدیث ۱) و به احکام آن عمل کن (قتاده و ضحاک، به نقل مجمع

البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۰)

د. این هماهنگی با آیات قبل و بعد، و مربوط به قیامت است (جلسه قبل، تدبر ۵)؛ و ناظر است به خواندن نامه عمل، بدین

معنا که به بنده‌ای که بر وضع خود بیناست و می‌داند چه گناہانی انجام داده، از باب توبیخ گفته می‌شود عجله نکن که سریع

از حسابرسی اعمال فرار کنی و ببین ما همه اعمال را جمع کرده‌ایم و وقتی جمع کردن ما را دیدی دیگر مجبوری بپذیری

۱. «فَإِذَا قَرَأْتَهُ» عن ابن عباس قال فكان النبي ص بعد هذا إذا نزل عليه جبريل (ع) أطرق فإذا ذهب قرأ.

۲. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِذَا جَمَعْتَهُ وَ أَتَيْتَهُ فِي صَدْرِكَ فَاعْمَلْ بِهِ.

و نمی‌توانی انکار کنی؛ و آیه بعدی هم یعنی سپس حکم راندن در این زمینه برعهده ماست (بلخی ۱، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۰؛ و نیز: انوار التنزیل (بیضاوی) ۲، ج ۵، ص ۲۶۶)

۵... ۳

(۳) «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»

اگر «قرأ» را به معنای «جمع کردن» و «قرآن» را به همان معنای مصطلح قرآن بگیریم، آنگاه شاید یکی از معانی این آیه به رسمیت شناختن و تاکید بر تفسیر قرآن با قرآن باشد، یعنی وقتی ما آن را جمع کردیم و در کنار هم گذاشتیم، آنگاه از قرآن پیروی کن؛ نه از قرآنی که تکه‌تکه شده (حجر/۹۱) و یا برخی از آیاتش کنار گذاشته شده است (مائده/۴۹)

(۴) «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»

این آیه از آیاتی است که صراحت دارد، لفظ قرآن هم از جانب خداست. (جلسه قبل، تدبیر ۳)
جالب اینجاست که تاکید بر اینکه این الفاظ عیناً از جانب خداست بقدری در این آیه شدید است که حتی فرمود: «وقتی ما خواندیم تو هم آن را بخوان»، بلکه فرمود: «فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ: از خواندنش پیروی کن».

۱. قال البلخی الذی اختاره أنه لم یرد القرآن و إنما أراد قراءة العباد لکتابهم یوم القیامة یدل علی ذلک ما قبله و ما بعده و لیس فیہ شیء یدل علی أنه القرآن و لا شیء من أحكام الدنیا و فی ذلک تقریر للعبد و توییح له حین لا تنفعه العجلة یقول لا تحرك لسانک بما تقرأه من صحیفتک التی فیها أعمالک یعنی اقرأ کتابک و لا تعجل فإن هذا الذی هو علی نفسه بصیرة إذا رأى سیئاته ضجر و استعجل فیقال له توییحاً لا تعجل و تثبت لتعلم الحجة علیک فإننا نجمعها لک فإذا جمعناه فاتبع ما جمع علیک بالانقیاد لحکمه و الاستسلام للتبعة فیہ فإنه لا یمکنک إنکاره «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» لو أنکرت و قال الحسن معناه ثم إن علينا بیان ما أنبأناک أنا فاعلون فی الآخرة.

۲. قبل الخطاب مع الإنسان المذكور و المعنی أنه یؤتی کتابه فیتلجلج لسانه من سرعة قراءته خوفاً، فیقال له لا تحرك به لسانک لتعجل به فإن علينا بمقتضى الوعد جمع ما فیہ من أعمالک و قراءته، فإذا قرأناه فاتبع قراءته بالإقرار أو التأمل فیہ، ثم إن علينا بیان أمره بالجزاء علیه.

۳. علامه طباطبایی در المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۰ دو معنای دیگر را هم با عبارت «قیل: گفته شده» مطرح می‌کنند اما آنها را خیلی بعید می‌شمرند. آن دو معنا عبارتند از:

و قیل: المراد باتباع قرآنه اتباعه ذهنًا بالإنصات و التوجه التام إلیه و هو معنی لا بأس به.

و قیل: المراد فاتبع فی الأوامر و النواهی قرآنه، و قیل: المراد اتباع قراءته بالتکرار حتی یرسخ فی الذهن و هما معنیان بعیدان.

ترجمه

وانگهی بی شک برعهده ماست بیانش.

حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است که:

خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان و توضیحی برای هر چیزی فر فرستاده است و خداوند هیچ چیزی از آنچه بندگان بدان نیاز دارند رها نکرده است تا هیچ بنده‌ای نتواند بگوید که اگر چنین بود در قرآن نازل می‌شود؛ چرا که خداوند آن را هم در قرآن نازل کرده است.

الکافی، ج ۱، ص ۵۹

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ - إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ.

(۲) روایت شده که امام صادق ع به عمرو بن قیس فرمودند:

عمرو بن قیس! آیا احساس می‌کردی که خداوند عز و جل پیامبری فرستاده و کتابی بر او نازل کرده و در آن کتاب هر چه بدان نیاز است [در نقل دیگر: هرچه بشر تا روز قیامت بدان نیازمند است] فرو فرستاده و برای آن دلیل و راهنمایی قرار داده که بدان هدایت کند و برای هر چیزی حد و اندازه‌ای قرار داده و برای هر کس که از آن حد تجاوز کند هم حدی قرار داده است؟

عمرو بن قیس می‌گوید: گفتم: رسولی فرستاد و کتابی بر او نازل کرد که هر چه بدان احتیاج است در آن آمده؟ و بر آن دلیل و راهنمایی قرار داد و برای هر چیزی حد و اندازه‌ای قرار داد؟
فرمود: بله.

۱. ابن شاذان القمی در الفضائل، ص ۱۷۴، روایت کرده است که در مصحف ابن مسعود این آیه به صورت «ان علیا بیانه» تلاوت می‌شده است:

و بِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى الثَّقَاتِ الَّذِينَ كَتَبُوا الْأَخْبَارَ أَنَّهُمْ وَضَحَ لَهُمْ فِيمَا وَجَدُوا وَ بَانَ لَهُمْ مِنْ أَسْمَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ثَلَاثُمِائَةً اسْمٌ فِي الْقُرْآنِ مِنْهَا مَا رَوَاهُ بِالْإِسْنَادِ الصَّحِيحِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَ إِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «إِنَّ عَلَيْنَا [علیا] جَمَعَهُ وَ قُرَّانَهُ [قرأ به] فَإِذَا قَرَأْنَاهُ [قرأه] فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا بَيَانَهُ» وَ ...

و این مطلب در الهدایة الکبری، ص ۹۲ نیز آمده است:

وَ رُوِيَ الْأَسَانِيدُ الصَّحِيحَةُ وَ وَجِدَتْ فِي قِرَاءَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) - الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْمَعَ الْقُرْآنَ غَضًّا طَرِيًّا كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَلْيَسْمَعْهُ مِنْ فَمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَ بِهَذَا كَانَ يَدْعُوهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) لِأَبِيهِ، فَفِي قِرَاءَتِهِ: إِنَّ عَلَيْنَا جَمَعَهُ وَ قُرَّانَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا بَيَانَهُ

الكافی، ج ۷، ص ۱۷۵؛ و ج ۱، ص ۱۵۹؛ بصائر الدرجات، ج ۲، ص ۱، ص ۶؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶
 أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ ابْنِ دُبَيْسِ الْكُوفِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ قَالَ
 قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا عَمْرُو بْنُ قَيْسٍ أَشَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْسَلَ رَسُولًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا وَ أَنْزَلَ فِي الْكِتَابِ كُلِّ مَا
 يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ جَعَلَ لَهُ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ لِمَنْ جَاوَزَ الْحَدَّ حَدًّا.
 قَالَ قُلْتُ أَرْسَلَ رَسُولًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا وَ أَنْزَلَ فِي الْكِتَابِ كُلِّ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا.
 قَالَ ع نَعَمْ.

۳) از امام جواد ع روایت شده است که امام صادق ع فرمودند: یکبار با پدرم [امام باقر ع] مشغول طواف خانه خدا بودیم که مردی که صورتش را پوشانده بود سراغ ایشان آمد و ما را به گوشه‌ای کشید و مطالبی درباره اثبات امامت و ضرورت وجود حجتی در هر زمان که پاسخگوی تمام نیازها و مشکلات بشر باشد، بین آن دو رد و بدل شد. [امام صادق ع همه آن گفتگوها را نقل می‌کنند تا می‌رسند به اینجا که:]

او گفت: يَا اَبْنَ رَسُولِ اللَّهِ! اما اینجا یک مساله دشوار و پیچیده‌ای وجود دارد. اگر آنها [مخالفان] گفتند که حجت خدا، قرآن است [چطور]؟

پدرم فرمود: آنگاه به آنها خواهم گفت: قرآن سخنگو نیست که امر و نهی کند، بلکه این قرآن اهلی دارد که امر و نهی می‌کنند؛ و به آنها می‌گوییم: گاه برای اهل زمین مشکلی پیش می‌آید که در سنت و احکامی که در آنها اختلافی نیست، هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد؟ و در قرآن پاسخ نیست؟ خداوند ابا کرده است که در مورد آن فتنه علمش را در زمین ظاهر کند؟! و در حکم خدا هیچ جواب و راه‌گشایی برای اهل آن وجود ندارد!؟

گفت: يَا اَبْنَ رَسُولِ اللَّهِ! اینجا است که آنها درمی‌مانند. شهادت می‌دهم که خداوند - عزّ ذکره - علم دارد به هر مصیبت و مشکلی که به مخلوقات می‌رسد، در زمین یا در جانشان، مشکل دینی یا غیر آن؛ و قرآن را دلیل و راهنمای آن قرار داده است. و آنگاه گفت: يَا اَبْنَ رَسُولِ اللَّهِ! آیا می‌دانی که آن دلیل و راهنما چگونه است؟

۱. سند و عبارت در اینجا اندکی تفاوت دارد؛ و هم در این نقل و هم در نقل‌های بصائر الدرجات و عیاشی، همگی این را از امام باقر ع دانسته‌اند: .
 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ ص وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا.
 ۲. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ الْمَاصِرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ.
 وی با سند دیگری هم روایت کرده است:

و رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ عَنْ يُونُسَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع مِثْلَ ذَلِكَ.

امام باقر فرمود: بله! او همه حدود و تفسیرشان هنگام حکم کردن را دارد. سپس فرمود: خداوند ابا دارد از اینکه بنده‌ای را به مصیبتی در دین یا جان و مالش مبتلا کند که در زمین کسی نباشد که حکم آن را بداند و راه صواب در آن مصیبت را نشان دهد.

آن مرد گفت: اما در این باب، حجت آنها را در هم کوبیدی؛ مگر اینکه خصم شما بر خداوند افترا ببندد و بگوید خداوند - جل ذکره - حجتی ندارد!

الکافی، ج ۱، ص ۲۴۶

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بَيْنَا أَبِي ع يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ إِذَا رَجُلٌ مُعْتَجِرٌ قَدْ قِيضَ لَهُ

۱...

۱. متن کامل حدیث که از ص ۲۴۳ شروع می‌شود، چنین است:

فَقَطَعَ عَلَيْهِ أُسْبُوعَهُ حَتَّى أَدْخَلَهُ إِلَى دَارِ جَنْبِ الصَّفَا فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَكُنَّا ثَلَاثَةً فَقَالَ مَرِحِبًا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي وَ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَمِينَ اللَّهُ بَعْدَ آبَائِهِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ إِنَّ شَيْئًا فَآخِرُنِي وَ إِنَّ شَيْئًا فَآخِرْتِكَ وَ إِنَّ شَيْئًا سَلَنِي وَ إِنَّ شَيْئًا سَأَلْتِكَ وَ إِنَّ شَيْئًا فَاصْدُقْنِي وَ إِنَّ شَيْئًا صَدَقْتِكَ قَالَ كُلُّ ذَلِكَ أَشَاءُ قَالَ فَيَاكَ أَنْ يَنْطِقَ لِسَانُكَ عِنْدَ مَسْأَلَتِي بِأَمْرِ تُضْمِرُ لِي غَيْرَهُ قَالَ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ مَنْ فِي قَلْبِهِ عِلْمَانِ يَخَالِفُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبِي أَنْ يَكُونَ لَهُ عِلْمٌ فِيهِ اخْتِلَافٌ قَالَ هَذِهِ مَسْأَلَتِي وَ قَدْ فَسَّرْتُ طَرَفًا مِنْهَا أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ مَنْ يَعْلَمُهُ قَالَ أَمَّا جُمْلَةُ الْعِلْمِ فَعِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَمَّا مَا لَا بُدَّ لِلْعِبَادِ مِنْهُ فَعِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ فَفَتَحَ الرَّجُلُ عَجِيرَتَهُ وَ اسْتَوَى جَالِسًا وَ تَهَلَّلَ وَجْهُهُ وَ قَالَ هَذِهِ أَرَدْتُ وَ لَهَا أَتَيْتُ زَعَمْتُ أَنْ عِلْمٌ مَا لَا اخْتِلَافَ فِيهِ مِنَ الْعِلْمِ عِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ فَكَيْفَ يَعْلَمُونَهُ قَالَ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَعْلَمُهُ إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يَرُونَ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَرِي لَأَنَّهُ كَانَ نَبِيًّا وَ هُمْ مُحَدِّثُونَ وَ أَنَّهُ كَانَ يَفِدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ فَقَالَ صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَأَلْتُكَ بِمَسْأَلَةٍ صَعِبَةٍ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ مَا لَهُ لَا يَظْهَرُ كَمَا كَانَ يَظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ فَضَحِكَ أَبِي ع - وَ قَالَ أَبِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُطَّلَعَ عَلَى عِلْمِهِ إِلَّا مُتَّحِنًا لِلْإِيمَانِ بِهِ كَمَا قَضَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص أَنْ يَصْبِرَ عَلَى أَدَى قَوْمِهِ وَ لَا يُجَاهِدَهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ فَكَمْ مِنْ اِكْتِنَامٍ قَدْ اِكْتَنَمَ بِهِ حَتَّى قِيلَ لَهُ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَ أَيْمُ اللَّهُ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكَانَ آمِنًا وَ لَكِنَّهُ إِنَّمَا نَظَرَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ فَلِذَلِكَ كَفَّ فَوَدِدْتُ أَنْ عَيْنِكَ تَكُونَ مَعَ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةُ وَ الْمَلَائِكَةُ بِسُيُوفِ آلِ دَاوُدَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ تُعَذِّبُ أَرْوَاحَ الْكُفْرَةِ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَ تُلْحِقُ بِهِمْ أَرْوَاحَ أَشْبَاهِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ ثُمَّ أَخْرَجَ سَيْفًا ثُمَّ قَالَ هَذَا مِنْهَا قَالَ فَقَالَ أَبِي إِي وَ الَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْبَشَرِ قَالَ فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجَارَهُ وَ قَالَ أَنَا إِلْيَاسُ مَا سَأَلْتِكَ عَنْ أَمْرِكَ وَ بِي مِنْهُ جَهَالَةٌ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لِصَاحِبِكَ وَ سَأَخْبِرُكَ بِأَيَّةٍ أَنْتَ تَعْرِفُهَا إِنَّ خَاصِمُوا بِهَا فَلَجُوا قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِنَّ شَيْئًا أَخْبِرْتِكَ بِهَا قَالَ قَدْ شِئْتُ قَالَ إِنَّ شَيْئًا قَالُوا لِأَهْلِ الْخِلَافِ لَنَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لِرَسُولِهِ ص - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى آخِرِهَا فَهَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَعْلَمُ مِنَ الْعِلْمِ شَيْئًا لَا يَعْلَمُهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَوْ يَأْتِيهِ بِهِ جِبْرَائِيلُ ع فِي غَيْرِهَا فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ لَا فَقُلْ لَهُمْ فَهَلْ كَانَ لِمَا عِلْمٌ بَدٌّ مِنْ أَنْ يَظْهَرُ فَيَقُولُونَ لَا فَقُلْ لَهُمْ فَهَلْ كَانَ فِيمَا أَظْهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرَهُ اخْتِلَافٌ فَإِنْ قَالُوا لَا فَقُلْ لَهُمْ فَمَنْ حَكَمَ بِحُكْمِ اللَّهِ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَهَلْ خَالَفَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَإِنْ قَالُوا لَا فَقَدْ تَقَضُوا أَوْلَ كَلَامِهِمْ فَقُلْ لَهُمْ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فَإِنْ قَالُوا مِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فَقُلْ مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ فَإِنْ قَالُوا فَمَنْ هُوَ ذَاكَ فَقُلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص صَاحِبَ ذَلِكَ فَهَلْ بَلَغَ أَوْ لَا فَإِنْ قَالُوا قَدْ بَلَغَ فَقُلْ فَهَلْ مَاتَ ص وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُ عِلْمًا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَإِنْ قَالُوا لَا فَقُلْ إِنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص مُؤَيَّدٌ وَ لَا يَسْتَخْلَفُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَّا مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ وَ إِلَّا مَنْ يَكُونُ مِثْلَهُ إِلَّا النَّبُوَّةُ - وَ إِنَّ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَسْتَخْلَفْ فِي عِلْمِهِ أَحَدًا فَقَدْ ضَيَّعَ مِنْ فِي أَصْلَابِ الرَّجَالِ مَنْ يَكُونُ بَعْدَهُ فَإِنْ قَالُوا لَكَ فَإِنَّ عِلْمَ رَسُولِ اللَّهِ ص كَانَ مِنَ الْقُرْآنِ فَقُلْ - حَم. وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا إِلَى قَوْلِهِ - إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ فَإِنْ قَالُوا لَكَ لَا يُرْسِلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا إِلَى نَبِيِّ فَقُلْ هَذَا الْأَمْرُ الْحَكِيمُ الَّذِي يُفْرَقُ فِيهِ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ

فَقَالَ هَاهُنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَابٌ غَامِضٌ أُرَيْتَ إِنْ قَالُوا حُجَّةُ اللَّهِ الْقُرْآنُ قَالَ إِذَنْ أَقُولَ لَهُمْ إِنَّ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِنَاطِقٍ يَأْمُرُ وَ يَنْهَى وَ لَكِنَّ لِلْقُرْآنِ أَهْلًا يَأْمُرُونَ وَ يَنْهَوْنَ وَ أَقُولُ قَدْ عَرَضْتَ لِبَعْضِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُصِيبَةً مَا هِيَ فِي السُّنَّةِ وَ الْحُكْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ - وَ لَيْسَتْ فِي الْقُرْآنِ أَبِي اللَّهِ لِعِلْمِهِ بِتِلْكَ الْفِتْنَةِ أَنْ تَظْهَرَ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ فِي حُكْمِهِ رَادٌّ لَهَا وَ مَفْرَجٌ عَنْ أَهْلِهَا
فَقَالَ هَاهُنَا تَفْلُجُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ ذَكَرُهُ قَدْ عَلِمَ بِمَا يُصِيبُ الْخَلْقَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ أَوْ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنَ الدِّينِ أَوْ غَيْرِهِ فَوَضَعَ الْقُرْآنَ دَلِيلًا - قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ هَلْ تَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ دَلِيلَ مَا هُوَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ نَعَمْ فِيهِ جَمَلُ الْحُدُودِ وَ تَفْسِيرُهَا عِنْدَ الْحُكْمِ فَقَالَ أَبِي اللَّهِ أَنْ يُصِيبَ عَبْدًا بِمُصِيبَةٍ فِي دِينِهِ أَوْ فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مَالِهِ لَيْسَ فِي أَرْضِهِ مِنْ حُكْمِهِ قَاضٍ بِالصَّوَابِ فِي تِلْكَ الْمُصِيبَةِ قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ أَمَا فِي هَذَا الْبَابِ فَقَدْ فَلَجْتَهُمْ بِحُجَّتِهِ إِلَّا أَنْ يَفْتَرِيَ خَصْمُكُمْ عَلَى اللَّهِ فَيَقُولَ لَيْسَ لِلَّهِ جَلٌّ ذَكَرَهُ حُجَّةٌ ... ١

تدبر

(١) «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»

«علینا» به لحاظ نحوی «خبر» است که مقدم آمده، و این دلالت بر «حصر» می‌کند؛ یعنی: بیانش «تنها» بر عهده ماست. نتیجه: همان طور که اصل قرآن از جانب خدا آمده، بیان و شرح آن هم باید به نحوی از جانب خدا باشد.

ثمره دین شناسی

آیات متعدد دلالت دارد که همه چیز در قرآن کریم آمده است (نحل/٨٩؛ انعام/٣٨ و ٥٩؛ و نیز احادیث ٢ و ١) اما بیان آن و استخراج آن کار هرکسی نیست. قرآن آمده است که تا اختلافات و ابهامات بشر را حل کند، اما خودش مورد اختلاف واقع شده است. اینجاست که امامت و حجتی که مطلب را به طور قطعی بتواند از قرآن استخراج کند، ضرورت پیدا می‌کند. (حدیث ٣)

(٢) «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»

الرُّوحُ الَّتِي تَنْزِلُ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ أَوْ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ فَإِنْ قَالُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ فَلَيْسَ فِي السَّمَاءِ أَحَدٌ يَرْجِعُ مِنْ طَاعَةٍ إِلَى مَعْصِيَةٍ فَإِنْ قَالُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ أَحْوَجُ الْخَلْقِ إِلَى ذَلِكَ فَقُلْ فَهَلْ لَهُمْ بَدٌّ مِنْ سَيِّدٍ يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهِ فَإِنْ قَالُوا فَإِنَّ الْخَلِيفَةَ هُوَ حَكْمُهُمْ فَقُلْ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ إِلَى قَوْلِهِ خَالِدُونَ لَعَمْرِي مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَلِيُّ اللَّهِ عَزَّ ذَكَرَهُ إِلَّا وَ هُوَ مُؤَيَّدٌ وَ مَنْ أَيْدٍ لَمْ يُخْطِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ عَدُوٌّ لِلَّهِ عَزَّ ذَكَرَهُ إِلَّا وَ هُوَ مُخَذَّلٌ وَ مَنْ خُذِلَ لَمْ يُصَبْ كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ لَا بُدَّ مِنْ تَنْزِيلِهِ مِنَ السَّمَاءِ بِحُكْمِهِ بِه أَهْلُ الْأَرْضِ كَذَلِكَ لَا بُدَّ مِنْ وَالٍ فَإِنْ قَالُوا لَا نَعْرِفُ هَذَا فَقُلْ لَهُمْ قُولُوا مَا أَحْبَبْتُمْ أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَ أَنْ يَتْرَكَ الْعِبَادَ وَ لَا حُجَّةَ عَلَيْهِمْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ ثُمَّ وَقَفَ
١ ادامه حدیث چنین است:

وَ لَكِنْ أَخْبَرَنِي عَنْ تَفْسِيرِهِ - لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلِيُّ ع - وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ قَالَ فِي أَبِي فُلَانٍ وَ أَصْحَابِهِ وَاحِدَةً مُقَدَّمَةً وَ وَاحِدَةً مُؤَخَّرَةً - لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلِيُّ ع - وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ مِنَ الْفِتْنَةِ الَّتِي عَرَضَتْ لَكُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص - فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَصْحَابُ الْحُكْمِ الَّذِي لَا اخْتِلَافَ فِيهِ ثُمَّ قَامَ الرَّجُلُ وَ ذَهَبَ فَلَمْ أَرَهُ.

این آیه نیز مانند آیات قبل، می‌تواند در معانی مختلفی به کار رفته باشد. برخی از معانی‌ای که درباره این آیه گفته‌اند عبارت است از:

الف. بعد از اینکه آن را حفظ کردی و خواندی، برای تو حقایق آن را بیان می‌کنیم. (قتاده، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱) به عبارت دیگر، بعد از قرائتش، مطالبش را برای تو تبیین کنیم (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۰)

ب. برعهده ماست بیان آن مطالبی که به تو درباره آخرت خبر دادیم (حسن بصری، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱)
ج. برعهده ماست که مطالب قرآن را برای تو حفظ کنیم تا با تلاوت آن بر مردم بتوانی آن را برای مردم بیان کنی (به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱)

د. برعهده ماست که قرآن را به زبان عربی واضحی فروفرستیم که برای مردم کاملاً بیان شود و گنگی و ابهامی در آن نماند. (زجاج، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱)

ه. در فرضی که معنای این آیات مربوط به قیامت باشد (جلسه قبل، تدبیر ۲.د) در آیه قبل فرمود که ما اعمال تو [= انسانی که در آیات قبل مورد مذمت بود] را جمع کرده‌ایم تا تو آن را بخوانی؛ آنگاه این آیه ناظر به این است که در صورتی که انکار کردی، بیان آن برعهده خود ماست. (به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱)

و. ... ۱

۳) «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»

بیان قرآن فقط برعهده ماست.

شاید بتوان نتیجه گرفت که کسی که می‌خواهد به شرح و بیان آیات قرآن برای مردم بپردازد، واقعا باید خودش را هیچ نبیند و فقط از خدا بخواهد که مطالب صحیح را بر زبان و قلم وی جاری کند.

ثمره اخلاقی - اجتماعی

اگر بیان مطالب قرآن در اصل برعهده خداست و ما هیچ کاره‌ایم، در صورتی که مطلبی درستی را از قرآن فهمیده و بیان کردیم که دیگران تاکنون نگفته‌اند، آیا حق داریم مدعی «مالکیت معنوی» آن شویم به طوری که کسی بدون اجازه و استناد به ما، حق گفتن، نوشتن و یا منتشر کردن آن را نداشته باشد؟!

۴) «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»

۱. علامه طباطبایی نقل قولی می‌آورد که برخی این آیات را خطاب به پیامبر درباره قیامت دانسته و این طور توضیح داده‌اند «و عن بعضهم أن الآيات الأربع متصله بما تقدم من حديث يوم القيامة، و خطاب «لَا تُحَرِّكُ» للنبي ص، و ضمير «بِهِ» ليوم القيامة، و المعنى لا تتفوه بالسؤال عن وقت القيامة أصلا و لو كنت غير مكذب و لا مستهزئ «لَتَعَجَّلَ بِهِ» أي بالعلم به «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ» أي من الواجب في الحكمة أن نجتمع من جمعه فيه و نوحى شرح وصفه إليك في القرآن «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» أي إذا قرأنا ما يتعلق به فاتبع ذلك بالعمل بما يقتضيه من الاستعداد له «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» أي إظهار ذلك بالنفخ في الصور انتهى ملخصا و با گفتن «و هو كما ترى» نارضایتی خود از این برداشت را اعلام می‌دارند. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۱)

مطلب دریافتی از یکی از اعضای محترم کانال

با توجه به زیارت آل یس که درباره امام زمان می گویم «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجُمَانَهُ» می توان امام زمان را مصداق بارز این آیه دانست که خداوند به وسیله اوست که قرآن را بیان می کند.

۱۳۹۶/۱/۱۹

سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۰ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ

ترجمه

اما نه، بلکه این [دنیای] زودرس را دوست دارید؛

نکات ترجمه

«الْعَاجِلَةَ» از ماده «عجل» به معنای «چیزی که زود برسد و انسان در دست یابی به آن عجله و شتاب داشته باشد» می باشد که درباره این ماده در جلسه ۱۶۲ توضیح داده شد. <http://yekaye.ir/al-isra-017-018> «تحبون»

این کلمه و کلمه «تذرون» در آیه بعد، در قرائت اهل مدینه و کوفه [یعنی قرائت نافع و عاصم و حمزه و کسائی] به صورت مخاطب (تحبون، تذرون) قرائت شده؛ و در بقیه قرائات [یعنی قرائت مکه (ابن کثیر) و بصره (ابوعمر و) و شام (ابن عامر)] (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹) و نیز در قرائت ابن محیصن و یزیدی و حسن بصری (الکامل المفصل فی القرائات الاربعه عشر، ص ۵۷۸) و نیز مجاهد و قتاده و جحدری (البحر المحیط، ج ۱۰، ص ۳۵۰) به صورت غایب (یحبون، یدرون) قرائت شده است.

میلاذ جواد الائمه مبارک باد

حدیث

۱) امیرالمومنین ع در خطبه ای فرمودند:

شما را از این دنیا برحذر می دارم، که منزلگاهی است ناپایدار، نه خانه ی ماندن و نه جایگاه قرار.

خود را به فریب آراسته، و دیگران را به زینت خویشتن فریفته.

خانه ای که نزد پروردگارش خوار است، که حلالش به حرامش آمیخته، و خوبی اش به بدی اش، و زندگانی اش به مرگش، و شیرینی اش به تلخی اش.

خداوند تعالی آن را برای دوستانش نگزید، و در دادن آن به دشمنانش بخل نورزید.

خیر آن اندک است، و شر آن آماده؛ فراهم آن پریشان، و مُلک آن از دست رفته؛ و آبادان آن رو به ویرانی نهاده.

پس، خوب و مطلوب نیست خانه ای که ویران گردد، و عمری که چون توشه پایان پذیرد، و روزگاری که چون پیمودن راه به سر آید.

آنچه را خدا بر شما واجب کرده مطلوب خود شمارید؛ و توفیق گزاردن حقی را که از شما خواسته، هم از او چشم دارید؛ و پیش از آنکه مرگ شما را فرا خواند، گوش به دعوتش بدارید.

آنان که خواهان دنیا نیستند، دلهاشان گریان است، هر چند بخندند؛ و اندوهشان فراوان است، هر چند شادمان گردند؛ و نفس خود را دائما فروکوبند، هر چند دیگران بدانچه نصیب آنان شده، غبطه خورند.

یاد مرگ از دلهای شما رفته؛ و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته. دنیا بیش از آخرت مالکتان گردیده و آنچه زودرس است، آن را که در پیش است، از یادتان برده؛ در حالی که شما بر دین خدا برادرانید؛ چیزی شما را از هم جدا نکرده، جز باطنی خبیث و ضمیری پلید. نه بار هم را به دوش می کشید، نه خیرخواه هستید؛ نه به یکدیگر چیزی می بخشید، و نه با هم دوستی می ورزید.

شما را چه می شود که به اندک دنیا، که به دست می آورید، شاد می شوید؛ و از بسیار آخرت، که از دستتان می رود، اندوهناک نمی گردید؟ و اندک دنیا را که از دست می دهید، ناآرامتان می گرداند، چندان که این ناآرامی در چهره هاتان آشکار می شود، و ناشکیبا بودن از آنچه از دستتان رفته، پدیدار.

گویی که دنیا شما را خانه اقامت و قرار است، و متاع آن همیشه برای شما پایدار.

چیزی شما را باز نمی دارد، از آنکه عیب برادر خود را- که از آن بیم دارد- رویاروی او بگویید، جز آنکه می ترسید او نیز چنان عیبی را- که در شماست- به رختان آرد.

در واگذاشتن آخرت و دوستی دنیا با هم یک دل آید، و هر یک از شما دین را بر سر زبان دارید؛ با این حال همچون عاملی می نمایید که عملش را به پایان آورده، و رضایت سرور خویش را حاصل کرده!

نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳ (اقتباس از ترجمه شهیدی، ص ۱۱۰-۱۱۱)

و من خطبه له ع

وَ أَحَدَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنَزِلٌ قُلْعَةٌ وَ لَيْسَتْ بِدَارٍ نُجْعَهُ قَدْ تَزَيَّنَتْ بِعُرُورِهَا وَ عَرَّتْ بِزِينَتِهَا دَارٌ هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا فَخَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا وَ خَيْرُهَا بَشَرُهَا وَ حَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا وَ حُلُوهَا بِمُرِّهَا لَمْ يُصْفِهَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ وَ لَمْ يَضِنَّ بِهَا [عَنْ] عَلَى أَعْدَائِهِ خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَ شَرُّهَا عَتِيدٌ وَ جَمْعُهَا يَنْفَدُ وَ مَلِكُهَا يُسَلَبُ وَ عَامِرُهَا يَخْرَبُ فَمَا خَيْرٌ دَارٍ تُنْقَضُ نَقْضُ الْبِنَاءِ وَ عُمُرٍ يَفْنَى فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ وَ مَدَّةٌ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ [طَلَبَتِكُمْ] طَلَبِكُمْ وَ اسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ [كَمَا] مَا سَأَلَكُمْ وَ أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبَكَّى قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ ضَحِكُوا وَ يَسْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَ إِنَّ فَرِحُوا وَ يَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسَهُمْ وَ إِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْأَمْالِ فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَ الْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ وَ إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ فَلَا تَوَازَرُونَ وَ لَا تَنَاصِحُونَ وَ لَا تَبَاذُلُونَ وَ لَا تَوَادُّونَ مَا بَالَكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ وَ لَا يَحْزَنُكُمْ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ وَ يَقْلِقُكُمْ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ وَ قَلْبُهُ صَبْرِكُمْ عَمَّا رُؤِيَ مِنْهَا عَنْكُمْ كَأَنَّهَا دَارٌ مَقَامِكُمْ وَ كَانَ مَتَاعَهَا

بَاقٍ عَلَيْكُمْ وَمَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبَلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ إِلَّا مَخَافَةٌ أَنْ يَسْتَقْبَلَهُ بِمِثْلِهِ قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى رَفْضِ الْأَجْلِ وَ حُبِّ الْعَاجِلِ وَ صَارَ دِينَ أَحَدِكُمْ لِعَقَّةٍ عَلَى لِسَانِهِ صَنِيعٌ مَنْ فَرَّغَ مِنْ عَمَلِهِ وَ أَحْرَزَ [رِضًا] رِضَى سَيِّدِهِ ١.

(٢) امیرالمومنین ع در خطبه‌ای فرمودند:

نه دعوت‌کننده‌ای را پاسخ گفتند، و نه آنچه را ترغیب کردی پذیرفتند، و نه بدانچه تشویقشان کردی مشتاق شدند.

به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوایی به خود خریدند، و در دوستی آن با هم به سازش گراییدند:

هر که عاشق چیزی شود، دیده‌اش را کور سازد و قلبش را مریض کند.

پس با دیده‌ای بنگرد که صحیح نمی‌بیند و با گوش‌ی گوش دهد که ناشنواست.

شهوات، پرده عقلش را دریده؛ و دنیا دلش را میرانیده؛ جان او شیفته دنیاست و او بنده آن است، و به سوی هر که چیزی

از دنیا در دست دارد، نگران است. هر جا که دنیا رود، در پی آن رود، و هر جا روی آرد، روی بدانجا کند. نه به گفته بازدارنده

از سوی خدا خود را بازدارد، و نه پند آن کس را که از سوی او پند دهد در گوش آرد...

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

...فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَ لَا فِيمَا رَغَبُوا وَ لَا إِلَى مَا شَوَّتَ إِلَيْهِ اشْتَأَقُوا أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَ اصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصْرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَهَتَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثَمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثَمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَا يَتَعَطَّ مِنْهُ بِوَاعِظٍ...

تدبر

(١) «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»

بسیاری از مفسران، چهار آیه قبل را همانند جمله معترضه دانسته و این آیه را در ادامه آیات قبل تر قلمداد کرده‌اند (مثلا

تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۵۶؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۱) در واقع بحث در مورد انسانی است که در مورد آخرت تردید می‌افکند

و یا با اینکه بر خویشتن آگاه است بهانه‌تراشی می‌کند؛ این آیه می‌فرماید: مساله‌تان اینها نیست؛ بلکه مساله این است که به دنیا

و متاع زودرس آن دل بسته‌اید و به تعبیر عامیانه، فقط تا نوک بینی‌تان را می‌بینید!

ثمره تخصصی معرفت‌شناسی

محبت و علاقه به چیزی می‌تواند چشم عقل را بندد و انسان را در تشخیص دچار خطا کند.

۱. این احادیث هم متناسب با این آیه می‌باشد:

عَنْهُ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبِ بْنِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِيَ اللَّهُ بِهِ سِتُّ حُبِّ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الرَّئِيسَةِ وَ حُبِّ الطَّعَامِ وَ حُبِّ النِّسَاءِ وَ حُبِّ النَّوْمِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ (المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۵)

همچنین است حدیث معروف «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» که هم در ضمن حدیث ۱ در جلسه ۲۳۹ (<http://yekaye.ir/al-aaraf-7-19>) آمده

و نشان داده چگونه جامع همه خطایاست و هم مستقلا با سندی دیگر به عنوان حدیث ۳ جلسه ۱۶۱ (<http://yekaye.ir/al-ankabut-029-64>) آمده

است.

ثمره اخلاقی

برای اینکه به شناخت درست برسیم، صرف مطالعه و اندیشیدن کفایت نمی‌کند. باید حب و بغض‌های خود را هم مدیریت کنیم. (حدیث ۲)

(۲) «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»

محبت و علاقه به آنچه دم‌دستی و زودرس است، از مهمترین عواملی است که مانع جدی گرفتن آخرت، و در واقع مانع عاقبت‌اندیشی می‌شود، تا جایی که امیرالمومنین ع فرمودند:

بِإِثَارِ حُبِّ الْعَاجِلَةِ صَارَ مَنْ صَارَ إِلَى سُوءِ الْأَجَلِ

به خاطر ترجیح دادن علاقه به وضعیت زودرس است که آنکه عاقبتش بد شد، چنین شد. (عیون الحکم و المواعظ (للیثی)،

ص ۱۸۸)

(۳) «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»

دوست داشتن آنچه نقد و حاضر و در دسترس است، مبنای بسیاری از خطاهای انسان است.

شبهه

پس چرا گفته‌اند «سرکه نقد به از حلوای نسیه؟»

پاسخ

این ضرب‌المثل ناروا نیست؛ اما محلش اینجا نیست. آنچه خداوند مذمت می‌کند این نیست که چرا به خاطر حلوای نسیه، سرکه نقد را رها کرده‌اید؛ بلکه مانند این است که بگویند چرا مثلاً برای ۲۰۰ تومان نقد، ۲۰۰ میلیارد تومان نسیه‌ای را که ضامنش هم خداست، رها کرده‌اید!

بله، اگر تفاوت نقد و نسیه در حد تفاوت سرکه و حلوا باشد، انسان نقد را رها نمی‌کند؛ اما مشکل این است که صرف نقد و دم دست حاضر بودن نباید معیار اولویت‌سنجی انسان باشد.

ثمره اجتماعی

اگر دقت کنیم نه فقط در مقایسه دنیا و آخرت، بلکه در همین دنیا هم عاقبت‌بینی عامل رشد است و دلمشغول منفعت فوری شدن، عامل بدبختی است. می‌توانید مثال‌های متعدد این را در تحصیل، ازدواج و روابط با جنس مخالف، انتخاب شغل و برنامه کسب و کار، و ... ببینید. حتی در تفریحات و لذت‌بردن‌های عادی هم، بسیاری از اوقات، برای تفریح و لذت عمیق بردن، باید با دوراندیشی وارد شد، نه صرفاً دم‌دست بودن (مثلاً برای یک مسافرت تفریحی چگونه اقدام کنیم که بیشتر لذت ببریم؛ حساب شده و عاقبت‌اندیشانه، یا ... ؟)

۱. عجله نقطه مقابل عاقبه است: حدیث ۱ جلسه ۱۲۹ <http://yekaye.ir/al-anam-006-162>

۴) «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»

شاید با توجه به برخی آیات (خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ؛ انبیاء/۳۷)، کسی بگوید اصل «عجله» کردن در متن خلقت انسان تعبیه شده است. دست کم می توان گفت عجله کردن و شتافتن، اگر به سوی هدف و مقصود صحیح باشد، چیز بدی نیست؛ این آیه هم در مقام مذمت کردن چنین وضعیتی نیست؛ بلکه آنچه در این آیه مذمت شده، این است که انسان دلش را در گروی چیزی بگذارد که شتابان و سریع به انسان می رسد و چیزی که مهمتر و اساسی تر است رها کند. (توضیح بیشتر در جلسه ۱۶۲،

تدبر ۱) <http://yekaye.ir/al-isra-017-018>

۱۳۹۶/۱/۲۰

۳۷۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۱ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ

ترجمه

و آخرت را وامی گذارید.

نکات ترجمه

«الْآخِرَةَ» از ماده «أخر» است که نقطه مقابل «تقدم» (= پیشی گرفتن) و به معنای عقب انداختن است و «أخر» به معنای

«دیگر» می باشد. توضیح بیشتر درباره این واژه در جلسه ۱۶۳ گذشت <http://yekaye.ir/al-isra-017-019>

حدیث

۱) از امام علی ع روایت شده است:

همانا کسی که آنچه زودرس است [= دنیا] بیشتر عنان او را به دست گرفته باشد تا آنچه که در پیش است، و امور دنیا نزد او بر امور آخرت ارجحیت داشته باشد، باقی را به فانی فروخته و [امر] جاودان را با [چیزی] نابودشدنی عوض کرده و خود را به هلاکت انداخته و خود را به مانع زایل شدنی اندک راضی کرده و با [دل بستن به] آن، از [در پیش گرفتن] راه آشکار کناره گیری کرده است.

عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۱۵۳؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۰

إِنَّ مَنْ كَانَتْ الْعَاجِلَةُ أُمَّلَكَ بِهِ مِنَ الْأَجَلَةِ وَ أُمُورُ الدُّنْيَا أَغْلَبَ عَلَيْهِ مِنْ أُمُورِ الْآخِرَةِ فَقَدْ بَاعَ الْبَاقِيَ بِالْفَآنِي وَ تَعَوَّضَ الْبَائِدَ عَنِ الْخَالِدِ وَ أَهْلَكَ نَفْسَهُ وَ رَضِيَ لَهَا بِالْحَائِلِ الزَّائِلِ الْقَلِيلِ وَ نَكَبَ بِهَا عَنْ نَهْجِ السَّبِيلِ.

۲) امیرالمومنین ع در سخنانی اوصاف کسی را بیان کرده اند که سزاوار سرزنش است:

۱. از این جهت گفته شده «شاید» چون با توجه به سیاق، برخی از مفسران این آیه را نوعی طعنه و کنایه به انسان عجول دانسته اند (المیزان، ج ۱۴،

ص ۲۸۹)، نه لزوماً بیان نحوه آفرینش انسان توسط خداوند.

اگر بیمار شود از اینکه عملی انجام نمی‌دهد ابراز ندامت می‌کند، و وقتی که سالم است، مغرور است و عمل را به بعد وامی‌گذارد؛

اگر به کشتزار دنیا دعوا شود، اهل عمل است، و اگر به کشتزار آخرت دعوت شود، تنبلی می‌کند؛
وقتی بی‌نیاز می‌شود سرمست می‌شود و به فتنه می‌افتد، و وقتی نیازمند است ناامید می‌گردد و سست؛
اگر در حقش نیکی کنند انکار می‌کند، و اگر در حق کسی نیکی کند، اظهار فضل می‌کند و منت می‌گذارد؛
اگر معصیتی برایش پیش آید به اعتماد بر اینکه توبه می‌کند بدان دست می‌یازد؛ و اگر عزم بر توبه کند با فردا فردا کردن به عقب می‌اندازد و بر گناه پافشاری می‌ورزد؛

اگر او را ببخشند گمان می‌کند که خودش بوده که توبه کرده؛ و اگر به بلایش اندازند، به شک می‌افتد و [در خدا و پیامبر] تردید می‌کند؛

اگر مریض شود مخلص می‌شود و زاری می‌کند، همین که خوب شد فراموش می‌کند و دوباره کارش را تکرار می‌کند و بر ظلم به بندگان بی‌پروا تر می‌گردد؛
اگر در ایمنی بسر برد، با خوشگذرانی در آنچه زودرس است [در دنیا]، به فتنه می‌افتد و آخرت را فراموش می‌کند و از معاد غافل می‌گردد.

عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۱۶۳؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۸

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ:

إِنْ سَقِمَ فَهُوَ نَادِمٌ عَلَى تَرْكِ الْعَمَلِ وَإِنْ صَحَّ أَمِنَ مُغْتَرًّا وَآخَرَ الْعَمَلِ، إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ
الْآخِرَةِ كَسِلَ، إِنْ اسْتَعْنَى بَطْرٍ وَفِتْنٍ، إِنْ افْتَقَرَ قَنَطَ وَوَهَنَ، إِنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ جَحَدَ وَإِنْ أَحْسَنَ تَطَاوَلَ وَامْتَنَّ، إِنْ عَرَضَتْ لَهُ مَعْصِيَةٌ
وَأَقْعَمَهَا بِالْإِتِّكَالِ عَلَى التَّوْبَةِ وَإِنْ عَزَمَ عَلَى التَّوْبَةِ سَوَّفَهَا وَأَصْرَعَ عَلَى الْحَوْبَةِ، إِنْ عُوْفِيَ ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ تَابَ، إِنْ ابْتَلَى ظَنَّ وَارْتَابَ، إِنْ
مَرَضَ أَخْلَصَ وَأَنَابَ، إِنْ صَحَّ نَسِيَ وَعَادَ وَاجْتَرَأَ عَلَى مَظَالِمِ الْعِبَادِ، إِنْ أَمِنَ افْتَتَنَ لَاهِيًّا بِالْعَاجِلَةِ وَنَسِيَ الْآخِرَةَ وَغَفَلَ عَنِ
الْمَعَادِ.

(۳) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

سودبُرده‌ترین مردم کسی است که با دنیا، آخرت را بخرد؛ و زیانکارترین مردم کسی است که به جای آخرت، به دنیا، راضی شود.

عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۱۲۰؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۰

أَرْبِحُ النَّاسَ مَنْ اشْتَرَى بِالْأَخِرَةِ وَأُخْسِرُ النَّاسَ مَنْ رَضِيَ بِالْأَخِرَةِ عِوَضًا عَنِ الْآخِرَةِ.

تدبیر

(۱) «وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ»

«آخر» یعنی دیگر، و آخرت یعنی جایی که اساساً به نحو دیگری است. انسانها یک وضعیت دم‌دستی دارند، و یک وضعیت دیگر. عده‌ای به خاطر این وضع دم‌دستی (العاجله) آن وضع دیگر را رها می‌کنند. جالب است که آن عالم و زندگی انسان در آن بقدری متفاوت است که نامش را «آخرت: دیگری» گذاشتند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

هر انسانی یک ظاهری دارد و یک باطنی؛ جسمی دارد و روحی؛ حسی دارد و اندیشه‌ای؛ شهوت و غضبی دارد و عقلی؛ عاجله‌ای دارد و آخرتی؛ آنچه به چشم می‌آید و دم‌دست است همین ظاهر و جسم و حس و شهوت و دنیاست؛ و آنچه اصیل و باقی است، آن دیگری است، همان باطنی است که دیده نمی‌شود، روحی است که همه‌کاره بدن است، اندیشه‌ای است که به حس فرمان می‌دهد؛ عقلی است که تدبیر شهوت و غضب را برعهده می‌گیرد؛ و نهایتاً آخرتی است که ثمره آنچه در دنیا کاشته را می‌درود.

در واقع، هر انسانی یک وضعیت محسوس و دم‌دستی دارد؛ و یک وضعیت عمیق و اصیل، و تمام آزمون زندگی این است که کدام را جدی‌تر می‌گیرد.

می‌توان گفت هرکسی یک «من» دانی دارد و یک «من» عالی؛ بلکه یک من کاذب دارد و یک من حقیقی؛ اگر آن ابعاد ظاهری و جسمی و حسی و شهوانی و دنیوی، تحت ابعاد باطنی و روحی و عقلی و اخروی انسان قرار بگیرد، «من» حقیقی او شکوفا می‌شود و در آنجا که حقایق آشکار می‌گردد چهره‌ای شاد و خرم خواهد داشت (آیه بعد)؛ و اگر وضعیت بالعکس شود، «من» دروغینی جای من حقیقی را می‌گیرد و وقتی محل آشکار شدن باطن‌ها شد، چهره حقیقی‌اش درهم و سیاه‌روی و خوار و ذلیل می‌شود (قیامت/۲۴-۲۵؛ عبس/۴۰-۴۲)

تمام زندگی ما این است که آیا عاجله و زودرس را می‌گیریم و آن دیگری را رها می‌کنیم؟ یا آنچه دم‌دست و زودرس است را در راستای آن دیگری به کار می‌بندیم؟

۲) «بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ؛ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ»

ظاهراً «علاقه به دنیا زمانی بد و قابل سرزنش است که ملازم رها کردن قیامت باشد.» (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۳۱۱)

۳) «بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ؛ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ»

دنیا و آخرت نمی‌توانند با هم محبوب نهایی انسان قرار گیرند. اگر کسی محبت دنیا را در دل پرورش داد، آخرت را رها می‌کند.

۴) «وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ»

کسی که در مورد قیامت مرتب [برای خودش یا دیگران] تردید می‌افکند (قیامت/۳-۶ و ۱۵)، کسی است که آخرت را جدی نگرفته است.

اگر کسی حتی احتمال وجود آخرت را هم بدهد، زندگی‌اش دگرگون خواهد شد.

نکته تخصصی فلسفه دین.

در کتب فلسفه دین، استدلالی از «پاسکال» (ریاضیدان معروف) نقل، و به «شرطبندی پاسکال» معروف شده است، که بر اساس حساب احتمالات، نشان می‌دهد که انسان فقط احتمال وجود خدا و آخرت را هم بدهد، زندگی‌اش را بر آن اساس تنظیم خواهد کرد. ظاهراً وی این استدلال را از کتاب‌های غزالی، و او نیز از امام صادق ع گرفته است.

در اینجا به جای بیان پاسکال، اصل حکایت امام صادق ع را می‌آوریم:

حکایت

ابن لابی‌العوجاء یکی از افرادی بود که اعتقادی به خدا و معاد نداشت و بارها سراغ امام صادق ع می‌آمد با ایشان بحث می‌کرد و امام هربار پاسخی می‌داد که او درمی‌ماند. یکبار در ایام حج آمده بود و مسلمانان را به خاطر اعمال حج مسخره می‌کرد. امام صادق ع او را دید و جمله‌ای به او گفت که چنان درمانده شد که گفت: در قلبم دردی احساس کردم که توان ایستادن ندارم. همراهانش او را به منزلش منتقل کردند و [ظاهراً این سخن امام، چنان او را درمانده کرده بود که] اندکی بعد از دنیا رفت.

جمله حضرت که امروزه در مباحث فلسفه دین به اسم «شرطبندی پاسکال» معروف شده چنین است:

«إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ نَجَوْنَا وَ نَجَوْتَ وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ هُوَ كَمَا تَقُولُ نَجَوْنَا وَ هَلَكْتَ»

(الکافی، ج ۱، ص ۷۴-۷۸).

۱. متن کامل حدیث بدین صورت است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَسِّنِ الْمِثْمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مَنْصُورِ الْمُتَطَبِّبِ فَقَالَ أَخْبَرَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِي قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُقَفَّعِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ تَرَوْنَ هَذَا الْخَلْقَ وَ أَوْماً بِيَدِهِ إِلَى مَوْضِعِ الطَّوَافِ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أُوجِبَ لَهُ اسْمُ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَّا ذَلِكَ الشَّيْخُ الْجَالِسُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَ فَمَا الْبَاقُونَ فِرَاعٌ وَ بَهَائِمٌ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ وَ كَيْفَ أُوجِبَتْ هَذَا الْأَسْمُ لِهَذَا الشَّيْخِ دُونَ هَؤُلَاءِ قَالَ لَأَنِّي رَأَيْتُ عِنْدَهُ مَا لَمْ أَرَهُ عِنْدَهُمْ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ لَا بَدَّ مِنْ اخْتِبَارِ مَا قُلْتَ فِيهِ مِنْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُقَفَّعِ لَا تَفْعَلْ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَفْسِدَ عَلَيْكَ مَا فِي يَدِكَ فَقَالَ لَيْسَ ذَا رَأْيِكَ وَ لَكِنْ تَخَافُ أَنْ يَضْعُفَ رَأْيُكَ عِنْدِي فِي إِحْلَالِكِ إِيَّاهُ الْمَحَلَّ الَّذِي وَصَفْتَ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ أَمَا إِذَا تَوَهَّمْتَ عَلَيَّ هَذَا فَقُمْ إِلَيْهِ وَ تَحَفَّظْ مَا اسْتَطَعْتَ مِنَ الزَّلْزَلِ وَ لَا تَتَنَّى عَنَانِكَ إِلَى اسْتِرْسَالِ فَيْسَلَمَكَ إِلَى عِقَالِ وَ سَمِهِ مَا لَكَ أَوْ عَلَيْكَ قَالَ فَقَامَ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ وَ بَقِيْتُ أَنَا وَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ جَالِسَيْنِ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَيْنَا ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ قَالَ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْمُقَفَّعِ مَا هَذَا بَيْشِرٍ وَ إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا رُوحَانِي يُتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِراً وَ يَتَرَوَّحُ إِذَا شَاءَ بَاطِناً فَهُوَ هَذَا فَقَالَ لَهُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ جَلَسْتُ إِلَيْهِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ عِنْدَهُ غَيْرِي ابْتِدَائِي فَقَالَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلَى مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ عَلَى مَا يَقُولُونَ يَعْنِي أَهْلَ الطَّوَافِ فَقَدْ سَلِمُوا وَ عَطِبْتُمْ وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلَى مَا تَقُولُونَ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُونَ فَقَدْ اسْتَوَيْتُمْ وَ هُمْ قُلْتُمْ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَ أَى شَيْءٍ نَقُولُ وَ أَى شَيْءٍ يَقُولُونَ مَا قَوْلِي وَ قَوْلُهُمْ إِلَّا وَاحِدٌ فَقَالَ وَ كَيْفَ يَكُونُ قَوْلُكَ وَ قَوْلُهُمْ وَاحِداً وَ هُمْ يَقُولُونَ إِنْ لَهُمْ مَعَادٌ وَ ثَوَابٌ وَ عِقَابٌ وَ يَدِينُونَ بَأَنِّ فِي السَّمَاءِ إِلَهاً وَ أَنَّهُا عَمْرَانُ وَ أَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ السَّمَاءَ خَرَابٌ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ قَالَ فَاعْتَمَمْتُهَا مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَنَعَهُ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا يَقُولُونَ أَنْ يَظْهَرَ لِخَلْقِهِ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ حَتَّى لَا يَخْتَلِفَ مِنْهُمْ أَثْنَانُ وَ لَمْ أَحْتَجِبْ عَنْهُمْ وَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ وَ لَوْ بَاشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ فَقَالَ لِي وَيْلَكَ وَ كَيْفَ أَحْتَجِبُ عَنْكَ مِنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ نَشِوءِكَ وَ لَمْ تَكُنْ وَ كَبْرِكَ بَعْدَ صِغَرِكَ وَ قُوَّتِكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ وَ ضَعْفِكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ وَ سَقَمِكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ وَ صِحَّتِكَ بَعْدَ سَقَمِكَ وَ رِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ وَ غَضَبِكَ بَعْدَ رِضَاكَ وَ حَزَنَكَ بَعْدَ فَرَحِكَ وَ فَرَحَكَ

اگر مطلب آن گونه است که تو می‌گویی [یعنی خدا و آخرتی در کار نباشد] - که البته آن گونه نیست - هم ما نجات پیدا کرده‌ایم و هم تو؛ و اگر مطلب آن گونه باشد که ما می‌گوییم - که البته این گونه است - ما نجات پیدا کرده و تو هلاک می‌شوی.

توضیح:

شاید اشکال شود که در حالت اول، چون برای انسان بی‌خدا، حرام و حلالی مطرح نیست، خیلی بیش از انسان متدین از زندگی در دنیا لذت می‌برد؛ در حالی که لزوماً چنین نیست؛ زیرا اگرچه دیندار واقعی از برخی شهوترانی‌ها و ... خود را دور

بَعْدَ حَزْنِكَ وَ حُبِّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ وَ بُغْضِكَ بَعْدَ حُبِّكَ وَ عَزْمِكَ بَعْدَ اَنَاتِكَ وَ اَنَاتِكَ بَعْدَ عَزْمِكَ وَ شَهْوَتِكَ بَعْدَ كِرَاهَتِكَ وَ كِرَاهَتِكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَ رَغْبَتِكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَ رَهْبَتِكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ وَ رَجَاءَكَ بَعْدَ يَأْسِكَ وَ يَأْسَكَ بَعْدَ رَجَائِكَ وَ خَاطِرَكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَهْمِكَ وَ عَزُوبًا مَا اَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذَهْنِكَ وَ مَا زَالَ يُدَدُّ عَلَيَّ قُدْرَتَهُ اَلَّتِي هِيَ فِي نَفْسِي اَلَّتِي لَا اُدْفِعُهَا حَتَّى ظَنَنْتُ اَنَّهُ سَيُظْهِرُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ عَنْهُ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا رَفَعَهُ وَ زَادَ فِي حَدِيثِ ابْنِ اَبِي الْعَوْجَاءِ حِينَ سَأَلَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ عَادَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي اِلَى مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَجَلَسَ وَ هُوَ سَاكِتٌ لَا يَنْطِقُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَأَنَّكَ جِئْتَ تَعِيدُ بَعْضَ مَا كُنَّا فِيهِ فَقَالَ اَرَدْتُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا اَعْجَبَ هَذَا تَنْكُرُ اللَّهُ وَ تَشْهَدُ اَنِّي ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ الْعَادَةُ تَحْمِلُنِي عَلَيَّ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْكَلَامِ قَالَ اِجْلَالًا لَكَ وَ مَهَابَةً مَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ فَاِنِّي شَاهَدْتُ الْعُلَمَاءَ وَ نَاطَرْتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَمَا تَدَاخَلَنِي هَيْبَةٌ قَطُّ مِثْلُ مَا تَدَاخَلَنِي مِنْ هَيْبَتِكَ قَالَ يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ اَفْتَحُ عَلَيْكَ بِسْؤَالٍ وَ اَقْبَلُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ اَمْضُوعٌ اَنْتَ اَوْ غَيْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ بِنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ بَلْ اَنَا غَيْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع فَصِفْ لِي لَوْ كُنْتَ مَصْنُوعًا كَيْفَ كُنْتَ تَكُونُ بَقِيَّ عَبْدُ الْكَرِيمِ مَلِيًّا لَا يُحِيرُ جَوَابًا وَ وَلَعُ بَخْشَبَةِ كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ طَوِيلٌ عَرِيضٌ عَمِيقٌ قَصِيرٌ مُتَحَرِّكٌ سَاكِنٌ كُلُّ ذَلِكَ صِفَةٌ خَلَفَهُ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ فَاِنْ كُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ صِفَةَ الصَّنْعَةِ غَيْرَهَا فَاجْعَلْ نَفْسَكَ مَصْنُوعًا لِمَا تَجِدُ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يَحْدُثُ مِنْ هَذِهِ الْاُمُورِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْكَرِيمِ سَأَلْتَنِي عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَسْأَلْنِي عَنْهَا اَحَدٌ قَبْلَكَ وَ لَا يَسْأَلْنِي اَحَدٌ بَعْدَكَ عَنْ مِثْلِهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَبْكَ عَلِمْتَ اَنْتَ لَمْ تَسْأَلْ فِيمَا مَضَى فَمَا عَلِمَكَ اَنْتَ لَمْ تَسْأَلْ فِيمَا بَعْدَ عَلَيَّ اَنْتَ يَا عَبْدُ الْكَرِيمِ نَقَضْتَ قَوْلَكَ - لَأَنْتَ تَزْعُمُ اَنَّ الْاَشْيَاءَ مِنَ الْاَوَّلِ سِوَاكَ فَكَيْفَ قَدِمْتَ وَ اَخَّرْتَ ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدُ الْكَرِيمِ اَزِيدُكَ وَضُوحًا اَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ مَعَكَ كَيْسٌ فِيهِ جَوَاهِرُ فَقَالَ لَكَ قَائِلٌ هَلْ فِي الْكَيْسِ دِينَارٌ فَفَقِيتَ كُونَ الدِّينَارِ فِي الْكَيْسِ فَقَالَ لَكَ صَفٌ لِي الدِّينَارِ وَ كُنْتَ غَيْرَ عَالِمٍ بِصِفَتِهِ هَلْ كَانَ لَكَ اَنْ تَنْفِي كُونَ الدِّينَارِ عَنِ الْكَيْسِ وَ اَنْتَ لَا تَعْلَمُ قَالَ لَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَالْعَالِمُ اَكْبَرُ وَ اطْوَلُ وَ اَعْرَضُ مِنَ الْكَيْسِ فَلَعَلَّ فِي الْعَالِمِ صِنْعَةٌ مِنْ حَيْثُ لَا تَعْلَمُ صِفَةَ الصَّنْعَةِ مِنْ غَيْرِ الصَّنْعَةِ فَانْقَطَعَ عَبْدُ الْكَرِيمِ وَ اَجَابَ اِلَى الْاِسْلَامِ بَعْضُ اَصْحَابِهِ وَ بَقِيَ مَعَهُ بَعْضُ فَعَادَ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ فَقَالَ اَقْلَبِ السُّؤَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ مَا الدَّلِيلُ عَلَيَّ حَدَثِ الْاَجْسَامِ فَقَالَ اِنِّي مَا وَجَدْتُ شَيْئًا صَغِيرًا وَ لَا كَبِيرًا اِلَّا وَ اِذَا ضُمُّ اِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ اَكْبَرَ وَ فِي ذَلِكَ زَوَالٌ وَ اِنْتِفَالٌ عَنِ الْحَالَةِ الْاَوَّلِيَّ وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا مَا زَالَ وَ لَا حَالٌ لَانَ الَّذِي يَزُولُ وَ يَحْوِلُ يَجُوزُ اَنْ يُوْجَدَ وَ يَبْطُلَ فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحَدَثِ وَ فِي كَوْنِهِ فِي الْاَزَلِ دُخُولُهُ فِي الْعَدَمِ وَ لَنْ تَجْتَمِعَ صِفَةُ الْاَزَلِ وَ الْعَدَمِ وَ الْحُدُوثِ وَ الْقَدَمِ فِي شَيْءٍ وَاَحَدٍ فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ هَبْكَ عَلِمْتَ فِي جَرَى الْحَالَتَيْنِ وَ الزَّمَانَيْنِ عَلَيَّ مَا ذَكَرْتَ وَ اسْتَدَلْتِ بِذَلِكَ عَلَيَّ حُدُوثِهَا فَلَوْ بَقِيَتْ الْاَشْيَاءُ عَلَيَّ صَغَرِهَا مِنْ اَيْنَ كَانَ لَكَ اَنْ تَسْتَدِلَّ عَلَيَّ حُدُوثِهَا فَقَالَ الْعَالِمُ ع اِنَّمَا نَتَكَلَّمُ عَلَيَّ هَذَا الْعَالِمُ الْمَوْضُوعُ فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَ وَضَعْنَاهُ عَالِمًا اَخْرَجْنَا لَكَ شَيْءًا اَدَلَّ عَلَيَّ الْحَدِيثِ مِنْ رَفَعْنَا اِيَّاهُ وَ وَضَعْنَاهُ غَيْرَهُ وَ لَكِنْ اُجِيبُكَ مِنْ حَيْثُ قَدَرْتَ اَنْ تَلْزِمَنَا فَنَقُولُ اِنَّ الْاَشْيَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلَيَّ صَغَرِهَا لَكَانَ فِي الْوَهْمِ اَنَّهُ مَتَى ضُمُّ شَيْءٍ اِلَى مِثْلِهِ كَانَ اَكْبَرَ وَ فِي جَوَازِ التَّغْيِيرِ عَلَيْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقَدَمِ كَمَا اَنْ فِي تَغْيِيرِهِ دُخُولُهُ فِي الْحَدِيثِ لَيْسَ لَكَ وِرَاءَهُ شَيْءٌ يَا عَبْدُ الْكَرِيمِ فَانْقَطَعَ وَ خَزِيَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَامِ الْقَابِلِ التَّقَى مَعَهُ فِي الْحَرَمِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شَيْعَتِهِ اِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ قَدْ اَسْلَمَ فَقَالَ الْعَالِمُ ع هُوَ اَعْمَى مِنْ ذَلِكَ لَا يُسْلِمُ فَلَمَّا بَصُرَ بِالْعَالِمِ قَالَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع مَا جَاءَ بِكَ اِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ عَادَةُ الْجَسَدِ وَ سُنَّةُ الْبَلَدِ وَ لِنَظَرِ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْحَلْقِ وَ رَمَى الْحِجَارَةَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع اَنْتَ بَعْدُ عَلَيَّ عُنُوكَ وَ ضَلَالِكَ يَا عَبْدُ الْكَرِيمِ فَذَهَبَ يَتَكَلَّمُ فَقَالَ لَهُ ع لَا جِدَالَ فِي الْحُجِّ وَ نَفْضِ رِدَائِهِ مِنْ يَدِهِ وَ قَالَ اِنْ يَكُنِ الْاَمْرُ كَمَا نَقُولُ وَ لَيْسَ كَمَا نَقُولُ نَجُونَا وَ نَجُوتَ وَ اِنْ يَكُنِ الْاَمْرُ كَمَا نَقُولُ وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ نَجُونَا وَ هَلَكْتَ فَاقْبَلِ عَبْدُ الْكَرِيمِ عَلَيَّ مِنْ مَعَهُ فَقَالَ وَجَدْتُ فِي قَلْبِي حَزَاةً فَرُدُونِي فَرُدُّوهُ فَمَا تَا رَحِمَهُ اللَّهُ.

نگه می‌دارد اما از طرفی لذت‌های معنوی عمیقی در مناجات با خدا و ... می‌برد که چه‌بسا اگر تیر هم از پایش بکشند متوجه نشود و به درکی از خود و پیرامونش می‌رسد که حتی در سخت‌ترین مصیبت‌ها، فقط زیبایی می‌بیند (حضرت زینب س در دربار ابن‌زیاد فرمود: جز زیبایی ندیدم)؛ و از طرف دیگر، آن لذت‌های فوری غالباً عوارضی برای سلامتی و ... دارد و این محرومیت‌ها مزایا و ثمراتی در زندگی دنیوی دارد - مانند استحکام پیوند خانوادگی و رسیدن به تجربه عشق‌ورزی، و ... - که او از آن عوارض در امان می‌ماند و از این مزایا هم بهره‌مند می‌شود؛ و لذا سرجمع لذت‌های یک متدین واقعی در دنیا، اگر بیش از لذت‌های یک بی‌دین نباشد، کمتر نیست.

۱۳۹۶/۱/۲۱

۳۸۰) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۲ **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ**

ترجمه

رخساره‌هایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است.

(شاد می‌آید و رخساره برافروخته بود)

نکات ترجمه

«نَاضِرَةٌ»

اسم فاعل از ماده «نضر» است. این ماده در اصل بر حُسن و خلوص و نورانیت دلالت می‌کند (معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۴۳۹). برخی آن را لمعان و درخششی دانسته‌اند که [از فرط حُسن و زیبایی در چهره کسی نمایان دیده می‌شود و] دلالت بر خوش و خرم بودن وی می‌کند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۱۵۶)

این ماده، علاوه بر این مورد، در دو جای دیگر قرآن کریم به صورت مصدر (نضرة) به کار رفته است: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (مطففین/۲۴) «لَقَاهُمْ نَضْرَةٌ وَ سُرُورًا» (انسان/۱۱)

حدیث

پیشاپیش میلاد سراسر نور امیرمومنان را تبریک عرض می‌کنم

هدیه به تمامی شیعیان واقعی آن حضرت، روایت زیر که تناسبی با آیه امروز (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ: رخساره‌هایی آن روز بشاش و نورانی است) دارد، تقدیم می‌شود:

۱) از امام باقر ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

در سمت راست عرش، گروهی‌اند که رخساره‌هایشان از نور و بر منابری از نورند، انبیاء به حال آنان غبطه می‌خورند در حالی که نه از انبیایند و نه از شهداء.

گفتند: پیامبر خدا! در حالی که نه از انبیاء هستند و نه از شهداء، چه چیزی آنان را چنان مقرب خداوند کرده است؟

فرمود: آنان شیعیان علی ع هستند و حضرت علی ع امامشان است.

عَنْ عَنْ حَمَزَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ قَوْمًا وَجُوهُهُمْ مِنْ نُورٍ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّونَ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ فَقَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَمَا أَزْدَادُوا هَؤُلَاءِ مِنَ اللَّهِ إِذَا لَمْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ إِلَّا قُرْبًا مِنَ اللَّهِ قَالَ أَوْلَيْتُكَ شِيعَةً عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ إِمَامُهُمْ ۱.

۲) هاشم صیداوی می‌گوید: امام صادق ع فرمودند: پدرم که از من بهتر است، از جدم از رسول خدا ص روایت کرده است که فرمودند: هیچ یک از فقرای شیعیان ما نیست مگر اینکه «تبعه» ای [بدهی ای که ناشی از ظلم باشد] برعهده‌اش نیست. به ایشان گفتم: فدایتان شوم. تبعه چیست؟

فرمودند: از پنجاه و یک رکعت نماز [= نمازهای واجب و نوافل یومیه] و از روزه سه روز در ماه. پس هنگامی که روز قیامت شود از قبرهایشان بیرون می‌آیند در حالی که رخساره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. به هر یک از آنها گفته می‌شود: بخواه تا به تو داده شود. می‌گوید: از پروردگارم تقاضا دارم که نگاه کردن به رخسار حضرت محمد ص را نصیبم فرماید. پس خداوند عز و جل به بهشتیان اجازه می‌دهد که حضرت محمد ص را زیارت کنند.

پس برای رسول خدا ص منبری بر بساطی از بساطهای بهشتی گذاشته می‌شود ... پس حضرت محمد ص و حضرت علی ع از آن بالا می‌روند و شیعیان آل محمد ص دور آن ازدحام می‌کنند و خدا به آنها نگاه می‌کند و این همان است که فرمود: «رخساره‌هایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است، به جانب پروردگارشان می‌نگرند» (قیامت/۲۲-۲۳) ۲

فرمود: پس نوری آنها را در برمی‌گیرد به نحوی که وقتی برمی‌گردند حوری‌ها نمی‌توانند از دیدن آنها سیراب شوند. سپس امام صادق ع فرمود: هاشم، «برای چنین چیزی اهل عمل باید عمل کنند.» (صافات/۶۱)

تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العتره الطاهرة، ص ۷۱۷

مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هُوْدَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ هَاشِمِ الصَّيْدَاوِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا هَاشِمُ حَدَّثَنِي أَبِي وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ فُقَرَاءِ شِيعَتِنَا إِلَّا وَكَيْسَ عَلَيْهِ تَبِعَةٌ. قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَمَا التَّبِعَةُ؟

۱. مرحوم برقی (صاحب المحاسن) در ادامه گفته است:

عَنْ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ مِثْنَى الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ نَحْوَهُ وَاخْتَلَفَ فِيهِ بَعْضُ لَفْظِهِ قَالَ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّونَ وَ الْمُرْسَلُونَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا أَعْظَمَ مَنزِلَةَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ وَاللَّهِ شِيعَةُ عَلِيٍّ وَ هُوَ إِمَامُهُمْ.

۲. چه بسا امام ع نگاه کردن به جانب پروردگار را به معنای «نگاه کردن به جانب لطفی که پروردگار در حق آنها روا داشته و آنچه از نگاه پیامبر می‌خواستند نصیبشان کرده» دانسته‌اند. شاید هم از این باب بوده که چون پیامبر مظهر تجلی اعظم است، نگاه به ایشان نگاه به خداست، شبیه آنچه در احادیث در تفسیر آیه «فلما آسفونا انتقمنا منهم» آمده که خدا ناراحت شدن اولیای خود را به خود نسبت داده است.

قَالَ مِنَ الْإِحْدَى وَالْخَمْسِينَ رَكْعَةً وَمِنْ صَوْمِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنَ الشَّهْرِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَرَجُوا مِنْ قُبُورِهِمْ وَوَجُوهُهُمْ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ فَيُقَالُ لِلرَّجُلِ مِنْهُمْ سَلٌ تُعْطَى فَيَقُولُ أَسْأَلُ رَبِّي النَّظَرَ إِلَى وَجْهِ مُحَمَّدٍ ص قَالَ فَيَأْذَنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَنْ يَزُورُوا مُحَمَّدًا ص قَالَ فَيُنْصَبُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنْبَرٌ عَلَى دَرْتُوكٍ مِنْ دَرَانِيكَ الْجَنَّةِ لَهُ أَلْفُ مَرْقَاهُ بَيْنَ الْمَرْقَاهِ إِلَى الْمَرْقَاهِ رَكْضَةٌ الْفَرَسِ فَيَصْعَدُ مُحَمَّدٌ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ فَيُحْفُ ذَلِكَ الْمَنْبَرِ شِيعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ ع فَيَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ وَهُوَ قَوْلُهُ «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» قَالَ فَيُلْقَى عَلَيْهِمْ مِنَ النُّورِ حَتَّىٰ إِنَّ أَحَدَهُمْ إِذَا رَجَعَ لَمْ تَقْدِرِ الْحُورُ أَنْ تَمَلَأَ بَصَرَهَا مِنْهُ. قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا هَاشِمُ «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ».

۳) از امام صادق ع از پدرشان از جدشان روایت شده است که رسول خدا ص فرمود: هنگامی که روز قیامت شود گروهی را بر منبری از نور می‌آورند که رخسارشان همچون ماه شب چهارده می‌درخشد که اولین و آخرین بر آنها غبطه می‌خورند. سپس سکوت کردند. مجدداً این کلام را سه بار تکرار کردند.

عمر بن خطاب گفت: پدرم و مادرم فدایت! آیا آنها شهیدانند؟

حضرت ص فرمود: آنها شهیدانند اما نه آن شهیدانی که شما گمان می‌کنید.

گفت: آنها اوصیائند؟

فرمود: آنها اوصیائند اما نه آن اوصیایی که شما گمان می‌کنید.

گفت: از اهل آسمان‌اند یا از اهل زمین؟

فرمود: از اهل زمین‌اند.

گفت: به من بگو آنها کی‌اند؟

پیامبر ص با دست اشاره‌ای به حضرت علی ع کرد و فرمود: این و شیعیانش؛ دشمنی و بغض آنها را هیچیک از قریش ندارد مگر اینکه خونخوار [یا: زناکار] باشد؛ و هیچیک از انصار ندارد مگر اینکه یهودی باشد؛ و هیچیک از عرب ندارد مگر اینکه حرامزاده باشد، و هیچیک از سایر مردم ندارد مگر اینکه شقاوتمند باشد.

عمر! دروغ می‌گوید کسی که می‌پندارد مرا دوست دارد در حالی که دشمنی و بغض علی ع را دارد.

فضائل الشیعة (صدوق)، ص ۳۱

أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُؤْتَى بِأَقْوَامٍ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ تَتَلَاأُ وَوُجُوهُهُمْ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ يَغْبِطُهُمُ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ أَعَادَ الْكَلَامَ ثَلَاثًا.

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي هُمُ الشُّهَدَاءُ؟

قَالَ هُمُ الشُّهَدَاءُ وَ لَيْسَ هُمُ الشُّهَدَاءُ الَّذِينَ تَطُنُّونَ.

قَالَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ؟

قَالَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ وَ لَيْسَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ تَطُنُّونَ.

قَالَ فَمِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ أَوْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ؟

قَالَ هُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ.

قَالَ فَأَخْبِرْنِي مَنْ هُمْ؟

قَالَ فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ هَذَا وَشِيعَتُهُ مَا يُبْغِضُهُ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا سَفَاحِيٌّ وَلَا مِنْ الْأَنْصَارِ [الأنهار] إِلَّا يَهُودِيٌّ وَلَا مِنْ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِيٌّ وَلَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِيٌّ يَا عُمَرُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيًّا.^١

(٤) از امام باقر ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

کسانی که همدیگر را فی الله دوست بدارند، روز قیامت بر زمینی از زبرجد سبز در سایه عرش خداوند در سمت راستش [پربرکتش] می‌باشند - که هر دو دستش راست [پربرکت] است - . رخساره‌هایشان سفیدتر و نورانی‌تر است از خورشیدی که طلوع می‌کند؛ به جایگاه آنها هر فرشته مقرب و پیامبر فرستاده‌شده‌ای غبطه می‌خورد.

مردم می‌گویند: اینان چه کسانی‌اند؟

گفته می‌شود: اینان کسانی‌اند که همدیگر را فی الله دوست داشتند.

الکافی، ج ٢، ص ١٢٦

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عُمَرَ بْنِ جَبَلَةَ الْأَحْمَسِيِّ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضِ زَبْرَجْدَةَ خَضْرَاءَ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَكَلْنَا يَدَيْهِ يَمِينٌ وَجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضاً وَأَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ يَغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَكُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ. يَقُولُ النَّاسُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ.

١ در این مضمون احادیث فراوانی وارد شده است. دو نمونه دیگر هم در اینجا تقدیم می‌شود:

عَنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكَ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنْ قُبُورِهِمْ وَجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ الْقَمَرِ عَلَيْهِمْ نِيَابٌ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ عَلَيْهِمْ نِعَالٌ مِنْ نُورٍ شَرُكُهَا مِنْ ذَهَبٍ فَيُوتُونَ بِنَجَائِبٍ مِنْ نُورٍ عَلَيْهَا رِحَائِلٌ مِنْ نُورٍ أَزْمَتِهَا سَلْسَلٌ مِنْ ذَهَبٍ وَرُكْبُهَا مِنْ زَبْرَجْدٍ فَيُرَكَّبُونَ عَلَيْهَا حَتَّى يَصِيرُوا أَمَامَ الْعَرْشِ وَالنَّاسُ يَهْتَمُونَ وَيَعْتَمُونَ وَيَحْزَنُونَ وَهُمْ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ فَقَالَ عَلِيُّ ع مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَوْلَئِكَ شِيعَتُكَ وَأَنْتَ إِمَامُهُمْ. (المحاسن، ج ١، ص ١٧٩)

أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَهْرِبَارٍ الْخَازِنَ بِقَرَاءَتِي عَلَيْهِ مَرَارًا بِمَشْهَدِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيِّ الْبَزَازِ قَالَ أَخْبَرَنَا جَدِّي لَأُمِّي أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّمِيمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبَّاسِ الْبَجَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ الرَّمَازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَابِدِيُّ الْعَرَمِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلْوَانَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ التَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَبْعَثُ شِيعَتَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ قُبُورِهِمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْعُيُوبِ وَجُوهُهُمْ كَالْقَمَرِ لَيْلَةً الْبَدْرِ مَسْكَنَةٌ رَوْعَاتِهِمْ مَسْتَوْرَةٌ عَوْرَاتِهِمْ قَدْ أُعْطُوا الْأَمْنَ وَالْأَمَانَ يَخَافُ النَّاسُ وَلَا يَخَافُونَ وَيَحْزَنُ النَّاسُ وَلَا يَحْزَنُونَ يَحْشَرُونَ عَلَى نُوقٍ لَهَا أَجْنِحَةٌ مِنْ ذَهَبٍ تَتَلَاأُ قَدْ ذَلَّتْ مِنْ غَيْرِ رِيَاضَةٍ أَعْنَاقُهَا مِنْ يَأْقُوتِ أَحْمَرَ الْيَنِّ مِنَ الْحَرِيرِ لِكِرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى. (بشارة المصطفى لشيعته المرتضى

(طبری آملی، قرن ٦، ص ٤٧)

(۱) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»

رخسارهایی در آن روز از فرط شادی برافروخته است.

کسی که آخرت و تفاوتش با دنیا را بفهمد، می‌فهمد اینکه انسان آن روز چنین باشد، مهم است؛ و اگر آن روزمان چنین باشد، امروز تحمل هر سختی‌ای برایمان آسان می‌شود.

(۲) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»

رخسارهایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است.

چرا چنین‌اند؟

در آیه دیگر این حالت خوش و خرم و برافروختگی‌ای که در صورت بهشتیان دیده می‌شود ناشی از نعمت‌هایی دانسته

شده که خداوند بدانها داده است: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (مطففین/۲۴)

اما چرا این نعمت‌ها بدانها داده شده؟

در آیه دیگر، این ناشی از عمل خودشان دانسته شده؛ البته عملی خالصاً برای خدا:

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا؛ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا؛ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا؛ فَوْقَاهُمْ اللَّهُ شَرًّا ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَاهُمْ نَضْرَةٌ وَ سُرُورًا (انسان/۸-۱۱)

(۳) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»

اینها چه کسانی‌اند که صورت‌هایشان چنین نورانی است؟

- در قرآن کریم این تعبیر تنها دوبار دیگر آمده است:

یکبار در مورد آن گروه از «ابرار» [= نیکان] آمده که از رحیق مختومی که از جام مقربان در آن ریخته شده می‌نوشند.

(مطففین/۲۲-۲۸)

مورد دوم در خصوص انفاقی است که اهل بیت ع انجام دادند و سه شب پیاپی افطاری‌شان را به مسکین و یتیم و

اسیر انفاق کردند و خداوند کارشان را ستود و آنها را از سرور و چنین نورانی‌تی لبریز کرد (انسان/۸-۱۱).

اگر توجه کنیم که مصداق اصلی مقربان همان اهل بیت ع هستند، جمع این دو آیه این می‌شود که کسانی که در

قیامت این گونه «شاد می‌آیند و رخساره برافروخته‌اند» یا خود اهل بیت‌اند یا شیعیان خاص آنان.

- اکنون اگر سراغ روایات برویم، می‌بینیم این حالت یا صریحاً وصف حضرت علی ع و شیعیانش دانسته شده (احادیث

۱-۳) و یا وصف کسانی که همدیگر را فی الله دوست دارند (حدیث ۴)؛ و با توجه به اینکه شیعه واقعی کسی است

که امیرالمومنین ع و اهل بیت را فی الله دوست دارد، و تنها دوستی‌ای که در قرآن کریم بارها بر آن اصرار و تصریح

شده و مصداق اصلی محبت فی الله است، دوستی اهل بیت است - که تنها اجری است که پیامبر ص از ما خواسته

(شوری/۲۳) و فرموده که این اجر به خاطر خودتان است (سبأ/۴۷) و راه شما را به سوی خدا باز می‌کند (فرقان/۵۷)

- دوباره به همین نتیجه می‌رسیم که مصداق اصلی این کسان، یا خود اهل بیت‌اند و یا شیعیان خاص آنها.

خداوند ان‌شاءالله، به حق این شب مبارک میلاد امیرمؤمنان علیه‌السلام همه ما را از شیعیان خاص ایشان قرار دهد.

﴿۴﴾ «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»

وجوه (رخساره) بهشتیان چگونه خواهد بود؟

در این آیه «ناضرة: شاد و برافروخته، نورانی) معرفی شد.

آیات دیگری که رخساره (وجه، وجوه) بهشتیان را توصیف می‌کند عبارتند از:

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ (آل عمران/۱۰۶)

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ؛ لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ (غاشیه/۸-۹)

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ؛ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (عبس/۳۸-۳۹)

در واقعا رویشان سفید است (مببضه)، آثار نعمت در آن هویدا است (ناعمه)، تابناک و درخشان (مسفره)، خندان (ضاحکه)

است و آثار بشارت هم در آن پیدا است (مستبشرة)

اینها همگی اوج شادی را همراه با معنویت معرفی می‌کند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی (تأملی درباره شادی)

اسلام اصلاً با شادی مخالف نیست؛ اما برای رساندن انسان به شادی حقیقی‌ای که عمق جان انسان را شاد کند، با

شادی‌های کاذب که روح را به ابتذال می‌کشاند، مخالف است.

اگر باور کنیم که آخرت است که حقایق آشکار می‌شود، آنگاه فرق شادی حقیقی و شادی کاذب را خواهیم دانست.

شادی حقیقی امری سراسر معنوی است، کسی واقعا شاد است، که در ضمیر و باطنش شاد باشد؛ نه اینکه صرفاً لحظاتی

به خندیدن و خنداندن دیگران مشغول باشد.

ممکن است کسی دلچک شود و ظاهرش شاد و شادی‌آور باشد، اما شادی یک دلچک چه اندازه واقعی است؟ و آیا او که

جانش شاد نیست و برای پول، خود را مضحکه دیگران کرده، می‌تواند شادی واقعی را در مخاطبش پدید آورد؟

بله، لحظاتی ما را می‌خندانند، اما خنده‌ای که اگر انسان عمیقی باشیم، چه بسا بعداً، بیش از آن، به حال او و جامعه‌ای که

او را بدین کار واداشته، گریه کنیم.

اما آنکه حقیقتاً شاد است، این شادی همچون نوری در چهره‌اش منعکس خواهد شد و در مواجهه با او، حتی بی‌آنکه

سخن بگوید جان انسان شاد می‌شود.

آیا تاکنون چهره یک ولی خدا را از نزدیک دیده‌اید که چه آرامش و نشاطی به انسان منتقل می‌کند؟

اگر این را هم تجربه نکرده باشید، می‌توانید با حضور در حرم اهل بیت ع، محضری ملکوتی را درک کنید و ببینید آیا جان‌تان لبریز از شادی نمی‌شود؟ تا حدی که گاه ناخودآگاه اشک شوق بر دیدگانتان می‌نشانند. و یا در ایام و ساعات خاصی که با آنها نسبتی دارد، (مانند امشب که میلاد سراسر نور مولود کعبه است) می‌توانید خود را در محضر ایشان حاضر کنید. واقعا شادی‌ای را که در محضر ایشان به دست می‌دهد به چه قیمتی عوض می‌فروشید؟ آیا تماشای دهها فیلم کم‌دی، ذره‌ای از چنین شادی‌ای را به جان شما منتقل می‌کند؟

چنین شادی‌ای شادی حقیقی است؛ لذا در عرصه قیامت، که پرده‌ها کنار می‌رود و فقط حقیقت می‌ماند، این شادی‌ها در چهره‌ها موج می‌زند.

بیهوده نیست که مصداق اصلی این چهره‌های شاد را اهل بیت ع و شیعیان واقعی ایشان معرفی کرده‌اند (تدبر ۳) ۱

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ﴾

اگر در دنیا هم گاه درست نباشد، در قیامت قطعاً درست است که:

«رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر»

۱۳۹۶/۱/۲۲

۳۸۱) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۳ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ

ترجمه

به سمت پروردگار خویش نظاره‌کنان؛

میلاد امیرالمومنین ع مبارک باد.

نکات ترجمه

«ناظرَةٌ» اسم فاعل از ماده «نظر» است که درباره این ماده در جلسه ۷۶ (<http://yekaye.ir/al-hadeed-057-13>) و

جلسه ۲۳۴ (<http://yekaye.ir/al-aaraf-7-14>) بحث شد.

تنها اضافه می‌شود که کاربرد کلمه «ناظر» در معنای «منتظر» کاربرد بسیار رایجی است و در زبان فارسی نیز گاهی کلمه «ببینم» را به معنای «منتظر می‌مانم» نیز به کار می‌رود؛ چنانکه در قرآن کریم همین تعبیر «ناظرَةٌ» مشخصاً در معنای «منتظر بودن» به کار رفته است و می‌توان آن را به «ببینم» (به همین معنای منتظر می‌مانم) ترجمه کرد: «وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ؛ [ملکه سبأ گفت:] و من هدیه‌ای برای آنها می‌فرستم تا ببینم [منتظر بمانم] که فرستادگان را با چه چیزی برمی‌گردانند.» (نمل/۳۵)

۱. درباره اینکه می‌توان قربه‌الی الله شاد بود، قبلاً در یادداشت زیر نکاتی نوشته‌ام.

<http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=19001>

۱) از امام رضا ع درباره این سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید «رخساره‌هایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است. به سمت پروردگار خویش نظاره‌کنان» (قیامت/۲۲-۲۳) فرمودند:

یعنی [آن رخساره‌ها] نورانی است و منتظر ثواب پروردگارش است.

توجه: ابن‌شهر آشوب این مطلب را به مفسران مهم صحابه و تابعین نسبت می‌دهد و سخن آنها را روایت نبوی می‌داند و بعد از آن می‌گوید:

و امیرالمومنین ع فرمود: در آخرت به او می‌نگرند همان گونه که در دنیا می‌نگریستند.

الأمالی (للسدوق)، ص ۴۰۹

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوِّيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَاعِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ قَالَ يَعْنِي مُشْرِقَةٌ تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا.

متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۹۶

جاء في التفسير عن ابن عباس و الحسن و عمرو و مجاهد و قتادة و الأعمش و ابن جريج و أبي صالح و الضحاك و الكلبي و ابن المسيب و ابن جبیر و جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ يَعْنِي مُشْرِقَةٌ يَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا وَ هُوَ الْمُرُوي عَنْ النَّبِيِّ ع وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ كَمَا يَنْظُرُونَ فِي الدُّنْيَا ١.

۲) شخصی خدمت امیرالمومنین ع می‌رسد و می‌گوید در کتاب خداوند شک کرده‌ام و آیاتی را بیان می‌کند که از نظر خودش با هم ناسازگار است. فرازی از این روایت در جلسه ۱۹۳، حدیث ۲ (<http://yekave.ir/fussilat-041-21>) گذشت. یکی از سوال‌هایی که می‌پرسد ناسازگاری‌ای است که به نظر او بین «رخساره‌هایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است. به سمت پروردگار خویش نظاره‌کنان» (قیامت/۲۲-۲۳) با آیاتی که دیدن خدا را انکار می‌کند، وجود دارد.

امیرالمومنین ع در پاسخ به این سوال می‌فرمایند:

اما اینکه فرموده است «رخساره‌هایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است. به سمت پروردگار خویش نظاره‌کنان»؛ پس همانا آن در جایگاهی است که اولیای خداوند عز و جل بعد از اینکه از حساب فارغ شدند، به نهی می‌رسند که «زندگی» نامیده می‌شود پس در آن غسل می‌کنند و از آن می‌نوشند؛ پس رخساره‌هایشان از نورانیت برافروخته می‌شود و هر آلودگی و ناملایمی از آنها زدوده می‌شود؛ سپس بدانها دستور ورود به بهشت داده می‌شود؛ پس، از این مقام است که می‌نگرند که

۱ مطلب در مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۲ این گونه آمده است:

أن المعنى منتظرة لثواب ربها و روى ذلك عن مجاهد و الحسن و سعيد بن جبیر و الضحاك و هو المروى عن على ع

پروردگارشان چگونه پاداششان می‌دهد و از اینجاست که وارد بهشت می‌شوند؛ همان سخن خداوند عز و جل درباره سلام دادن فرشتگان بر آنها: «سلام بر شما، پاک باشید! جاودانه در آن وارد شوید» (زمر/۷۳)

در آن هنگام است که یقین می‌کنند به ورود در بهشت و نگرستن به آنچه پروردگارشان بدانها وعده داد؛ که این سخن خداوند است که: «به سمت پروردگار خویش نظاره‌کنان»؛

و «ناظر» [نظاره‌کنان] در برخی از معانی‌اش به معنای «منتظر» است؛ آیا سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که «[ملکه سبأ گفت: پس می‌نگرم [= منتظر می‌مانم] که فرستادگان را با چه چیزی برمی‌گردانند» (نمل/۳۵)

التوحيد (للسدوق)، ص ۲۶۲؛ الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۴۳

جَاءَ بَعْضُ الزَّانِقَةِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَ وَ قَالَ لَهُ لَوْ لَأ مَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْاِخْتِلَافِ وَ التَّنَاقُضِ لَدَخَلْتُ فِي دِينِكُمْ فَقَالَ لَهُ عَ وَ مَا هُوَ؟^۱

... وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» وَ قَوْلُهُ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» وَ قَوْلُهُ «وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَهُ أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى»^۲ وَ ...

فَقَالَ عَ ... فَأَمَّا قَوْلُهُ وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ. إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ فَإِنَّ ذَلِكَ فِي مَوْضِعٍ يَنْتَهَى فِيهِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ مَا يَفْرَعُ مِنَ الْحِسَابِ إِلَى نَهْرٍ يُسَمَّى الْحَيَوَانَ فَيَعْتَسِلُونَ فِيهِ وَ يَشْرَبُونَ مِنْهُ فَتَنْضَرُ وَ جُوهُهُمْ إِشْرَاقًا فَيَذْهَبُ عَنْهُمْ كُلُّ قَدَى وَ وَعَثَ ثُمَّ يُؤْمَرُونَ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فَمِنْ هَذَا الْمَقَامِ يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ كَيْفَ يَنْبِيهِمْ وَ مِنْهُ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ تَسْلِيمِ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمْ - سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَيَقْنُوا بِدُخُولِ الْجَنَّةِ وَ النَّظَرِ إِلَى مَا وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ - فَذَلِكَ قَوْلُهُ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ [وَ النَّاطِرَةُ فِي بَعْضِ اللُّغَةِ هِيَ الْمُنْتَظَرَةُ أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - فَنَاطِرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ]^۳

۱. شروع روایت در توحید صدوق چنین است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ مَطَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَحْدَبِ الْجَنْدُبِيُّ بَنِيْسَابُورُ قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي بَخْطَةَ حَدَّثَنَا طَلْحَةُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي مَعْمَرِ السَّعْدَانِيِّ أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ شَكَّكَتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ قَالَ لَهُ عَ تَكَلَّمْتُكَ أَمْ كَ وَ كَيْفَ شَكَّكَتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ قَالَ لَأَنِّي وَجَدْتُ الْكِتَابَ يَكْذِبُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَكَيْفَ لَأ أَشْكُ فِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لَيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ لَأ يَكْذِبُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ لَكِنَّكَ لَمْ تَرِزُقْ عَقْلًا تَنْتَفِعُ بِهِ فَهَاتِ مَا شَكَّكَتُ فِيهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

۲. این عبارات در توحید صدوق بدین صورت است:

قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» وَ يَقُولُ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» وَ يَقُولُ وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَهُ أُخْرَى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» وَ يَقُولُ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أِذْنُ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» وَ مِنْ أَدْرِكُهُ الْأَبْصَارَ فَقَدْ أَحَاطَ بِهِ الْعِلْمُ [عِلْمًا] فَأَتَى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لَأ أَشْكُ فِيمَا تَسْمَعُ؟ ...

۳. به جای این عبارات داخل کرده، در توحید صدوق چنین آمده است:

إِنَّمَا يَعْنِي بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ النَّظَرَ إِلَى تَوَابِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى

ادامه آیاتی که درباره دیدن بوده را حضرت چنین توضیح داده اند:

۳) از امام صادق ع روایت شده است:

یکبار امیرالمومنین ع بر منبر کوفه خطبه می‌خواند که مردی به نام ذعلب که شخصی زبان‌دار و بلیغ و شجاع‌دل بود برخاست و گفت:

امیرالمومنین! آیا پروردگارت را دیده‌ای؟

حضرت فرمود: وای بر تو ای ذعلب! من کسی نیستم که خدایی را که نبینم بپرستم!

گفت: یا امیرالمومنین! چگونه او را دیدی؟

فرمود: وای بر تو ذعلب! چشم‌ها با مشاهده بصری او را نبینند، ولی دلها با حقایق ایمان او را بینند.

وای بر تو ذعلب! همانا پروردگرم لطیف لطافت است به نحوی که با لطیف هم وصف نمی‌شود؛ عظیم عظمت است پس با عظمت هم نمی‌توان توصیفش کرد؛ کبیر کبریاست، با کبر و بزرگی هم وصف نشود؛ جلیل جلالت است، با درستی هم وصف نشود؛

قبل از هر چیزی است که نمی‌شود گفت چیزی قبل از اوست؛ و بعد از هر چیزی است و گفته نشود که بعدی دارد؛ اشیاء را شیئیت داد، نه با همتی درآک و نه با حيله‌ای در اشیاء؛ همه آنها نه به او ممزوج و آمیخته شده، و نه از او جداست؛ ظاهر و آشکار است، اما نه به تاویل مباشرت؛ تجلی کرده است، اما نه آن گونه که با چشم بتوان رویت کرد؛ دور است اما نه با مسافت، و نزدیک است اما نه با کمی فاصله؛ لطیف [نافذ] است اما نه با تجسم؛ موجود است اما نه بعد عدم؛ فاعل است اما نه مجبور و به اضطرار؛ تعیین‌کننده اندازه است اما نه با حرکت؛ اراده‌کننده است اما نه با اهتمام و وزیدن؛ شنواست اما نه با ابزار [گوش و یا هر وسیله‌ای برای شنوایی]؛ بیناست اما نه با ادوات [بینایی]؛ مکانها او را در خود جای ندهد و زمانها او را دربرنگیرد؛ و ویژگی‌ها او را محدود نکند؛ و سالها او را دربرنگیرد؛ بودنش بر وقت‌ها، و وجودش بر عدم، و ازلیتش بر ابتدا سبقت گرفته است؛

وَأَمَّا قَوْلُهُ - لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ فَهُوَ كَمَا قَالَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ يَعْنِي لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَوْهَامُ - وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ يَعْنِي يُحِيطُ بِهَا وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ ذَلِكَ مَدْحٌ أَمْتَدَحَ بِهِ رَبَّنَا نَفْسَهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ عُلُوًّا كَبِيرًا وَ قَدْ سَأَلَ مُوسَى ع وَ جَرَى عَلَيَّ لِسَانِهِ مِنْ حَمْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ فَكَانَتْ مَسْأَلَتُهُ تِلْكَ أَمْرًا عَظِيمًا وَ سَأَلَ أَمْرًا جَسِيمًا فَعُوقِبَ ف قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا حَتَّى تَمُوتَ فَتَرَانِي فِي الْآخِرَةِ وَ لَكِنْ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا فَانْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسُوفَ تَرَانِي فَأَبْدَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَعْضَ آيَاتِهِ وَ تَجَلَّى رَبُّنَا لِلْجَبَلِ فَتَقَطَّعَ الْجَبَلُ فَصَارَ رَمِيمًا - وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقًا يَعْنِي مَيِّتًا فَكَانَ عُقُوبَتُهُ الْمَوْتَ ثُمَّ أَحْيَاهُ اللَّهُ وَ بَعَثَهُ وَ تَابَ عَلَيْهِ فَقَالَ سُبْحَانَكَ تَبَّتْ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي أَوَّلَ مُؤْمِنٍ آمَنَ بِكَ مِنْهُمْ أَنَّهُ لَنْ يَرَاكَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ أُخْرَى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى يَعْنِي مُحَمَّدًا ص كَانَ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى حَيْثُ لَا يَتَجَاوَزُهَا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ فِي آخِرِ الْآيَةِ - مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى. لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى رَأَى جِبْرَائِيلَ ع فِي صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ هَذِهِ الْمَرَّةُ وَ مَرَّةً أُخْرَى وَ ذَلِكَ أَنَّ خَلْقَ جِبْرَائِيلَ عَظِيمٌ فَهُوَ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ الَّذِينَ لَا يَدْرِكُ خَلْقَهُمْ وَ صِفَتَهُمْ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا لَا يُحِيطُ الْخَلَائِقُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمًا إِذْ هُوَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ عَلَى أَبْصَارِ الْقُلُوبِ الْغَطَاءَ فَلَا فِهُم يَنَالُهُ بِالْكَيفِ وَ لَا قَلْبٌ يَثْبُتُهُ بِالْحُدُودِ - فَلَا يَصِفُهُ إِلَّا كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ - لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ - الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنَ الْأَشْيَاءِ شَيْءٌ مِثْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى -
فَقَالَ فَرَجَتْ عَنِّي فَرَجَ اللَّهُ عَنكَ وَ حَلَلَتْ عَنِّي عُقْدَةٌ فَأَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

با مشاعر [= ابزارهای ادراکی] را مشاعر کردن، معلوم می‌شود که خودش مشاعری ندارد؛ و با جوهریت دادن به جوهرها، فهمیده می‌شود که جوهری ندارد؛ و با ضدیتی که بین اشیاء برقرار کرده، دانسته می‌شود که ضدی ندارد؛ و با مقارنتی که بین اشیاء برقرار کرده، معلوم می‌شود که قرینی ندارد؛

ضدیت داد نور را با ظلمت، و خشک را با تر، و خشن را با نرم، و سرد را با گرم؛ بین اختلاف‌هایشان تالیف کرد [کنار هم قرار داد] و بین نزدیک‌هم‌هایشان فرق انداخت؛ و با فرق انداختنشان بر فرق‌اندازنده دلالت کرد و با تالیف کردنشان بر مؤلف [کنار هم قرار دهنده]؛ و این سخن خداوند متعال است که «از هر چیزی زوجی آفریدیم باشد که متذکر شوید» (ذاریات/۴۹).

پس بین قبل و بعد تفاوت انداخت، تا معلوم شود که نه قبلی دارد و نه بعدی؛ طبیعت و غریزه قرار دادن برای اشیاء را، شاهد قرار داد که برای غریزه دهنده‌شان غریزه و طبیعتی در کار نیست؛ و با وقت قراردادن برای آنها، خبر داد که وقت‌قراردهنده‌شان وقتی ندارد؛ برخی را از برخی در حجاب قرار داد، تا معلوم شود که حجابی بین او و آفریده‌اش نیست؛ پروردگار بود در حالی که پرورده‌ای در کار نبود؛ و اله [معبود، آن که حیرانش شوند] بود در حالی که مألوه [عابد، حیران شده] ای در کار نبود؛ و عالم بود در حالی که معلومی در کار نبود؛ و شنوا بود در حالی که شنیدنی‌ای در کار نبود.

الکافی، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۳۹؛ التوحید (للسدوق)، ص ۳۰۵-۳۰۶

۱. در توحید صدوق، سند اگرچه متصل است اما روایت نه از امام صادق ع بلکه از اصبع بن نباته است و فقط قسمتی از این عبارات آمده و حدیث، قبل و بعدی مفصلتر دارد. از ابتدای حدیث تا قسمتی که به این بحث مربوط می‌شود چنین است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقَ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي السَّرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ سَعْدِ الْكِنَانِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ عَلِيُّ ع فِي الْخَلَافَةِ وَبَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَابِسًا بَرْدَةً رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَنَعِّلًا نَعَلَ رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَقَلِّدًا سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَجَلَسَ عَلَيْهِ مُتَمَكِّنًا ثُمَّ شَبِكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي هَذَا سَفْطُ الْعِلْمِ هَذَا عَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص هَذَا مَا زَعَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص زَقًا زَقًا سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ - أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَنَبَّتَ لِي الْوَسَادَةُ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لَأَفْتَيْتُ أَهْلَ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ حَتَّى تَنْطِقَ التَّوْرَةُ فَتَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي وَ أَفْتَيْتُ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْإِنْجِيلُ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي وَ أَفْتَيْتُ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْقُرْآنُ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْقُرْآنَ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَعْلَمُ مَا نَزَلَ فِيهِ وَ لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ بِمَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ هَذِهِ آيَةٌ - يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ثُمَّ قَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَاللَّهِ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةٍ آيَةٍ فِي لَيْلٍ أَنْزَلْتُ أَوْ فِي نَهَارٍ أَنْزَلْتُ مَكِّيَّهَا وَ مَدِينِيَّهَا سَفَرِيَّهَا وَ حَضْرِيَّهَا نَاسِخَهَا وَ مَنَسُوخَهَا مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ تَأْوِيلَهَا وَ تَنْزِيلَهَا لَأَخْبَرْتُكُمْ

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ذِعْلَبٌ وَ كَانَ ذَرَبَ اللِّسَانِ بَلِيغًا فِي الْخُطْبِ شَجَاعَ الْقَلْبِ فَقَالَ لَقَدْ ارْتَقَى ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِرْقَاءَ صَعْبَةٍ لَأَخْلَجَنَّهُ الْيَوْمَ لَكُمْ فِي مَسْأَلَتِي إِيَّاهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ قَالَ وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ لَمْ أَكُنْ بِالَّذِي أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ صَفَهُ لَنَا قَالَ وَيْلَكَ لَمْ تَرَهُ الْعَيُونَ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ إِنَّ رَبِّي لَا يُوصَفُ بِالْبُعْدِ وَ لَا بِالْحَرَكَةِ وَ لَا بِالسُّكُونِ وَ لَا بِالْقِيَامِ قِيَامِ انْتِصَابٍ وَ لَا بِجَيْئَةٍ وَ لَا بِذَهَابٍ - لَطِيفُ اللَّطَافَةِ لَا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ عَظِيمِ الْعَظَمَةِ لَا يُوصَفُ بِالْعَظْمِ كَبِيرِ الْكِبَرِيَاءِ لَا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ جَلِيلِ الْجَلَالَةِ لَا يُوصَفُ بِالْعَلْظِ رَوْفِ الرَّحْمَةِ لَا يُوصَفُ بِالرَّقَّةِ مُؤْمِنٍ لَا بِعِبَادَةِ مُدْرِكٍ لَا بِمَجَسَّةٍ قَائِلٍ لَا بِاللَّفْظِ هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مِمَّا زَجَّهَ خَارِجٌ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَايَنَةٍ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا يُقَالُ شَيْءٌ

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

بَيْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَخْطُبُ عَلَى مَنبِرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ - ذِعْلَبُ ذُو لِسَانٍ بَلِيغٍ فِي الْخُطْبِ شُجَاعُ الْقَلْبِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟

قَالَ وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ.

فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟

قَالَ وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونَ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛^١

وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ إِنَّ رَبِّي لَطِيفُ اللَّطَافَةِ لَا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ عَظِيمِ الْعَظْمَةِ لَا يُوصَفُ بِالْعِظَمِ كَبِيرِ الْكِبَرِيَاءِ لَا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ جَلِيلِ الْجَلَالَةِ لَا يُوصَفُ بِالْغِلْظِ؛

قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَالُ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَالُ لَهُ بَعْدُ؛

شَاءَ الْأَشْيَاءِ لَا بِهِمَّةَ دَرَاكَ لَا بِخَدِيعَةٍ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا غَيْرُ مَتَمَارِجٍ بِهَا وَ لَا بَائِنٌ مِنْهَا؛

ظَاهِرٌ لَا بَتَاوِيلَ الْمُبَاشَرَةَ مُتَجَلِّ لَّا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيَةٍ نَاءٍ لَا بِمَسَافَةِ قَرِيبٍ لَا بِمُدَانَةِ لَطِيفٍ لَا بِتَجَسُّمِ مَوْجُودٍ لَا بَعَدَ عَدَمٍ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ مُقَدَّرٍ لَا بِحَرَكَةٍ مُرِيدٍ لَا بِهَمَامَةٍ سَمِيعٍ لَا بِالْهَ بَصِيرٍ لَا بِأَدَاءٍ؛

لَا تَحْوِيهِ الْأَمَاكِنُ وَ لَا تَضْمَنُهُ الْأَوْقَاتُ وَ لَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَ لَا تَأْخُذُهُ السَّنَاتُ؛

سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنَهُ وَ الْعَدَمَ وَجُودَهُ وَ الْإِبْتِدَاءَ أَرْهَهُ؛

بِتَشَعُّبِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ؛

ضَادُّ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ وَ الْيُبْسِ بِالْبَلَلِ وَ الْخَشْنِ بِاللَّيْنِ وَ الصَّرْدَ بِالْحَرُورِ مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا وَ مَفْرُقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا دَالٌّ بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مَفْرُقِهَا وَ بِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلَّفِهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»

فَفَرَّقَ بَيْنَ قَبْلِ وَ بَعْدَ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَ لَا بَعْدَ لَهُ شَاهِدَةٌ بِغَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرِيزَةَ لِمُعْرِزِهَا مُخْبِرَةٌ بِتَوْفِيقِهَا أَنْ لَا وَقْتَ لِمَوْقِفِهَا حَاجِبٌ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ؛

كَانَ رَبًّا إِذْ لَا مَرْبُوبَ وَ إِلَهًا إِذْ لَا مَالُوهَ وَ عَالِمًا إِذْ لَا مَعْلُومَ وَ سَمِيعًا إِذْ لَا مَسْمُوعَ.^٢

فَوْقَهُ وَ أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامَ دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٌ وَ خَارِجٌ مِنْهَا لَا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٍ فَخَرَّ ذِعْلَبٌ مَعْشِيًّا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ تَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذَا الْجَوَابِ وَاللَّهِ لَا عُدْتُ إِلَيْ مِثْلِهَا. ثُمَّ قَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَقَامَ إِلَيْهِ ...

١. این فراز هم مستقلا با سند متصل آمده است که البته احتمال دارد واقعه دیگری بوده و پاسخ عینا تکرار شده است.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ قَالَ فَقَالَ وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ وَيْلَكَ لَا تَدْرِكُهُ الْعُيُونَ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ (الكافي، ج ١، ص ٩٨)

٢. این دو حدیث هم در همین راستاست که برای رعایت اختصار در کانال قرار ندادم:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَاعِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرُويهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ ع يَا أَبَا الصَّلْتِ

۱) «إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»

با توجه به اینکه ماده «نظر» هم به معنای دیدن است هم به معنای منتظر ماندن؛ درباره اینکه مراد از این آیه چیست، این دیدگاه‌ها قابل طرح است:

الف. «ثواب [وعده داده شده] پروردگارشان را می‌بینند.» (حدیث ۱ و ۲) برای این دیدگاه دو گونه بیان شده است:

الف. ۱. در این آیه، کلمه «ثواب» در تقدیر است که از سیاق عبارت فهمیده می‌شود مانند تعبیر «جاء ربك» (فجر/۲۲) که به معنای «جاء امر ربك» است (نظر بسیاری از مفسران، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱)

الف. ۲. کلمه «الی»، نه حرف (= به سوی)، بلکه اسم است به معنای «نعمت»، و مفرد کلمه «آلاء» است که در قرآن کریم زیاد به کار رفته است (فقط ۳۱ بار در سوره الرحمن)؛ و «ربها» مضاف الیه (نه مجرور به حرف جر) می‌باشد. در واقع اساساً ترجمه آیه چنین است «نعمتهای پروردگارشان را نظاره‌کنان‌اند.» (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱؛ أمالی المرتضی، ج ۱، ص ۳۷)

ب. «آنها منتظر [نعمتها و ثوابهای] پروردگارشان هستند.» چون تعبیر «ناظره» در آیه دیگری (نمل/۳۵) بوضوح در معنای «منتظر بودن» به کار رفته، اینجا هم همان معنا مد نظر است (حدیث ۲) (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۲) (درباره اینکه کلمه ثواب و نعمت از کجا آمد، همان دو بیانی که در بند الف مطرح شد، اینجا هم قابل طرح است.)

ج. اینجا نوعی تعبیر ادبی است و به معنای «منتظر کرامتهای پیاپی خدا در حق خویش هستم» مانند اینکه می‌گوییم برای کارم به فلانی چشم دوخته‌ام (ابومسلم، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۲)

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا [مُحَمَّدًا] صَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَمَتَابَعَتَهُ مَتَابَعَتَهُ وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَقَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَقَالَ النَّبِيُّ صَ مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ جَلَّ جَلَّالُهُ وَدَرَجَةُ النَّبِيِّ صَ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْخَبْرِ الَّذِي رَوَاهُ أَنْ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظْرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ فَقَالَ عَ يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِ كَالْوَجْهِ فَقَدْ كَفَرَ وَلَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ أَنْبِيَائُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجُجُهُ صَ هُمُ الَّذِينَ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَالنَّظْرُ إِلَى أَنْبِيَائِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَحُجُجِهِ عَ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَ مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعَتَرْتِي لَمْ يَرِنِّي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَلَا يُدْرَكُ بِالْبَصَارِ وَالْأَوْهَامِ (الأمالي) (للصدوق)، ص ۴۶۱)

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ - أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرُونَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَأَحَدْتُ بِهِدَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مِنْكَرٍ جَاهِلٍ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنْ ذَلِكَ تَشْبِيهُ كَفَرٍ وَ لَيْسَتْ الرَّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرَّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصَفُّهُ الْمُشْبِهُونَ وَالْمُلْحِدُونَ. (التوحيد) (للصدوق)، ص ۱۱۷)

د. به معنای امید بستن به پروردگار و قطع امید از غیر اوست؛ چنانکه می‌گوییم: من نگاهم به فلانی است. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۳) چیزی که می‌تواند موید این معنا باشد تقابلش با آیه ۲۵ است که سرنوشت بدی را در انتظار گروه مقابل مطرح کرده است. [تدبر دریافتی از یکی از اعضای کانال]

ه. به معنای دیدن پروردگار است؛ اما نه دیدن با چشم، بلکه به معنای دیدن با چشم دل است (حدیث ۳)

و. ...

۲) «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»

برخی از مفسران اهل سنت از قدیم‌الایام (مثلاً: کلبی، قتاده، عطاء، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۲) گمان می‌کرده‌اند این آیه دلیلی است بر اینکه انسانها در روز قیامت، خدا را با چشم می‌بینند! دوری از فرهنگ اهل بیت و رواج احادیث جعلی در مهمترین کتابهای روایی آنها بقدری انحراف ایجاد کرده که امروزه هم فراوانند کسانی که (بویژه وهابی‌ها و اغلب سلفی‌ها) اصرار دارند بر اینکه خداوند سبحان حتماً با همین چشم در قیامت دیده می‌شود! و معتقدند که این دیدن دقیقاً مانند این است که کسی ماه شب چهارده را در آسمان ببیند! (فتح‌القدیر (شوکانی)، ج ۵، ص ۴۰۷) و کسی که به این دیدگاه باور نداشته باشد، مسلمان صحیح‌الاعتقادی نیست! (چنانکه در کتاب‌های وهابیت، از جمله برخی کتابهای تبلیغی‌ای که هر ساله به حاجیان می‌دهند، می‌توانید این مطلب را ببینید!) و اصرار دارند که نباید آیات قرآن را از معنای ظاهری مادی آن خارج کنیم!

قرآن کریم نه تنها صریحاً در آیاتی مانند (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ؛ انعام/۱۰۳) این تلقی را که بشود خدا را با همین چشم‌ها دید، باطل دانسته، بلکه اگر در همین آیات هم دقت شود، موصوف کلمه «ناظره» - که در آیه قبل آمده - کلمه «وجه» (جمع «وجه») است، نه «عیون» یا «ابصار» [چشم‌ها]؛ و «وجه» به معنای «رو» و جهتی است که انسان بدان رو می‌کند؛ و در واقع، خود آنها هم برای این عقیده ناصواب‌شان کلمه دیگری از این آیه را از معنای ظاهری آن خارج کرده‌اند!

اما الحمدلله ائمه شیعه نگذاشتند که این فرهنگ غلط در خداشناسی - که خدا را همچون بت پرستان موجودی مادی می‌دانسته - در پیروانشان رواج پیدا کند، چنانکه هرچه شیعه‌ای هم می‌داند که خداوند با چشم دیدنی نیست؛ و البته تأکید کرده‌اند که خدا را باید دید؛ اما نه با چشم سر (چرا که چشم، تنها اشیای محدود در مکان و مشمول طیفهای رنگی خاص را می‌تواند ببیند؛ و خداوند نه مکانمند است و نه محدود)؛ بلکه با چشم دل. (حدیث ۳)

۱. سید مرتضی در امالی، ج ۱، ص ۱۵۹ بعد از اینکه معانی مختلف درباره وجه را می‌آورد می‌گوید یکی از معانی وجه «خود ذات شخص» است چنانکه در آیات «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص/۸۸) یعنی هر چیزی جز خدا هلاک می‌شود و یا در آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن/۲۶-۲۷) یعنی فقط پروردگارت باقی می‌ماند. بر همین اساس، اینکه وجه نگاه می‌کنند یعنی ذات شخص، نه چشم او، و این موید مطلب فوق است که بند «ه» در تدبر ۱ هم گذشت که اینجا دیدن مد نظر است، اما دیدن با چشم دل.

مرحوم آیت الله حکیم در سفر حج با بن‌باز، مفتی اعظم سعودی که نابینا بوده، مواجهه‌ای داشته است. بن‌باز با ایشان بحث می‌کند که ما حق نداریم در مورد هیچ آیه‌ای حق نداریم آن را معنای ظاهری مادی‌اش بیرون ببریم. ایشان در پاسخ وی این آیه را تلاوت می‌کنند: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا: کسی که در دنیا کور بود، در آخرت هم کورتر و گمراه‌تر است.» (اسراء/۷۲) و می‌فرمایند: آیا می‌پذیری که تو در آخرت کورتر و گمراه‌تری؟

۳) «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»

در وصف آن رخساره‌های نورانی و بشاش، فقط یک جمله گفت: «به سمت پروردگار خویش‌اند نظاره‌کنان»؛ دیدار خداوند (که چون خداوند وجودی مادی نیست، واضح است که این دیدار در ساحت دل رخ می‌دهد نه در ساحت چشم) امیدی بوده که تمام تلاش‌های دنیایشان را رقم می‌زده است؛ چنانکه فرمود: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا: پس هر که به دیدار پروردگارش امید دارد باید که کار صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک نکند» (کهف/۱۱۰)

مشکل بسیاری از انسانها این است که در این دیدار تردید دارند (أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ؛ فصلت/۵۴) و یا بدان کفر می‌ورزند (وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ؛ روم/۸) و بدان امیدی ندارند (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا...؛ یونس/۷) و زیانکار شدن زیانکاران هم در گروهی این است که این دیدار را دروغ می‌شمرند: (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ؛ یونس/۴۵)

ثمره اخلاقی

ما چه اندازه این دیدار را جدی گرفته و برایش می‌کوشیم؟

۴) «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»

چرا نفرمود «الی الله» یا «الی الرب»؟

الف. شاید می‌خواهد نشان دهد که چرا آنها بدین مقام رسیده‌اند؟ هرکسی «رب»ی دارد که اگر رب واقعی خودش را (که اوست که وی را پرورش می‌دهد) جدی بگیرد و به ربوبیت او تن دهد، هم به ربوبیت تکوینی او (از این جهت که با نظام عالم هماهنگ باشد و به رضای خدا راضی)، و هم به ربوبیت تشریحی او (یعنی تسلیم دستورات دین خدا باشد)؛ آنگاه «رو» به سوی رب خویش کرده است، پس این «رو» و «وجه» در قیامت، که همه باطن‌ها آشکار می‌شود، «رخساره‌ای» نورانی و بشاش است، چون رو به جانب پروردگار خویش داشته و دارد.

ب. ...

ترجمه

و چهره‌هایی در آن روز گرفته و عبوس است؛

نکات ترجمه

«بَاسِرَةٌ» اسم فاعل از ماده «بسر» است. اصل این ماده را به معنای «عجله کردن و حصول چیزی قبل از زمان معین شده‌اش» دانسته‌اند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۶۶)؛ چنانکه در تعبیر «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ» (مدثر/۲۲) گفته‌اند بدین معناست که پیش از آنکه زمانش برسد و موقع مناسبی باشد، عبوس شد؛ و در آیه حاضر (وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِآسِرَةٍ) نیز با توجه به آیه بعدی که می‌فرماید «تَتَّظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ: می‌دانند آنچه بدانها می‌رسد کمرشکن است»، اشاره به حالتی است که قبل از رسیدن به عذاب دارند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۲۲) و در هر صورت اهل لغت و مفسران اتفاق نظر دارند این کلمه در این آیه اشاره به همان حالت گرفته و عبوس و ناراحت بودن است که در چهره جهنمیان نمایان می‌شود.
این ماده در قرآن کریم تنها در همین دو موردی که اشاره شد به کار رفته است.

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

مردم بر سه بخش‌اند: بخشی زیر سایه عرش می‌باشند در روزی که سایه‌ای جز سایه آن نخواهد بود؛ و بخشی که کارشان به حساب و عذاب است؛ و بخشی که چهره‌هایشان چهره‌های آدمیان است و دل‌هایشان دل‌های شیاطین.

الخصال، ج ۱، ص ۱۵۴

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:
الْإِنْسُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَجْزَاءٍ فَجُزْءٌ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ وَ جُزْءٌ عَلَيْهِمُ الْحِسَابُ وَ الْعَذَابُ وَ جُزْءٌ وَجُوهُهُمْ وَ وُجُوهُ
الْأَدَمِيِّينَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ.

۲) امیرالمومنین ع در یک از خطبه‌هایشان حال کسانی که در آخرت بیچاره و بی‌پناهند، چنین شرح می‌دهند:

آنچه زودرس است [= دنیا] را ترجیح دادند و آنچه مهلت دارد [= آخرت] را عقب انداختند، آب گوارا را رها کردند و آب گندیده را خوردند. گویا به فاسقی از آنان نظر می‌کنم که همنشین کار زشت شده و با آن الفت گرفته، و با بدی همدم و موافق گشته، تا جایی که مویش بر کار زشت سپید شده، و اخلاقی با گناه رنگ گرفته، آن گاه کف‌آلود [به عیب‌جویی از مردم] روی آورد، همچون دریای پرموج که از آنچه غرق کند پروا نکند، یا همچون آتشی که در گیاه خشک افتد و به آنچه سوزاند اعتنا ننماید.

کجایند عقلهای روشنی جو از چراغهای هدایت، و دیده‌های نظر کننده به منزل گاههای تقوا؟! کجایند دل‌هایی که به خداوند سپرده شدند، و با آنها بر طاعت حق پیمان بسته شد؟!

بر متاع دنیا ازدحام کردند، و برای به دست آوردن حرام بر یکدیگر بخل و کینه ورزیدند، نشانه‌های بهشت و جهنم برای اینان برافراشته شد، اما روی از بهشت برگرداندند، و با اعمالشان به آتش روی آوردند، پروردگارشان آنان را دعوت نمود ولی اینان رمیدند و به حق پشت کردند، و شیطان آنان را فرا خواند اینان اجابت کرده به او روی آوردند.

نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴؛ با اقتباس از ترجمه انصاریان، ص ۱۲۴ (در نسخه ترجمه انصاریان، شماره خطبه ۱۴۳ است)

اَثَرُوا عَاجِلًا وَ اٰخَرًا اَجَلًا وَ تَرَكَوْا صَافِيًا وَ شَرِبُوْا اَجْنًا كَاَنِّيْ اَنْظُرُ اِلَيْ فَاَسْقِيْهِمْ وَ قَدْ صَحِبَ الْمُنْكَرَ فَاَلْفَهُ وَ بَسِيَ بِهِ وَ وَاَفَقَهُ حَتَّى شَابَتْ عَلَيْهِ مَفَارِقُهُ وَ صَبِغَتْ بِهِ خَلَائِقُهُ ثُمَّ اَقْبَلَ مُزْبِدًا كَالْتِيَارِ لَا يَبَالِي مَا غَرَّقَ اَوْ كَوَفِعَ النَّارِ فِي الْهَشِيْمِ لَا يَحْفَلُ مَا حَرَّقَ اَيْنَ الْعُقُوْلُ الْمُسْتَصْبِحَةُ بِمَصَابِيْحِ الْهُدَى وَ الْاَبْصَارُ اللَّامِحَةُ اِلَى مَنَازِلِ التَّقْوَى اَيْنَ الْقُلُوْبُ اَلَّتِي وَهَبَتْ لِلّٰهِ وَ عُوْقِدَتْ عَلٰى طَاعَةِ اللّٰهِ اَزْدَحَمُوْا عَلٰى الْحُطَامِ وَ تَشَاحَوْا عَلٰى الْحَرَامِ وَ رَفِعَ لَهُمْ عِلْمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَصَرَفُوْا عَنِ الْجَنَّةِ وَ جُوْهَهُمْ وَ اَقْبَلُوْا اِلَى النَّارِ بِاَعْمَالِهِمْ وَ دَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَنَفَرُوْا وَ وَاَلُوْا وَ دَعَاهُمُ الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوْا وَ اَقْبَلُوْا.

تدبر

(۱) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ»

«و چهره‌هایی در آن روز، گرفته و عبوس است»

کسی که آخرت و تفاوتش با دنیا را بفهمد، می‌فهمد اینکه انسان آن روز چنین نشود، مهم است؛ و اگر آن روزمان چنین باشد، هیچ لذت و خوشی‌ای در این دنیا ارزش نخواهد داشت. شاید، این است رمز دل‌کندن اولیاءالله از دنیا.

(۲) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ»

«و چهره‌هایی در آن روز گرفته و عبوس است»

اگر آخرت، محل آشکار شدن باطن دنیاست، و چهره ما در آخرت حکایتگر وضعیت نهانی ما در دنیاست، پس بدانیم خیلی از چهره‌هایی که ما خیال می‌کنیم، خندان و بشاش است، ظاهرسازی‌ای بیش نیست؛ ظاهرسازی‌ای که گاه امر را بر خود شخص هم مشتبه کرده است.

(۳) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ»

چهره آنانی که بزودی رهسپار جهنم می‌شوند، چگونه است؟

در این آیه از تعبیر «باسر» استفاده شده است: حالتی عبوس و گرفته، که شخص در یک وضع بلا تکلیفی بسر می‌برد و هنوز نمی‌داند چه بلایی بر سرش خواهد آمد.

اگر از آیاتی که ناظر به آن است که بعد از ورود به جهنم، چهره‌شان با چه عذابهایی مواجه می‌شود و با چشیدن عذابهای آنجا رخسارشان چگونه خواهد بود، صرف نظر کنیم (یعنی: کهف/۱۲۹؛ زمر/۲۲۴؛ ملک/۳۲۲؛ ابراهیم/۴۵۰؛ مومنون/۵۱۰۴؛ انفال/۵۰؛ محمد/۲۷؛ انبیاء/۳۳؛ قمر/۴۸؛ نمل/۹۰؛ احزاب/۱۰۶۶) در آیات دیگر تعابیر زیر نیز برای آنها آمده است:

«بد [زشت و کریه‌المنظر] بودن» (۱)؛ «سیه‌رو» شدن (۲)؛ «غبار و کدورت گرفتن» (۳)؛ «مصیبت و بدبختی زدگی» (۴)؛ «ظلمانی بودن» (۵)؛ «خاشع و ذلیل» (۶) و «پر از احساس ناکامی» (۷)

اینها همگی اوج بدبختی و غم‌بارگی را نشان می‌دهد، و «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر»

نکته تخصصی انسان‌شناسی (تاملی درباره غم‌بارگی و افسردگی)

قبلا درباره جایگاه گریه و اینکه واقعا اهل گریه بودن واقعا دلیل افسرده بودن نیست، توضیح داده شد (جلسه ۳۳۷، تدبیر ۴

<http://yekave.ir/al-balad-90-8/>)

اکنون می‌افزاییم که:

همان طور که با توجه به اینکه آخرت باطن دنیاست، فهمیدیم شادی حقیقی، مال دوستان خداست (جلسه ۳۸۰، تدبیر ۴)؛ به همان ترتیب، پی می‌بریم که غم‌بارگی حقیقی هم سهم کسانی است که از خدا رویگردان شده‌اند.

بله، در بسیاری از روایات آمده که مومن غمی در دلش دارد؛ اما این غم غمی شیرین است، همان غم فراق معشوق، که روح عاشق را جلا می‌دهد و نشاطی بسیار عمیق در او پدید می‌آورد که حاضر است کوهی را هم جابجا کند (حکایت فرهاد و شیرین). این غم کجا و افسردگی کجا؟

آیا ممکن است کسی واقعا به خدا دل بسته باشد و زندگی‌اش را با خدا تنظیم کرده باشد، و دچار افسردگی شود؟! چنین انسانی ممکن است تحت شکنجه‌های جسمی و روحی قرار گیرد، اما همان ایمانش کاری می‌کند که جز زیبایی نبیند؛ و آیا انسانی که جز زیبایی نمی‌بیند، هیچگاه افسرده می‌شود؟

۱. وَ إِن يَسْتَعِينُوا يَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ

۲. أَمْ مَنْ يَتَّقِي بُوْجَهُ سَوْءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۳. أَمْ مَنْ يَمْشِي مُكَبًّا عَلَى وَجْهِهِ

۴. سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَعْنَى وَ جُوهُهُمْ النَّارُ

۵. تَلْفَحُ وَ جُوهُهُمْ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ

۶. الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وَ جُوهُهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ (در محمد/۲۷ هم همین عبارت آمده)

۷. لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وَ جُوهِمْ النَّارُ وَ لَا عَنْ ظُهُورِهِمْ

۸. يَوْمَ يَسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وَ جُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ

۹. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

۱۰. يَوْمَ تَقَلَّبُ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ

شاید این گونه است که حضرت زینب سلام الله علیها، در حالی که مصیبت زده است و غم شهادت امام و یارانش تمام وجود وی را در بر گرفته، اما این غم، غمی شیرین است، نه اینکه از مقوله افسردگی و دل‌پژمردگی باشد، چرا که او جز زیبایی نمی‌بیند و روز قیامت هم معلوم می‌شود که غم‌بارگی ذره‌ای در وجود او راه نیافته است.

پی‌نوشت‌های تدبیر ۳

(۱) فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ: پس چون آن (جهنم موعود) را از نزدیک ببینند چهره کسانی که کفر می‌ورزیدند بد و زشت گردد، و گفته شود: این همان چیزی است که آن را [در دنیا به عنوان مسخره] می‌خواستید! (ملک/۲۷)

(۲) «و تَسْوَدُ وُجُوهُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ: و چهره‌هایی سیاه می‌گردد. اما آنها که چهره‌هایشان سیاه شده (به آنها گفته می‌شود) آیا پس از ایمانتان کفر ورزیدید؟! پس بچشید این عذاب را در برابر آنکه کفر می‌ورزیدید» (آل عمران/۱۰۶) «و يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ: و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بسته‌اند می‌بینی که صورت‌هایشان سیاه است» (زمر/۶۰)

(۳) و (۴) «و وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ: و چهره‌هایی در آن روز بر آنها غبار و کدورت است؛ بیچارگی‌ای آن را فرا گرفته و پوشانده است.» (عبس/۴۰-۴۱)

(۵) «و تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا: و ذلت آنها را فرا گرفته و می‌پوشاند هرگز آنان را از [خشم و عذاب] خدا نگهدارنده‌ای نخواهد بود، گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب ظلمانی پوشیده شده!» (یونس/۲۷)

(۶) و (۷) «و وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ: در آن روز، چهره‌هایی ذلیل‌اند، تلاش کرده و رنج [بیهوده] برده‌اند. (غاشیه/۲-۳)

۱۳۹۶/۱/۲۴

۳۸۳) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۵ تَنْظُنُّ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةً

ترجمه

گمان دارند که با آنها کاری خواهد شد کمرشکن.

نکات ترجمه

«فاقِرَةً»

از ماده «فقر» است. برخی اصل این ماده را به معنای گشودگی و شکافی که در چیزی پدید آید دانسته و «فقار» (ستون فقرات؛ مفرد آن: فقارة) را هم از همین باب معرفی کرده‌اند (معجم المقایس اللغه، ج ۴، ص ۴۴۳)، و اغلب اهل لغت گفته‌اند وجه تسمیه شخص نیازمند و محتاج به «فقیر»، این است که گویی ستوان فقراتش (پشتش) در برابر نیازها و احتیاجات شکسته

است. کسانی که این گونه فقر را به ستون فقرات برمی گردانند؛ «فاقره» در این آیه را هم به معنای وضعیتی که ستون فقرات آدمی را درهم بشکند می باشد (همان؛ و نیز: مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۴۲) و لذا می توان آن را به «کمرشکن» ترجمه کرد. البته برخی بر این باورند که اصل ماده فقر به معنای وضعی است که موجب احتیاج شود؛ درست نقطه مقابل «غنی» که قوتی است که احتیاج را مرتفع می سازد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۱۱۸) و معتقدند «فاقره» هم از همین معنا گرفته شده و به معنای «آنچه موجب فقر و نیاز می شود» است و «فاقره» (ستون فقرات) هم کلمه ای است که از زبان سریانی وارد شده است (یعنی اصل آن ربطی به فقر ندارد) هرچند که چون استخوانهای آن ضعیف است می تواند نسبتی هم با معنای «فقر» پیدا کرده باشد. (همان، ص ۱۲۰-۱۲۱)

حدیث

۱) امیرالمومنین ع در فرازی از دعای معروف به دعای کمیل، این چنین با خدای خود مناجات می کند:
ای سید و اله و مولای من! آیا آتش را مسلط می کنی بر چهره هایی که برای عظمت تو سجده کرده است؟ و بر زبان هایی که صادقانه از توحید تو سخن گفته و به شکر تو مدح گو بوده؟ و بر دل هایی که به الوهیت تو به تحقیق اعتراف نموده؟ و بر ضمیر و باطنی که از علم به تو لبریز شده تا حدی که خاشع گردیده؟ و بر اعضاء و جوارحی که مطیع و سر به زیر به سوی اقامتگاههای بندگی تو شتافته و به استغفار تو اذعان نداشته است؟

چنین گمانی به تو نیست و از تو درباره فضل و رحمت چنین خبری به ما نداده اند؛ ای بزرگوار و ای پروردگار!

مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۷؛ مفاتیح الجنان، دعای کمیل

رَوَى أَنَّ كَمِيلَ بْنَ زِيَادِ النَّخَعِيِّ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ سَاجِدًا يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ ... يَا سَيِّدِي وَ إِلَهِي وَ مَوْلَايَ أَسْلَطُ النَّارَ عَلَيَّ وَ جُوهَ خَرَّتْ لِعَظْمَتِكَ سَاجِدَةً وَ عَلَيَّ أَلْسُنٍ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً وَ بِشُكْرِكَ مَادِحَةً وَ عَلَيَّ قُلُوبٍ اعْتَرَفَتْ بِإِلَهِيَّتِكَ مُحَقَّقَةً وَ عَلَيَّ ضَمَائِرَ حَوَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِكَ حَتَّى صَارَتْ خَاشِعَةً وَ عَلَيَّ جَوَارِحَ سَعَتْ إِلَى أَوْطَانِ تَعْبُدُكَ طَائِعَةً وَ أَشَارَتْ بِاسْتِغْفَارِكَ مُدْعِنَةً مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ وَ لَا أَخْبِرْنَا بِفَضْلِكَ عَنْكَ يَا كَرِيمُ يَا رَبَّ.

۲) علی بن مهزیار دعایی را از امام کاظم ع روایت کرده است موسوم به «دعای اعتقاد». شروع این دعا چنین است:
خداوندا! گناهانم و فراوانی اش چهره ام را در پیشگاه تو تیره و تار کرده و مرا از پناه بردن به رحمتت مانع گردیده و از اینکه مشمول مغفرتت شوم دورم کرده است؛ و اگر نبود در آویختنم به نعمتهایت، و امید داشتتم به آنچه به اسراف کاران امثال من و خطاکارانی شبیه من وعده داده بودی با این سختی که: «ای بندگانم که بر جان خویش اسراف کردید، از رحمت خداوند ناامید نباشید که خداوند همه گناهان را می بخشد؛ قطعاً اوست که غفور و رحیم است» (زمر/۵۳) و اینکه از ناامیدی از رحمتت بر حذر داشتی و فرمودی «و چه کسی از رحمت پروردگارش ناامید می شود جز گمراهان؟» (حجر/۵۶) و با رحمتت ما را به دعای به درگاہت فراخواندی و فرمودی «مرا بخوانید تا اجابتتان کنم که کسانی که در قبال عبادتم تکبر می ورزند خوار و ذلیل در جهنم وارد خواهند شد» (غافر/۶۰) خدایا [اگر اینها نبود] ذلت یأس مرا در خود می گرفت و ناامیدی از رحمتت مرا احاطه می کرد.

خدایا به کسی که به تو گمان نیک ببرد، ثواب را وعده دادی؛ و به کسی که به تو گمان بد ببرد، عقاب را...

مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۳۳-۲۳۶

قَالَ الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يُوسُفَ الْحَرَّانِيِّ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ جَعْفَرِ النُّعْمَانِيِّ الْكَاتِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَوَنْدِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الْأَهْوَازِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُوَلَّاءَ مَوْسَى بْنِ جَعْفَرٍ ص يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ، وَ هُوَ دَعَاءُ الْاِعْتِقَادِ:

إِلَهِي إِنَّ ذُنُوبِي وَ كَثْرَتَهَا قَدْ غَبَّرَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ وَ حَجَبَتْنِي عَنِ اسْتِيْهَالِ رَحْمَتِكَ وَ بَاعَدْتَنِي عَنِ اسْتِنْجَازِ مَغْفِرَتِكَ وَ لَوْ لَأ تَعَلَّقِي بِالْأَنْكَ وَ تَمَسُّكِي بِالرَّجَاءِ لَمَا وَعَدْتَ أَمْثَالِي مِنَ الْمُسْرِفِينَ وَ أَشْبَاهِي مِنَ الْخَاطِئِينَ بِقَوْلِكَ يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَ حَذَرْتُ الْفَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِكَ فَقُلْتُ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ثُمَّ نَدَبْتَنَا بِرَحْمَتِكَ إِلَى دُعَائِكَ فَقُلْتُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ إِلَهِي لَقَدْ كَانَ ذُلُّ الْإِيَّاسِ عَلَيَّ مُشْتَمِلاً وَ الْفُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِكَ بِي مُلْتَحِفاً
إِلَهِي قَدْ وَعَدْتَ الْمُحْسِنَ ظَنَّهُ بِكَ ثَوَاباً وَ أَوْعَدْتَ الْمُسِيءَ ظَنَّهُ بِكَ عِقَاباً... ۱

۱ . ادامه دعا بدین بیان است:

اللَّهُمَّ وَ قَدْ أَسْبَلُ دَمْعِي حُسْنَ ظَنِّي بِكَ فِي عَتَقِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ تَعَمُّدِ زَلْمِي وَ إِقَالَةِ عَثْرَتِي وَ قُلْتُ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ لَا خُلْفَ لَهُ وَ لَا تَبْدِيلَ - يَوْمَ نَدْعُوا كُلُّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ ذَلِكَ يَوْمَ الشُّورِ فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ وَ بَعَثَ مَا فِي الْقُبُورِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْرُ وَ أَشْهَدُ وَ اعْتَرَفْتُ وَ لَا أَجْحَدُ وَ أَسْرُ وَ أَظْهَرُ وَ أَعْلَنُ وَ أَبْطِنُ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ حُدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ قَاتِلَ الْمُشْرِكِينَ وَ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَ مُبِيرَ الْمُنَافِقِينَ وَ مُجَاهِدَ النَّكَاثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ إِمَامِي وَ مَحَجَّتِي وَ مَنْ لَا أَتَقُّ بِالْأَعْمَالِ وَ إِن زَكَتْ وَ لَا أَرَاهَا مُنْجِيَةً لِي وَ إِن صَلَّحْتُ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْإِيْتِمَامِ بِهِ وَ الْإِفْرَارِ بِفَضَائِلِهِ وَ الْقَبُولِ مِنْ حَمَلَتِهَا وَ التَّسْلِيمِ لِرِوَايَتِهَا اللَّهُمَّ وَ أَقْرُ بِأَوْصِيَانِهِ مِنْ أَبْنَائِهِ أئِمَّةً وَ حُجَجًا وَ آدِلَّةً وَ سُرُجًا وَ أَعْلَامًا وَ مَنَارًا وَ سَادَةً وَ أَرْبَابًا وَ أَدِينَ بِسِرِّهِمْ وَ جَهْرِهِمْ وَ بَاطِنِهِمْ وَ ظَاهِرِهِمْ وَ حَيْبِهِمْ وَ مَيْتِهِمْ وَ شَاهِدِهِمْ وَ غَائِبِهِمْ لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ وَ لَا ارْتِيَابَ وَ لَا تَحَوُّلَ عَنْهُ وَ لَا انْقِلَابَ اللَّهُمَّ فَادْعُنِي يَوْمَ حَشْرِي وَ حِينَ نَشْرِي بِإِمَامَتِهِمْ وَ أَحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَ اكْتَبْنِي فِي أَصْحَابِهِمْ وَ اجْعَلْنِي مِنْ إِخْوَانِهِمْ وَ أَنْقِذْنِي بِهِمْ يَا مُوَلَّاءَ مِنْ حَرِّ النَّيرانِ فَإِنَّكَ إِن أَعْفَيْتَنِي مِنْهَا كُنْتُ مِنَ الْفَائِزِينَ اللَّهُمَّ وَ قَدْ أَصْبَحْتُ فِي يَوْمِي هَذَا لَا تَقَّةَ لِي وَ لَا مَلْجَأَ وَ لَا مُلْتَجَأَ غَيْرَ مِنْ تَوَسَّلْتُ بِهِمْ إِلَيْكَ مِنْ آلِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَى سَيِّدَتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأئِمَّةِ مِنْ وَ لَدِهِمْ وَ الْحُجَّةِ الْمَسْتُورَةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمُ الْمَرْجُوعِ لِلْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ خَيْرَتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْهُمْ حَصْنِي مِنَ الْمَكَارِهِ وَ مَعْقَلِي مِنَ الْمَخَافِ وَ نَجْنِي بِهِمْ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ طَاغٍ وَ فَاسِقٍ بَاغٍ وَ مِنْ شَرِّ مَا أَعْرَفُ وَ مَا أَنْكَرُ وَ مَا اسْتَتَرَ عَلَيَّ وَ مَا أَبْصُرُ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ رَبِّي آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اللَّهُمَّ بوسيلتي إليك بهم و تقربتي بهمجتهم افتح علي أبواب رحمتك و مغفرتك و حبيبي إلي خلقك و جنبني عداوتهم و بغضهم - إنك على كل شيء قدير اللهم و لكل متوسل ثواب و لكل ذي شفاعه حق فاسألك بمن جعنته إليك سببي و قدمته أمام طلبتي أن تعرفني بركة يومي هذا و عامي هذا و شهري هذا اللهم فهم معولي في شدتي و رخايتي و عافيتي و بلائي و نومي و يقظتي و طعني و إقامتي و عسري و يسري و صباحي و مساءتي و منقلي و متوأي اللهم فلا تخلني بهم من نعمتك و لا تقطع رجائي من رحمتك و لا تفتني بإغلاق أبواب الأرزاق و انسداد مسالكها و افتح لي من لدنك فتحة يسيراً و اجعل لي من كل ضنك مخرجاً و إلي كل سعة منهاجاً برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم و اجعل الليل و النهار مختلفين علي برحمتك و معافاتك و منك و فضلك و لا تفقرني إلي أحد من خلقك برحمتك يا أرحم الراحمين - إنك على كل شيء قدير و بكل شيء محيط و حسبنا الله و نعم الوكيل.

(۱) «تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»

گمان دارند که با آنها کاری خواهد شد کمرشکن.

چرا از تعبیر «تَظُنُّ» استفاده کرد؟ مگر در قیامت همه چیز آشکار نمی‌شود؟ دیگر چه جای ظن و گمان است؟

الف. «ظن» در اینجا به معنای «یقین» است، [ظن در زبان عربی گاهی در معنای یقین به کار می‌رود] چرا که آنها که در

صحنه محشر حاضر شده‌اند می‌دانند که چه عذابی در انتظارشان است. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)

ب. «ظن» در همان معنای حدس و گمان به کار رفته است؛ یعنی هنوز تکلیفشان یکسره نشده و همین اضطراب و

بلا تکلیفی هم یکی از مواقف قیامت برای گناهکاران است؛ و اتفاقاً درست نقطه مقابل مومنان است: سفیدرویان نعمت و ثواب

پروردگارشان را می‌دیدند (ناظره) اما سیاه‌رویان مطمئن نیستند با آنها چه می‌شود. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۳)

ج. «ظن» به معنای حدس و گمان است اما فاعل «تظن»، نه «وجوه»؛ بلکه «پیامبر اکرم ص» است. (یعنی این فعل، به

صورت مخاطب است: گمان می‌کنی که با آنها کاری خواهد شد کمرشکن) (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳) یعنی از همین الان می‌توانی

حدس بزنی و احتمال قوی (= گمان) بدهی که عذابی کمرشکن در انتظار آنها خواهد بود.

د. با توجه به اینکه آخرت محل ظاهر شدن باطن و پشت پرده دنیاست؛ شاید این «ظن» انعکاس همان سوءظنی است که

در دنیا به خدا داشته‌اند (توضیح بیشتر در تدبر ۲)

... ه.

(۲) «تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»

با توجه به اینکه آخرت محل ظاهر شدن باطن و پشت پرده دنیاست؛ شاید این «ظن» انعکاس همان سوءظنی است که

در دنیا به خدا داشته‌اند و به همین جهت دیندار نماندند. (حدیث ۲) بویژه که در تعالیم اهل بیت ع، بر اینکه به خدا همواره

حسن ظن داشته باشیم، تاکید شده است. (حدیث ۱)

نکته تخصصی انسان‌شناسی

مقصود از سوءظن داشتن کافران به خدا، چیست و چه نسبتی بین «کافر» بودن و «سوءظن به خدا داشتن» وجود دارد؟

چرا این سوءظن در قیامت شخص را جهنمی می‌کند؟^۱

۱ در احادیث بر اینکه در طرف مقابل، حسن ظن انسان را بهشتی می‌کند هم تاکید شده است، مثلاً:

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع حَدِيثُ يَرُودُهُ النَّاسُ فَقَالَ إِنَّهُ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ آخِرَ عِبْدٍ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَإِذَا أُمِرَ بِهِ إِلَى النَّارِ التَّفْتُ فَيَقُولُ [اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ] الْجَبَّارُ [أ] عَجَلُوهُ فَإِذَا أَتَى بِهِ قَالَ لَهُ عَبْدِي لِمَ التَّفْتُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا كَانَ ظَنِّي بِكَ هَذَا فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ عَبْدِي وَمَا كَانَ ظَنُّكَ بِي فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا كَانَ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي وَتُسَكِّنَنِي [وَتُدْخِلَنِي] جَنَّتِكَ فَيَقُولُ اللَّهُ الْجَبَّارُ جَلَّ وَعَلَا يَا مَلَأْتَنِي وَعَزَّتِي وَالْآثِي وَبَلَّائِي وَجَلَّالِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعَ مَكَانِي مَا ظَنَّنِي بِي عَبْدِي سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا قَطُّ وَلَوْ ظَنَّنِي بِي سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا مَا رَوَعْتُهُ بِالنَّارِ أَجِيزُوا لَهُ كَذِبَهُ وَأَدْخَلُوهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص [أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع] لَيْسَ مِنْ عَبْدِ ظَنَّ [مَا ظَنَّ عَبْدٌ] بِاللَّهِ خَيْرًا إِلَّا كَانَ اللَّهُ

به نظر می‌رسد سوء ظن به خدا، یعنی باور نداشتن به عظمتی که خداوند در انسان قرار داده است؛ به اینکه خدا انسان را با ظرفیت بی‌نهایت آفریده و با مرگ تمام‌شدنی نیست؛ سوء ظن به خدا دارد، گویی خداوند نمی‌تواند چنین بیافریند! پس کسی که به خدا سوء ظن دارد، حقیقت خود را انکار می‌کند و کفر ورزیدن هم همین انکار حقیقت است. و وقتی این حقیقت انکار شد، انسان زندگی‌اش را بر اساس آن تنظیم نمی‌کند؛ و کسی که جهت‌گیری زندگی‌اش را به سمت آخرت قرار ندهد، در آخرت از رحمت خداوند بی‌نصیب خواهد بود.

ثمره اخلاقی

آیت الله بهجت می‌فرمودند: اگر ما به اندازه یک کودک که به مادرش خوش‌بین است به خدا خوش‌بین بودیم، تمام کارهای مان درست می‌شد.

(۳) «تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»

در «معانی لغات» اشاره شد که برخی «فاقره» را از معنای فقر و احتیاج دانسته‌اند، و بر این اساس معنای آیه می‌شود: گمان می‌کنند که با آنها چنان خواهند کرد که در فقر و نیاز کامل قرار گیرند.»

ثمره اخلاقی

کسی که خدا را جدی نگیرد و نیازش را با خدا رفع نکند، هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌تواند نیاز او را رفع کند و همواره در فقر و فلاکت ابدی خواهد ماند؛ شاید این یکی از علل جهنمی شدن جهنمیان و جاودانه در آن ماندن است.

دلا، بسوز؛ که سوز تو کارها بکند
نیاز نیم‌شبی دفع صد بلا بکند ...
طیب عشق مسیحادم است و مشفق، لیک
چو درد در تو نبیند، که را دوا بکند؟
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند

(۴) «تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»

عَنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَلَا ظَنَّ بِهِ سُوءًا إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى [عَزَّ وَ جَلَّ] وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمْ أَلَدِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (الزهد، ص ۹۸)

عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يُوقَفُ عَبْدٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ لَا وَ عَزَّتْكَ مَا كَانَ هَذَا ظَنِّي بِكَ فَيَقُولُ مَا كَانَ ظَنُّكَ بِي فَيَقُولُ كَانَ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي فَيَقُولُ قَدْ غَفَرْتُ لَكَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَمَا وَاللَّهِ مَا ظَنُّ بِهِ فِي الدُّنْيَا طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَوْ كَانَ ظَنُّ بِهِ فِي الدُّنْيَا طَرْفَةَ عَيْنٍ مَا أَوْقَفَهُ ذَلِكَ الْمَوْقِفَ لَمَّا رَأَى مِنَ الْعَفْوِ. (المحاسن، ج ۱، ص ۲۵)

عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ يُؤْتَى بِعَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمٍ لِنَفْسِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ أَلَمْ أَمُرْكَ بِطَاعَتِي أَلَمْ أَنْهَكَ عَنْ مَعْصِيَتِي فَيَقُولُ بَلَى يَا رَبِّ وَ لَكِنْ غَلَبَتْ عَلَيَّ شَهْوَتِي فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبَدْنِي لَمْ تَظْلِمْنِي فَيَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ مَا كَانَ هَذَا ظَنِّي بِكَ فَيَقُولُ مَا كَانَ ظَنُّكَ بِي قَالَ كَانَ ظَنِّي بِكَ أَحْسَنَ الظَّنِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَقَدْ نَفَعَكَ حُسْنُ ظَنِّكَ بِي السَّاعَةَ (المحاسن، ج ۱، ص ۲۶)

چرا در این آیه کار را به مجهول نسبت داد و فرمود: «آنچه با آنها می‌شود» کمرشکن است؟

الف. نفرمود: گمان می‌کنند «وضعیت آنها» کمرشکن است؛ در حالی که در وصف بهشتیان، کار را مستقیماً به خودشان نسبت داد: «ناظر هستند به جانب پروردگارشان»؛ شاید بدین جهت که کسی که بر مدار آخرت‌باوری زندگی کرده، آنچه در آخرت رخ می‌دهد با دلخواه او یکی است؛ پس با شوق به سوی آنچه برایش آماده شده، می‌رود؛ اما کسی که بر اساس انکار آخرت زندگی کرده، ورودش در محشر و تمام آنچه رخ می‌دهد خلاف دلخواه اوست، و به زور او را در عذاب‌های جهنم می‌اندازند (هرچند این عذابها هم ثمره کار خودش است؛ اما اکنون که باطن آن کارها آشکار شده، دیگر دلخواهش نیست).

ب. نفرمود: «آنچه خدا با آنها می‌کند» کمرشکن است؛ در حالی که در وصف بهشتیان، کار را مستقیماً به پروردگارشان نسبت داد: «ناظر هستند نعمتهای پروردگارشان را» (یا: منتظر نعمتهای پروردگارشان‌اند؛ یا: به جانب پروردگارشان نظاره‌کنان‌اند)؛ شاید بدین جهت که

ب. ۱. نوعی ادب دینی است: آنجا که مقام نعمت است مستقیم به خدا نسبت داده می‌شود؛ اما آنجا که عذاب است، ثمره گناهان خودشان است، و مستقیم به خدا نسبت نمی‌دهد.

ب. ۲. بهشتیان به این که خدا این نعمتها را داده، آگاهند؛ اما اینان کافر بوده‌اند و هنوز دست خدا را در کار نمی‌بینند؛ از باب اینکه: از خدایشان محجوبند (مطفین/۱۵) و چون در اینجا کور بوده‌اند در آنجا کورترند. (اسراء/۷۲)

ج. ...

۱۳۹۶/۱/۲۵

۳۸۴ (سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۶ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

ترجمه

نه، آنگاه که به گلوگاه رسید [جان به لب آمد]

نکات ترجمه

درباره «كَلَّا» قبلاً در جلسه ۳۵۳ (<http://yekaye.ir/al-alaq-96-6>) توضیحاتی داده شد. اما اینکه در این آیه، به چه

معناست، دست کم سه مطلب گفته شده است:

الف. به معنای این است که «نه، کافر همچنان به قیامت ایمان نمی‌آورد؛ ولی نمی‌تواند از مرگ فرار کند» (مقاتل، به نقل

تفسیر کبیر (فخر رازی)، ج ۳۰، ص ۷۳۴؛ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۴)

ب. در مقام هشدار دادن و برحذر داشتن از ترجیح دنیا به آخرت است؛ گویی می‌فرماید: اکنون که وضعیت سعادت‌مندان

و شقاوت‌مندان را دانستید، از این محبت عاجله و رها کردن آخرت دست بردارید. (زجاج، به نقل از تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۳؛

المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)

ج. به معنای «حقاً» است؛ یعنی حقا هنگامی که جان به لب آید چنین و چنان خواهد شد؛ و مقصود از آن این است که بعد از اینکه عظمت و سنگینی آخرت را گوشزد کرد، تاکید کند که حتما این دنیا پایانی خواهد داشت و تلخی مرگ را خواهید چشید. (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۴)

«التَّرَاقِي»

جمع «ترقوه» است که نام استخوانی است در شانه. استخوان ترقوه همچون میله‌ای خمیده به شکل حرف S، و البته با انحنا کمتر است. دو استخوان ترقوه در بالاترین قسمت جلوی قفسه سینه قرار گرفته از طرف داخل با استخوان جناغ و از طرف خارج با استخوان کتف مفصل می‌شوند.

اغلب اهل لغت، این کلمه را از ماده «ترق» دانسته، و تصریح کرده‌اند که از این ماده فقط همین کلمه وجود دارد (کتاب العین، ج ۵، ص ۱۲۷؛ معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۴۵؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۶۶) اما برخی به همین دلیل (که هیچ هم‌خانواده‌ای نداشته باشد) با این مطلب مخالفت کرده و آن را از ماده «رقی» (یا «رقو») در معنای صعود و ارتفاع (هم‌خانواده «ارتقاء») دانسته‌اند و گفته‌اند وجه تسمیه «ترقوه» آن است که در بالای سینه قرار دارد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۲۰۵-۲۰۶) که درباره ماده «رقی»، ان‌شاءالله در آیه بعد بحث خواهد شد. این کلمه تنها همین یکبار در قرآن کریم به کار رفته است.

حدیث

۱) در صحیفه سجادیه امام سجاده دعایی هنگام ختم قرآن روایت شده است. در فرازی از این دعا فرموده‌اند: خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست و با قرآن هنگام مرگ آسان گردان بر ما اندوه جان‌کنند را و ناله‌های شدیدش را و به شماره افتادن نفس‌ها را، «آنگاه که به گلوگاه رسد، و گفته شود: کیست چاره‌ساز؟» (قیامت/۲۷-۲۶)؛ و ملک‌الموت از پس پرده‌های غیب برای قبض او تجلی کند؛ و او را با تیرهای وحشت فراق از کمان مرگ تیر زند؛ و برایشان از زهر مرگ، جامی که چشایی‌اش هم زهرآگین است فراهم آورد؛ و کوچ کردن و بار بستن از ما به جانب آخرت نزدیک شود؛ و اعمال بر گردن‌ها آویخته گردد؛ و قبرها تا میقات روز ملاقات محل و مأوی شود.

الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ، دَعَاءُ ۴۲، وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ خَتْمِ الْقُرْآنِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ هَوِّنْ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَى أَنْفُسِنَا كَرْبَ السِّيَاقِ، وَ جَهْدَ الْأُنِينِ، وَ تَرَادُفَ الْحَشَارِجِ إِذَا
بَلَغَتِ النَّفُوسُ التَّرَاقِيَّ، وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ وَ تَجَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِهَا مِنْ حُجْبِ الْغُيُوبِ، وَ رَمَاهَا عَنْ قَوْسِ الْمَنَائِيَا بِأَسْهُمِ وَحْشَةِ
الْفِرَاقِ، وَ دَافَ لَهَا مِنْ دُعَافِ الْمَوْتِ كَأَسَا مَسْمُومَةَ الْمَذَاقِ، وَ دَنَا مِنَّا إِلَى الْآخِرَةِ رَحِيلٌ وَ انْطَلَقَ، وَ صَارَتِ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِي
الْأَعْنَاقِ، وَ كَانَتِ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ.

۱. و حتی کلمه «تریاق» [= تریاک] را نه از این ماده، بلکه تغییر شکل یافته کلمه «دریاق» می‌دانند. (کتاب العین، ج ۵، ص ۱۲۷)

۲) از امام رضا ع از پدرشان (امام کاظم ع) روایت شده است:

به امام صادق ع گفته شد: مرگ را برای ما توصیف کنید!

فرمودند: مرگ برای مومن همچون نسیمی است که بویی به مشام وی می‌رساند و او از خوش‌بویی‌اش عطسه‌ای می‌کند و هرگونه درد و رنجی از او رخت برمی‌بندد؛ ولی برای کافر مانند نیش افعی و عقرب ویا شدیدتر است.

گفته شد: برخی می‌گویند شدیدتر از آن است که با اره تکه تکه شوند و یا با قیچی پاره پاره گردند و یا با سنگها خُرد شوند ویا قطب سنگ آسیاب روی حدقه چشمشان به گردش درآید!

فرمودند: بله، برای برخی از کافران و فاجران این گونه است؛ آیا ندیده‌ای برخی از آنها را که [هنگام مرگ] با این شداید روبرو می‌شود؟ آن وضعی که برای او رخ می‌دهد گاه از این [و بلکه از هر چیز دیگری هم] شدیدتر است جز از عذاب آخرت؛ که آن از عذاب دنیا شدیدتر است.

گفته شد: پس چرا گاهی کافری را می‌بینیم که جان‌کندن بر او آسان است؟! چراغ عمرش خاموش می‌شود در حالی که دارد تعریف می‌کند و می‌خندد و سخن می‌گوید! و نیز در میان مومنان هم گاهی این طور است؛ و گاه هم در میان مومنان و هم در میان کافران کسانی را می‌بینیم که هنگام سكرات مرگ، وضعشان با چنین شدایدی قابل مقایسه است!

فرمودند: آن راحتی‌ای که در مورد مومن می‌بینید، ثواب اوست که به سوی او شتافته، و آن شدتی که در موردش می‌بینید، برای پاک کردن او از گناهانش است تا در حالی که پاک و نظیف و مستحسب ثواب ابدی است و مانعی پیش رویش نمانده، وارد آخرت شود. و آن سهولتی که در مورد برخی از کفار می‌بینید جزای کارهای خوب او در دنیاست، تا وقتی در آخرت وارد می‌شود جز آنچه وی را شایسته عقاب می‌کند نداشته باشد؛ و آن شدتی که در مورد برخی از کافران در اینجا می‌بینید، شروع عقاب خداوند است بعد از تمام شدن حسناتش؛ چرا که خداوند عادل است که جور و ستم در او راه ندارد.

معانی الأخبار، ص ۲۸۸

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ الْجُرْجَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّاصِرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ ع قَالَ:

قِيلَ لِلصَّادِقِ ع صِفْ لَنَا الْمَوْتَ!

فَقَالَ لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لَطِيئِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِي وَ لَدَغِ الْعَقَابِ أَوْ أَشَدَّ.

قِيلَ فَإِنْ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَشْرِ بِالْمَنَاشِيرِ وَ قَرُضِ بِالْمَقَارِيضِ وَ رَضِخِ بِالْحِجَارِ وَ تَدْوِيرِ قُطْبِ الْأُرْحِيَةِ فِي الْأَحْدَاقِ. قَالَ فَهُوَ كَذَلِكَ هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَ الْفَاجِرِينَ أَلَّا تَرَوْنَ مِنْهُمْ مَنْ يُعَايِنُ تِلْكَ الشَّدَائِدَ فَذَاكُمُ الَّذِي هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا إِلَّا مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ فَهَذَا أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الدُّنْيَا

قِيلَ فَمَا بَالُنَا نَرَى كَافِرًا يَسْهَلُ عَلَيْهِ النَّزْعُ فَيَنْطَفِي وَ هُوَ يَتَحَدَّثُ وَ يَضْحَكُ وَ يَتَكَلَّمُ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَيْضًا مَنْ يَكُونُ كَذَلِكَ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ الْكَافِرِينَ مَنْ يُقَاسَى عِنْدَ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ هَذِهِ الشَّدَائِدَ

فَقَالَ مَا كَانَ مِنْ رَاحَةٍ لِلْمُؤْمِنِ هُنَاكَ فَهُوَ عَاجِلٌ تُؤَابِهِ وَ مَا كَانَ مِنْ شَدِيدَةٍ فَتَمَحِصُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ لِيَرِدَ الْآخِرَةَ نَقِيًّا نَظِيفًا مُسْتَحَقًّا
 لِتَوَابِ الْأَبَدِ لَا مَانِعَ لَهُ دُونَهُ وَ مَا كَانَ مِنْ سَهْوَلَةٍ هُنَاكَ عَلَى الْكَافِرِ فَلْيُوقِئِ أَجْرَ حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا لِيَرِدَ الْآخِرَةَ وَ لَيْسَ لَهُ إِلَّا مَا
 يُوجِبُ عَلَيْهِ الْعِقَابَ وَ مَا كَانَ مِنْ شِدَّةٍ عَلَى الْكَافِرِ هُنَاكَ فَهُوَ ابْتِدَاءُ عِقَابِ اللَّهِ لَهُ بَعْدَ نَفَادِ حَسَنَاتِهِ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ.

تدبر

(۱) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

در این سوره ابتدا تردید برخی از انسانها درباره آخرت را مطرح کرد (قیامت ۳-۶) سپس ریشه این مطلب را در محبت دنیا و رها کردن آخرت دانست (قیامت ۲۰-۲۱) و اکنون دوباره هشدار می دهد تا انسانها را از این بن بست برحذر دارد: شما الان در بند محبت دنیا هستید و آخرت را رها کرده‌اید اما بگذارید، آنگاه که جان به گلوگاه رسید معلوم می شود چکاره‌اید!؟

نکته تخصصی انسان‌شناسی

مرگ واقعیتی انکار ناپذیر است که حقیقت هر انسانی را به او می نمایاند. انسان ممکن است خدا، آخرت، یا هر حقیقت دیگری را انکار کند اما مرگ را نمی تواند؛ چون دائما آن را پیرامون خود می بیند. شاید یکی از عللی که حضرت علی ع آن شد که شد، این بود که می فرمود: به خدا قسم انس پسر ابوطالب با مرگ بیشتر است از انس طفل با پستان مادرش. (نهج البلاغه، خطبه ۵)

ثمره اخلاقی - اجتماعی

یکی از مهمترین مشکلات انسانها این است که مرگ را جدی نمی گیرند. کسی که لحظه ای را که جانش به لب می رسد جدی بگیرد، آیا ممکن است در اموال مردم یا بیت المال بناحق تصرف کند؟ یا برای رسیدن به پست و مقام هر کاری بکند؟ یا ...؟

(۲) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

این هنگامی که جان به لب می رسد، یکی از سه زمانی است که سخت ترین زمان بر انسان می باشد. (جلسه ۱۸۷،

حدیث ۱) <http://yekaye.ir/al-muminoon-023-100>

آیا برای این لحظه آماده‌ایم؟

۱. وَ اللَّهُ لَأَيْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِنَدْيِ أُمِّهِ

ترجمه

و گفته شد کیست که شفادهنده باشد؟

نکات ترجمه

«راق»

این کلمه در اصل «راقی» بوده است که از ماده «رقی» می‌باشد. گفته‌اند این ماده در سه معنا به کار می‌رود: صعود، حرز (چیزی که برای در امان ماندن از شرور و طلسمات و ... استفاده می‌شود)، و بقعه‌ای در زمین (معجم المقاییس اللغه، ج ۲، ص ۴۲۶) در قرآن کریم در سه مورد مشخصا با تعابیر به معنای «بالا رفتن» به کار رفته (تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ؛ اسراء/۹۳؛ فَلْيَرْتُقُوا فِي الْأَسْبَابِ؛ ص/۱۰) ولی اینکه در این آیه در کدام معناست، هم معنای اول مطرح شده، یعنی: «چه کسی می‌خواهد روح تو را بالا ببرد»؛ و هم معنای دوم، یعنی: «چه کسی می‌خواهد برای تو «رقیه» ای بیاورد تا از مرگ شفایت دهد؟» که در این معنای اخیر، برخی این را بر کار پزشک هم تطبیق داده‌اند، یعنی «چه طبیبی می‌خواهد بیاید که شفایت دهد؟» (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۶۳؛ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۵؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳)

حدیث

۱) از امام باقر ع درباره معنای آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره قیامت سوال شد، که انشاء الله توضیح هریک را در ذیل خود آن آیه خواهیم آورد.

در مورد «وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ» و گفته شد کیست که شفابخش باشد؟» (قیامت/۲۷) فرمودند: این سخن فرزند آدم [= انسان] است هنگامی که مرگ نزد او حاضر می‌شود، می‌گوید آیا طبیبی هست، آیا شفادهنده‌ای هست؟

الأمالی (للسدوق)، ص ۳۰۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳، ص ۲۵۹

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ الْقُمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَجْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ قَالَ ع: ذَاكَ قَوْلُ ابْنِ آدَمَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ هَلْ مِنْ طَبِيبٍ هَلْ مِنْ رَاقٍ ...

۱. سند و عبارت در کافی تفاوت اندکی می‌کند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرٍو بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» قَالَ فَإِنَّ ذَلِكَ ابْنُ آدَمَ إِذَا حَلَّ بِهِ الْمَوْتُ قَالَ هَلْ مِنْ طَبِيبٍ إِنَّهُ الْفِرَاقُ يُقْنَنُ بِمُفَارَقَةِ الْأَحِبَّةِ.

۲) امیرالمومنین ع در خطبه‌ای به توضیح انسان غافل و اینکه چگونه مرگ او را در برمی‌گیرد می‌پردازد که فراز قبلی این خطبه در جلسه ۳۷۸، حدیث ۲ <http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-20> گذشت. ۱. در فراز بعدی می‌فرماید:

نه به گفته بازدارنده از سوی خدا، خود را بازدارد؛ و نه پند آن کس را که از سوی او پند دهد، در گوش آرد؛ حالی که می‌بیند گرفته‌شدگان در حین غفلت را که نه عفو و بخششی برایشان هست و نه راه بازگشتی؛

[می‌بیند که] چگونه بر آنان فرود آمد آنچه بدان جهالت می‌ورزیدند؛ و از فراق دنیا به نزدشان آمد آنچه خود را از آن ایمن می‌دیدند؛ و به آخرت در آمدند مطابق با آنچه بدیشان وعده می‌دادند.

آنچه به آنان فرود آمد، از مستی مرگ و حسرت «از دست دادن»، وصف ناشدنی است: اندامهایشان از آن سست شد، و رنگهایشان در اثر آن دگرگون گشت؛ سپس مرگ، بیشتر در آنها رخنه کرد تا جایی که بین هریک از آنها و سخن گفتنش فاصله انداخت ...

بقیه این خطبه ان شاء الله در بحث از آیه بعد خواهد آمد.

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بَزَاجِرٍ وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ وَهُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغِرَّةِ حَيْثُ لَا إِقَالَهَ لَهُمْ وَلَا رَجْعَةَ كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَجَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمُنُونَ وَقَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَحَسْرَةُ الْفَوْتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافَهُمْ وَتَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ أَزْدَادَ الْمَوْتَ فِيهِمْ وَلَوْجاً فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَبَيْنَ مَنْطِقِهِ ...

تدبر

۱) «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ»

مقصود از «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» چیست؟

الف. «راق» از «رُفِيه» به معنای حرز و چیزی است که شفا دهد و بلا را دور کند. مقصود این است که «کیست طبیعی که بیاید و وی را از مرگ نجات دهد؟» (أبی‌قلابه و ضحاک و قتاده و ابن‌زید، به نقل مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۵)

و در این صورت هم دو حالت قابل فرض است:

این جمله می‌تواند به صورت طلب باشد (آیا واقعا طبیعی پیدا می‌شود که) و یا به صورت استفهام انکاری و حاکی از ناامیدی گوینده (واقعا چه کسی می‌خواهد چنین انسانی را نجات دهد؟). (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۴)

ب. «راق» از «ارتقاء» است و وقتی او به لحظه مرگ می‌رسد می‌پرسند: چه کسی روح او را بالا می‌برد، ملائکه عذاب یا ملائکه رحمت؟ (ابن‌عباس و مقاتل، به نقل مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۵) و یا از این باب که فرشتگان از بردن روح کافر ابا دارند و ملک‌الموت خطاب به آنها می‌گوید: کدام از شما حاضر است که روح این کافر را ببرد؟ (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۴)

۱ همچنین فرازهایی از این خطبه قبلا در جلسه ۳۶۱، حدیث ۳ <http://yekaye.ir/al-alaq-96-15> و جلسه ۲۶۳، حدیث ۲ <http://yekaye.ir/al-hegr-15-25> گذشت.

۲. مرحوم طبرسی دو قول دیگر هم نقل می‌کند که چون یا به همان قبلیها برمی‌گردد یا بسیار بعید به نظر می‌رسد در متن نیامد:

(۲) «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ»

همه تعبیر قبلی به صورت فعل معلوم آمد، اما اینجا به صورت فعل مجهول؛ پس طبیعتاً گوینده این سخن، خود شخص نیست؛ پس اطرافیانش وضعیت او برایشان مهم است.

یعنی، وقتی کسی در شرف مرگ قرار می‌گیرد، دیگران هم با او کار دارند، و نمی‌توانند نسبت به مرگ او بی‌اعتنا باشند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان موجودی است که نه تنها زندگی، بلکه مرگش هم به دیگران مربوط است.

۱۳۹۶/۱/۲۷

۳۸۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۸ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ

ترجمه

و گمان کرد که آن همان [وقت] جدایی است؛

حدیث

(۱) امام باقر ع (در ادامه حدیث ۱ جلسه قبل) درباره آیه «و گمان کرد که آن همان [وقت] جدایی است» فرمودند: منظور فراق خانواده و دوستان در آن هنگام [هنگام مرگ] است.

الأمالی (للسدوق)، ص ۳۰۷؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵۹

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ ... قَالَ «وَقَدْ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» يَعْنِي فِرَاقَ الْأَهْلِ وَالْأَحِبَّةِ عِنْدَ ذَلِكَ.

(۲) امیرالمومنین ع در خطبه‌ای به توضیح انسان غافل و اینکه چگونه مرگ او را در برمی‌گیرد می‌پردازند که قسمتی از آن در جلسه قبل گذشت. در ادامه می‌فرمایند:

قال أبو العالیة تختصم فيه ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب أيهم يرقى روحه و قال الضحاک أهل الدنيا یجهزون البدن و أهل الآخرة یجهزون الروح

۱. شاید این معنا هم از آیه قابل برداشت باشد:

با توجه به اینکه «راقی» می‌تواند به معنای «لازم» (نه متعدی) باشد؛ آنگاه چه بسا این آیه سوال درباره خود مرده است، یعنی هرکسی که می‌میرد

افراد می‌پرسند چه کسی بالا می‌رود (و چه کسی سقوط می‌کند)؟

... سپس مرگ، بیشتر در آنها رخنه کرد تا جایی که بین هریک از آنها و سخن گفتنش فاصله انداخت، در حالی که او در بین اهل و عیالش است، با چشمش می بیند و با گوشش می شنود در حالی که عقلش سالم است و خردش همچنان باقی است؛ می اندیشد که عمرش را در چه تباه کرده و زمانه اش را در چه گذرانده؛ به یاد اموالی که جمع کرده می افتد، که در جمع آوری آنها چشم بر هم گذاشته و از آنچه [تکلیف شرعی اش] واضح است و آنچه شبهه ناک بوده، گرد آورده، و اکنون که در شرف جدایی از آن واقع شده، تبعات گردآوری آن دامن گیرش گردیده است؛ آن را برای کسانی که پشت سرش هستند باقی می گذارد، راحتی و خوشی آن برای دیگری و کیفر آن بر دوش اوست، و او در گرو این اموال است؛ پس دست خود را از پشیمانی می گزد به خاطر واقعیت هایی که هنگام مرگ مشاهده می کند. در این حالت بدانچه که در ایام عمرش به آن علاقمند بود بی اعتنا شده، آرزو می کند که ای کاش آن کس که در گذشته بر ثروت او غبطه می خورد و نسبت به وی حسادت می ورزید، او این اموال را جمع کرده بود.

پس مرگ همچنان در پیکرش پیش می رود ...

بقیه این خطبه ان شاء الله در بحث از آیه بعد خواهد آمد.

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

... ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتَ فِيهِمْ وَلَوْجاً فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ وَإِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَيَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْتَى عُمُرِهِ وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرَهُ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالاً جَمَعَهَا أَعْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ كَرَّمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ [يُنْعَمُونَ] يَنْعَمُونَ فِيهَا وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لغيرِهِ وَ الْعَبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلَقَتْ رَهُونُهُ بِهَا فَهُوَ يَعِضُّ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ يَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْعَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ وَ يَتَمَنَّى أَنْ أَلْدِي كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ.
فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ ...

(۳) از پیامبر خدا در مورد کسی که در حال احتضار است، روایت شده است:

سوگند به کسی که جان محمد به دست اوست، اگر جایش را می دیدند و سخنش را می شنیدند، از مرده شان غافل می شدند و بر خویشتن خویش گریه می کردند؛ تا آن موقعی که جنازه مرده را بر دوش کشیدند و روحش بالای جنازه اش می رود و می آید در حالی که ندا می دهد: ای اهل و عیالم! ای فرزندانم! دنیا شما را به بازی نگیرد آن گونه که مرا به بازی گرفت، که مال را از راه حلال و حرام گرد آوردم و سپس آن را برای غیر خودم گذاشتم؛ خوشی اش برای آنهاست و تبعاتش دامنگیر من است؛ پس، از آنچه بر من وارد شد بر حذر باشید.

جامع الأخبار (للسعیری)، ص ۱۷۰

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

فَوَالَّذِي نَفْسٌ مُّحَمَّدٌ بِيَدِهِ لَوْ يَرَوْنَ مَكَانَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ لَذَهَلُوا عَنْ مِيَّتِهِمْ وَ لَيَكُونُوا [لَبَكُوا] عَلَى نُفُوسِهِمْ حَتَّى حُمِلَ
الْمِيَّتُ عَلَى نَعْشِهِ وَ تَرَفَّرَ رُوحُهُ فَوْقَ النَّعْشِ وَ هُوَ يُنَادِي يَا أَهْلِي يَا وَدِي لَا تَلْعَبَنَّ بِكُمْ الدُّنْيَا كَمَا لَعِبَتْ بِي جَمَعْتُ أَمْالَ
مِنْ حِلِّي وَ غَيْرِ حِلِّي ثُمَّ خَلَفْتُهُ لِغَيْرِي فَالْمَهْنَأُ لَهُمْ وَ التَّبَعَةُ عَلَيَّ فَاحْذَرُوا مِثْلَ مَا حَلَّ بِي.

تدبر

(۱) «وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

هنگامی که جان به لب می‌رسد و گفته می‌شود که چه کسی می‌تواند این را نجات دهد، در این زمان است که وی گمان می‌کند که هنگام جدایی فرارسیده است.

چرا تعبیر «ظن» را به کار برد؟

الف. «ظن» گاهی به معنای یقین به کار می‌رود؛ اینجا به این معناست که با دیدن آن احوالات دانست که وقت فراق فرا رسیده است. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)

ب. انسان مادام که روحش وابسته به بدنش است، محبت عاجله (قیامت/۲۰) چنان در او غلبه دارد که همچنان طمع دارد که در دنیا بماند و از اهل و عیالش جدا نشود. (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۵)

ج. شاید می‌خواهد اشاره کند که چنان به دنیا چسبیده که با اینکه علائم مرگ را در خود می‌بیند هنوز کاملاً باورش نشده است.

د. ...

(۲) «وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

اولین نکته‌ای که به ذهن شخصی که قرار است بمیرد، می‌رسد «فراق» و جدایی است.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

گفته می‌شود که انسان را انسان نامیده‌اند چون قوام او به انس گرفتن با دیگران است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۹۴) در واقع، انسان به گونه‌ای است که در ارتباطاتی که برقرار کند، با اشیاء و انسانهای پیرامون خود انس می‌گیرد و با این پیوندهایش آرام و قرار می‌یابد؛ لذا اولین دغدغه‌اش در هنگام مرگ، جدایی‌ای است که از آنچه بدانها وابسته بوده، رخ می‌دهد.

اگر این را جدی بگیریم، آنگاه دلبستگی‌های مان را خیلی جدی می‌گیریم.

عاقل کسی است که به یاد داشته باشد که:

«آنچه نباید دلبستگی را نشاید»

ثمره اخلاقی

شاید تمام احکام و دستورات دین را بتوان در یک جمله خلاصه کرد:

تمرین اینکه به چیزی «دل» بدهیم که از ما جدا نمی‌شود؛ و از هر چیزی که از ما جدا خواهد شد، «دل» بکنیم.

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh324>

(۳) «و ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

اولین «دل» نگرانی انسان در لحظه مرگش، «فراق» است.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

اگر توجه کنیم که:

اولاً ارزش، و بلکه مهمترین دارایی، و بلکه حقیقتِ نهایی هر کس، «دل» اوست؛ و

ثانیاً ارزش هر «دل»ی به آن چیزی است که این دل بدان گره خورده و آن را در خود جای داده است، (به تعبیر دیگر،

ارزش هر دلی، به دلخواه اوست)

آنگاه شاید بتوان فهمید که چرا مفهوم «عشق» این اندازه در هویت انسان، مفهومی اساسی است؛ و چرا این اندازه مفهوم

«عشق» با مفهوم «فراق» گره خورده است؛ و داستان زندگی انسان، داستان عشق و فراق است:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح «فراق»

که در این دامگه حادثه چون افتادم ...

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh317>

به طوری که شاید بتوان گفت «فراق» یکی از موقعیت‌های ویژه‌ای است که حقیقت هر کس بر خودش و بر دیگران هویدا

می‌شود؛ و حافظ چه زیبا توصیف کرده است داستان «فراق» در زندگی را:

زبان خامه ندارد سر بیان فراق	و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق
دریغ مدت عمرم که بر امید وصال	به سر رسید و نیامد به سر زمان فراق
سری که بر سر گردون به فخر می‌سودم	به راستان که نهادم بر آستان فراق
چگونه باز کنم بال در هوای وصال	که ریخت مرغ دلم پر در آشیان فراق
کنون چه چاره که در بحر غم به گردابی	فتاد زورق صبرم ز بادبان فراق
بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود	ز موج شوق تو در بحر بی‌کران فراق
اگر به دست من افتد فراق را بکشم	که روز هجر سیه باد و خان و مان فراق
رفیق خیل خیالیم و همنشین شکیب	قرین آتش هجران و هم قران فراق
چگونه دعوی وصلت کنم به جان که شده‌ست	تنم وکیل قضا و دلم ضمان فراق
ز سوز شوق دلم شد کباب دور از یار	مدام خون جگر می‌خورم ز خوان فراق
فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق	ببست گردن صبرم به ریسمان فراق
به پای شوق گر این ره به سر شدی حافظ	به دست هجر ندادی کسی عنان فراق

(۴) «وَزَنُّهُ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

اینکه مرگ را به جدایی تعبیر کرد، از شواهدی است که نشان می دهد که روح حقیقتی مستقل است که بعد از بدن هم باقی است؛ زیرا حقیقت انسان را چیزی دانسته، که در هنگام مرگ از این بدن و پیکر جدا می شود. (اقتباس از تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۱۷۳۵)

(۵) «أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

«الفراق» را مطلق آورد و فرمود «اینک وقت جدایی است» و فرمود «جدایی از چه؟»
ظاهرا همین نشان می دهد جدایی از هر چیزی که از او جدا شدنی است.

نکته تخصصی انسان شناسی

چه چیزی در هنگام مرگ از انسان جدا می شود؟

الف. اموال و دارایی هایی که در زندگی برای خود جمع کرده،

ب. دوستان و آشنایانی که بدانها انس گرفته، (مگر دوستی هایی که بر مدار خداپرستی و تقوی شکل گرفته باشد،

زخرف/۶۷)

ج. اعضاء و جوارح بدنش. (جلسه بعد، حدیث ۳)

یعنی هیچ یک از اینها جزء حقیقت انسان و دارایی واقعی نیست، حتی اعضاء و جوارحش!

چیزی دارایی واقعی انسان است که برایش بماند.

اگر چیزی را چند روزی به عاریت به ما بدهند، و از ابتدا هم بدانیم که آن را از ما پس می گیرند، واقعا «مال» ما نمی شود؛

چیزی واقعا «مال» ماست، که ملکیت آن به طور کامل به ما منتقل شده باشد، به طوری که اختیار آن کاملا در دست خودمان

باشد و بدون اجازه ما نتوانند آن را از ما بگیرند.

وقتی انسان از «مرگ» غافل می شود، چیزهایی را مال خودش می شمرد، که وقتی به یاد مرگ می افتد، می فهمد که آنها

واقعا مال او نیست و بدون اینکه او دلش بخواهد، آنها را از او پس می گیرند.

اما چه چیزی برای انسان باقی می ماند که واقعا «مال» اوست و نمی توانند بدون اختیارش آنها را از او بگیرند؟

تنها باورها، خلق و خواها، و اعمال او.

اینها واقعا در اختیار خودمان است و اینهاست که در آخرت حقیقت ما را رقم می زند و هیچگاه از ما جدا نمی شود.

۱. البته تعبیر وی این است که «چون فراق و وصال وصف هستند و نیازمند موصوفاند»:

و اعلم أن الآیة دالة علی أن الروح جوهر قائم بنفسه باق بعد موت البدن، لأنه تعالی سمي الموت فراقا، و الفرق إنما یكون لو كانت الروح باقیة، فإن

الفراق و الوصال صفة، و الصفة تستدعی وجود الموصوف.

اگر این را جدی بگیریم، زندگی مان چه تغییری خواهد کرد؟

۱۳۹۶/۱/۲۸

۳۸۷) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۹ وَ التَّتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ

ترجمه

و ساق در ساق پیچید.

نکات ترجمه

«التَّتَفَّتِ»

از ماده «لَفَف» است که اصل این ماده را به معنای ضمیمه شدن و یا در هم پیچیدن دو چیز (معجم المقایس اللغه، ج ۵، ص ۲۰۷) و به تعبیر دیگر، گرد هم آمدنی که به نحوی با درهم پیچیدن همراه باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۲۱۶) دانسته اند. «جَنَّتِ الْفَافَا» (نبا/۱۶) به معنای باغ‌هایی است که از شدت انبوه بودن، شاخ و برگ درختانش در هم فرو رفته باشند؛ و «لَفِيفٌ» (إِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةُ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا؛ إسرائ/۱۰۴) به معنای «منضم شده به همدیگر» می باشد. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۴۳)

در قرآن کریم این ماده تنها در همین سه آیه به کار رفته است.

«السَّاقُ»

قبلا (جلسه ۱۷۳) توضیح داده شد که ماده «سوق» به معنای راندن و به حرکت درآوردن است. «ساق» پا هم از همین ریشه است چون عامل راه رفتن و به حرکت درآوردن انسان می باشد. <http://yekaye.ir/fatir-035-09>

حدیث

۱) (در ادامه حدیث ۱ جلسه قبل) امام باقر ع درباره آیه «و ساق در ساق پیچید» فرمودند:

دنیا به آخرت پیچید.

الأمالی (للسدوق)، ص ۳۰۷؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵۹

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ الْقُمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ ... قَالَ: «و التَّتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ» قَالَ التَّتَفَّتِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ.

۲) امیرالمومنین ع در خطبه‌ای به توضیح انسان غافل و اینکه چگونه مرگ او را در برمی گیرد می پردازند که قسمتی از آن

در جلسه قبل (حدیث ۲) گذشت. در ادامه می فرمایند:

پس مرگ پیوسته در تن او پیش راند، تا زبانش چون گوش از کار بازماند. پس میان کسان خود خاموش بیفتد، نه زبانش سخنی گوید، نه گوشش چیزی شنود. نگاه خود را از چهره این به رخ آن می‌افکند. گردش زبانشان را می‌بیند، اما نمی‌شنود که سخن آنان چیست، و در باره کیست. سپس، مرگ بیشتر بدو روی آرد و چشم او را چون گوشش از کار باز دارد، و جان از تنش برون رود، و مرداری میان کسان خود شود.

آنان در کنارش ترسان، و از نزدیک شدن بدو گریزان. نه با نوحه‌گری هم آواز، و نه با کسی که او را خواند دم‌ساز. سپس او را به نقطه‌ای از زمین برند و در سپارند، و با کرده‌اش واگذارند، و دیده از دیدار او بردارند، تا آنکه موعد نهاده سر رسد، و قضای الهی در رسد...

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹؛ (ترجمه شهیدی، ص ۱۰۵)

فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعَهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْتَقِ بِلِسَانِهِ وَلَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرَدُّ طَرْفَهُ بِالنَّظْرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ وَلَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادَ الْمَوْتُ التَّيَاطُبَ بِهِ فَقَبَضَ بَصَرَهُ كَمَا قَبَضَ سَمْعَهُ وَخَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَتَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعَدُ بَاكِيًا وَلَا يُجِيبُ دَاعِيًا ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطِّ فِي الْأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ وَانْقَطَعُوا عَنْ زُورَتِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَالْأَمْرُ مَقَادِيرَهُ وَ ...

فراز بعدی این حدیث، قبلا در جلسه ۲۶۳، حدیث ۲ <http://yekaye.ir/al-hegr-15-25> و جلسه ۳۶۸، حدیث ۲

<http://yekaye.ir/al-qyiamah-75-4> ذکر شد. ۱

۳) در حدیث آمده است:

بنده در حال درگیری با سختی‌های مرگ و دشواری‌های آن است در حالی که مفاصل او با همدیگر خداحافظی می‌کنند و می‌گویند: به سلامت! من از تو جدا می‌شوم و تو از من جدا می‌شوی تا روز قیامت.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۰۶

جاء فی الحدیث:

۱. این فراز از خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه (با ترجمه شهیدی، ص ۲۳۴) نیز تا حدودی به این آیه می‌تواند مرتبط باشد:

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ص بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْانْقِطَاعُ وَأَقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْأَطْلَاعُ وَأَظْلَمَتْ بَهْجَتُهَا بَعْدَ إِشْرَاقِ وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ وَخَسِنَ مِنْهَا مَهَادٌ وَأَزَفَ مِنْهَا قِيَادٌ فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مَدَّتِهَا وَأَقْتَرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا وَتَصَرُّمٍ مِنْ أَهْلِهَا وَأَنْفِصَامٍ مِنْ حَلْقَتِهَا وَانْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا وَعَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا وَتَكْشُفٍ مِنْ عَوْرَاتِهَا وَقَصْرٍ مِنْ طَوْلِهَا جَعَلَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ وَكَرَامَةً لَأُمَّتِهِ وَرَبِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ وَرَفْعَةً لِأَعْوَانِهِ وَشَرَفًا لِأَنْصَارِهِ...

پس خدا محمد را که درود وی بر او و یاران او باد به حق برانگیخت، آن گاه که پایان دنیا نزدیک بود و آخرت روی آور و جهان پس از روشنی و زیبایی، تاریک. زندگی مردمش دشوار، و آرام جای آنان ناهموار، جهان به نیستی و فرو ریختن نزدیک گردیده، مدت آن به سر رسیده، و نشانه‌های آن پدید و پیوند مردمش با آن بریده، و حلقه‌های پیوندشان از هم دریده، و اسباب از هم گسیختگی‌شان بسیار، و نشانه‌های رستگاری ناپایدار، و زشتی‌های دنیا آشکار، رشته عمرش کوتاه- و به سر رسیدنش نمودار- این هنگام خدا او را مأمور رساندن شریعت- به مردمان- کرد و موجب ارجمندی امت، و بهار مردم زمانش، و مایه سربلندی یارانش، و موجب شرف یاورانش....

أن العبد ليعالج كرب الموت و سكراته و مفاصله يسلم بعضها على بعض يقول عليك السلام تفارقني و أفارقك إلى يوم القيامة.

تدبر

(۱) «وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»

مراد از اینکه «و ساق در ساق پیچید» چیست؟

الف. «ساق» به معنای «شدت» است، چنانکه وقتی شخصی با شدتی مواجه می‌شود می‌گویند «شمر عن ساقه» (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۵) [معادل «آستین بالا زد؛ یا دامن به کمر زد» در فارسی]؛ یعنی شدت دنیا با شدت آخرت درهم پیچید (حدیث ۱؛ و نیز ابن عباس و مجاهد، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)؛

که مقصود از این شدت دنیا و شدت آخرت، می‌تواند:

الف. ۱. سختی فراق دنیا (آیه قبل) و سختی ترس آخرت باشد (تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۵۷)

الف. ۲. همین حالت بین دنیا و آخرت بودن باشد که انسان هم وضعیت‌ها و تنگناهای دنیا (مانند ناراحتی و سختی جدایی از اهل و عیال و فرزندان و اموال و مقام و شدت شماتت دشمنان و غم دوستان) را احساس می‌کند و هم تنگناهای آخرت را (مانند ورود در دار غربت و دشواری حساب) (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۵)

الف. ۳. «پایان شدت دنیا» با «آغاز شدت آخرت» درهم آمیخته می‌شود (الوافی، ج ۲۴، ص ۱۹۹)

الف. ۴. حال مرگ با حال حیات آمیخته می‌شود. (حسن بصری، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

الف. ۵. به معنای این باشد که شدتی بعد از شدت دیگر پشت سر هم به او می‌رسد. (علامه طباطبایی این معنا را شامل تمامی معانی دیگر دانسته است، المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)

ب. «ساق» به همان معنای «ساق» پا است؛ آنگاه یعنی:

ب. ۱. اینکه ساق این پا به ساق دیگر پیچیده می‌شود که ناشی از آن است که با رسیدن روح به گلوگاه حیات از بدن او رخت برمی‌بندد (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)

ب. حالت جان‌کدنی است که دائما این پایش را حرکت می‌دهد و آن یکی را ثابت نگه می‌دارد و بالعکس. (قتاده، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

ب. ۲. چون نیرویش تمام شده، پاهایش درهم پیچیده می‌شود، مانند پوستی که درهم پیچیده شود. (شعبی و ابی‌مالک، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

ب. ۳. پاهایش در کفن کاملا پیچیده می‌شود. (حسن بصری و سعید بن مسیب، به نقل تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۵)

ب. ۴. چنان پاهایش خشک می‌شود و به هم گیر می‌کند که نمی‌تواند حرکتش دهد. (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۵؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۴۳)

ج. «ساق» به معنای «نزع [= کندن] روح» هم به کار رفته است و آیه به معنای این است که برای مرگ نزع با نزع درهم آمیخت؛ [شاید یعنی کندن‌های پیاپی و درهم که روح از اجزای بدن یکی یکی مفارقت می‌کند] (سعد السعود (ابن طاووس)، ص ۲۶۰)

(۲) «وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»

در لحظه مرگ ساق به ساق می‌پیچد؛

پس، مراحل جان کندن و خروج روح از بدن بسیار سنگین است؛ (حدیث ۲) هرچند از منظر ناظر بیرونی این سنگینی‌ها درک نشود.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

غالباً (۱) لحظه جان کندن هر انسان برآیند زندگی او در دنیا است؛ و معیار اینکه آیا آن لحظه بر شخص سخت می‌گذرد یا آسان، ضربات و دردهای جسمانی‌ای که ما می‌بینیم نیست؛ چرا که او در حال تجربه کردن جهانی دیگر است و لزوماً تجربه‌اش از جنس تجربه این جهان نیست (جلسه ۳۸۴، حدیث ۲)

شاید شاهد خوبی برای این مساله، وضعیت امام حسین ع باشد که علی‌رغم اینکه در لحظات آخر، بدنشان پر از زخم و آسیب بود (یعنی دردهای جسمانی به اوج خود رسیده بود) اما شاهدان حادثه روایت کرده‌اند که هرچه می‌گذشت چهره ایشان بشاش‌تر و برافروخته‌تر می‌شد؛ و هم ایشان و هم اصحابشان، لحظه شهادتشان - که در اوج سختی مادی بود - را شیرین‌ترین لحظه عمر خود معرفی کرده‌اند.

ثمره اخلاقی

آیا برای آن لحظه خود را آماده کرده‌ایم؟!

و اگر توجه کنیم که مرگ برآیند زندگی است، این آماده کردن، به نحوه زندگی ما برمی‌گردد.

پی‌نوشت

(۱) تعبیر «غالباً» به کار رفت برای خارج کردن مواردی که آنچه در لحظه مرگ بر سر شخص می‌آید، نه بر اساس خوب یا بد بودن شخص، بلکه برای جبران خوبی استثنایی یا بدی استثنایی شخص است که دیگر تکلیفش در آخرت یکسره شود. (جلسه ۳۸۴، حدیث ۲)

(۳) «وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»

اولین وضعیتی که از شخص محتضر (= در حال مرگ) توصیف کرد این بود که «گمان کرد که اینک وقت جدایی است»؛ یعنی دغدغه‌ای در قبال رابطه‌اش با سایر اشیاء و انسانها؛ و دومین وضعیتی که از آن سخن گفت اینکه «ساق به ساق می‌پیچد»، یعنی شدتها و درد و زنجی که با مرگ عارض او می‌شود.

آیا از این تقدم و تاخر می‌شود نتیجه گرفت که پیوندهای انسان با سایر امور چنان بر وجودش مستولی است که ابتدا آن در نظرش می‌آید و سپس سختی‌های جان‌کندن را می‌فهمد؟!

۱۳۹۶/۱/۲۹

۳۸۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۰ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ

ترجمه

به سوی پروردگار توست در آن روز سوق داده شدن [خلایق].

نکات ترجمه

«الْمَسَاقُ»

قبلا توضیح داده شد که ماده «سوق» به معنای راندن و به حرکت درآوردن است. (جلسه ۱۷۳- <http://yekaye.ir/fatir->

[/035-09](#))

«الْمَسَاقُ» هم مصدر میمی (سوق دادن) می‌تواند باشد (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳) و هم اسم مکان (محلّی که انسان را بدانجا سوق می‌دهند) (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

حدیث

۱) (در ادامه حدیث ۱ جلسه قبل) امام باقر ع درباره آیه «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ» به سوی پروردگار توست در آن روز سوق داده شدن» فرمودند:

به سوی پروردگار جهانیان است در آن روز صیوررت و شدنِ نهایی.

الأمالی (للسدوق)، ص ۳۰۷؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵۹

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ الْقُمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَجْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ...
قَالَ «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ» إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ يَوْمَئِذِ الْمَصِيرِ.

۲) هنگامی که امیرالمومنین ع به دست آن ملعون ضربت خوردند، عیادت‌کنندگان دور ایشان جمع شدند؛ یکی گفت:

یا امیرالمومنین! ما را وصیتی کن!

فرمودند: جایی برایم بیندازید. سپس فرمود: حمد خدا را آن اندازه که سزاوار اوست، در حالی که پیرو امر اویم، و او را حمد می‌گویم آنچنان که می‌پسندد، و هیچ خدایی نیست به جز الله واحد احد صمد، همان گونه که خودش چنین خود را معرفی کرده است.

ای مردم! هر کس در فرار کردنش آنچه را که از آن فرار می‌کند ملاقات خواهد کرد. و اجل [= مرگ، مهلت نهایی] سوق دادن جان است به سوی او؛ و فرار از او، رسیدن به اوست. چه اندازه از روزگار را در جستجوی پشت پرده این امر گذراندم، اما خداوند - عز ذکره - نخواست جز آنکه آن را بپوشاند، هیئات که این علمی است نهفته [که هیچکس آن را نداند]؛
أما سفارش من ...

الكافی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹

الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَفَعَهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع حَفَّ بِهِ الْعَوَادُ وَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْصِ فَقَالَ أَتَنُوتُوا لِي وَسَادَةٌ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ قَدْرِهِ مُتَّبِعِينَ أَمْرَهُ وَ أَحْمَدُهُ كَمَا أَحَبَّ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا أَنْتَسَبُ؛
أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أَمْرٍ لَاقٍ فِي فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَفِرُّ وَ الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ وَ الْهَرَبَ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونٍ هَذَا الْأَمْرَ فَأَبَى اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَكْنُونٌ؛
أما وصيتي ...

۳) از امام صادق ع از پدرانشان، از امیرالمومنین ع روایت شده است:

هنگامی که خداوند تبارک و تعالی خواست که حضرت ابراهیم را قبض روح کند، ملک‌الموت را نزد او فرستاد.
گفت: سلام عليك ای ابراهیم!

گفت: عليك السلام ای ملک‌الموت. آیا خبررسانی یا فراخوان؟ [= خبری آورده‌ای یا برای بردن آمده‌ای؟]

گفت: بلکه فراخوان‌ام [= برای بردن آمده‌ام]، ای ابراهیم؛ پس اجابت کن!

ابراهیم ع فرمود: آیا دیده‌ای دوستی دوستش را بمیراند؟

ملک‌الموت برگشت و در محضر خداوند جل جلاله عرض کرد: خدایا! شنیدی که دوستت چه گفت؟

خداوند جل جلاله فرمود: ملک‌الموت! نزد او برو و بگو: آیا دوستی را دیده‌ای که از دیدار دوستش ناخرسند باشد؟

بدرستی که: دوست، دیدار دوستش را دوست دارد.

الأمالی (للصدوق)، ص ۱۹۷

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْجَبَّالُ الطَّبْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَشَّابُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْصَنٍ [مَحْصَنٍ] عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ:

لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْضَ رُوحِ إِبْرَاهِيمَ عَ أَهْبَطَ إِلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا مَلَكُ الْمَوْتِ أَدَاعِ أَمْ نَاعِ قَالَ بَلْ دَاعِ يَا إِبْرَاهِيمُ فَأَجَبَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ عَ فَهَلْ رَأَيْتَ خَلِيلًا يُمِيتُ خَلِيلَهُ قَالَ فَرَجَعَ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ فَقَالَ لِلَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ مَا قَالَ خَلِيلُكَ إِبْرَاهِيمُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ يَا مَلَكُ الْمَوْتِ اذْهَبْ إِلَيْهِ وَقُلْ لَهُ هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ إِنْ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ. ١

(٤) پیامبر اکرم ص فرمودند:

کسی که دیدار خدا را دوست داشته باشد، خدا دیدارش را دوست دارد؛
و کسی که از دیدار خداوند ناخرسند باشد خدا هم از دیدار او ناخرسند است.

مصباح الشریعہ، ص ۱۷۲

قَالَ النَّبِيُّ ص:

مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ.

(٥) از چندین تن از ائمه اطهار روایتی نقل شده است که حضرت امیرالمومنین ع در یک مجلس چهارصد باب از آنچه دین و دنیای انسان مسلمان را آباد می کند، به برخی از اصحابش آموخت. قبلا فرازهایی از این روایت قبلا گذشت، در یکی از فرازها می فرماید:

مرگ را و روز خارج شدن تان از قبرها و ایستادن تان در پیشگاه خداوند را زیاد یاد کنید، [که در این صورت] مصیبتها بر شما آسان می شود.

الخصال، ج ۲، ص ۶۱۶

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الْيَقِينِي عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعِمِائَةَ بَابٍ مِمَّا يُصَلِّحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ:

١. این روایت هم در همین مضمون قابل توجه است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مِنْ أَحَبِّ لِقَاءِ اللَّهِ أَحَبُّ لِقَاءَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَ لِقَاءَ اللَّهِ أَبْغَضَ لِقَاءَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَوَ اللَّهُ إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ الْمَعَابِنَةِ إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَقَدَّمَ وَ اللَّهُ تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ وَ هُوَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللَّهِ حِينَئِذٍ وَ إِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يُبْغِضُ لِقَاءَهُ. (الكافي، ج ٣، ص ١٣٤)

٢. جلسه ٩٠، حدیث ٣ / <http://yekaye.ir/hud-001-113/>

جلسه ٢٤٦، حدیث ١ / <http://yekaye.ir/al-aaraf-7-26/>

جلسه ٢٩٤، حدیث ٣ / <http://yekaye.ir/al-maaarij-70-23/>

جلسه ٣٣٧، حدیث ٢ / <http://yekaye.ir/al-balad-90-8/>

... أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ يَوْمِ خُرُوجِكُمْ مِنَ الْقُبُورِ وَ قِيَامِكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تَهَوَّنَ عَلَيْكُمُ الْمَصَائِبُ.

تدبر

(۱) «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»

در آیه ۱۲ همین سوره فرمود: «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ: محل استقرار نهایی در آن روز تنها به سوی پروردگار خواهد بود.» اکنون این آیه می‌فرماید که نه تنها استقرار نهایی، بلکه اساساً سوق دادن انسان به سوی خداست؛ یعنی انسان، نه راه و نه مقصدی غیر خدا ندارد؛ و این راه و مقصدی است که هیچ انسانی از آن گریزی ندارد. (اقتباس از المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۴)

(۲) «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»

سوق انسان «تنها و تنها» به سوی پروردگارش است و غایت نهایی جز به خداوند ختم نمی‌شود. («إِلَى رَبِّكَ» جار و مجروری است که متعلق است به «الْمَسَاقُ» و علی القاعده باید بعد از آن می‌آمد. چون مقدم آمده دلالت بر انحصار می‌کند.) (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۴)

نکته انسان‌شناسی

همه چیز عالم از آن خداست و به خدا برمی‌گردد (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ؛ آل عمران/۱۰۹) اما انسان جایگاه خاصی در این میان دارد و نحوه این برگشتنش را در اختیار خودش قرار داده‌اند. البته هر انسانی چه مومن باشد چه کافر، خوب یا بد، به سوی خدا سوق داده می‌شود، اما مهم این است که به سوی رحمت خدا یا به سوی عذاب او؟

خدا هم در بهشت هست و هم در جهنم؛ به هر سو برویم، به سوی خدا رفته‌ایم (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ؛ بقره/۱۱۵) اما کسی که در بهشت است در رضایت کامل از این دیدار بسر می‌برد و کسی که در جهنم است، با اینکه در محضر خداست، از دیدار خدا در حجاب است (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ؛ مطفین/۱۵) و به همین جهت است که در عذاب است.

ثمره اخلاقی

اگر در هر صورت به سوی خدا می‌رویم، پس بکوشیم به نحوی زندگی کنیم که این دیدار را دوست داشته باشیم، که اگر ما دیدار خدا را دوست داشته باشیم، او هم دیدار ما را دوست دارد؛ و آنگاه دیگر مرگ امری ترسناک نخواهد بود.

(۳) «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»

این آیه در ضمن آیاتی است که درباره مرگ بود، پس این روز ظاهراً یعنی روز مرگ. مرگ جزء واضحترین اموری است که برای هیچکس قابل انکار نیست.

شاید توجه جدی به مرگ برهان واضحی بر خداوند متعال باشد؛ کافی است انسان به جد بیندیشد که با مرگ چه بر سرش می‌آید و آیا نابودی کامل اصلاً معنا دارد؟

نکته انسان‌شناسی

انسان هم در زندگی‌اش دائماً در حال حرکت به سوی خداست: «يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه: ای انسان! تو در تلاش و کوششی هستی به سوی پروردگارت تا او را ملاقات کنی» (انشقاق/۶)

هم در لحظه مرگش (همین آیه محل بحث)

و هم در محشر «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ» (قیامت/۱۲)

اما شاید توجه به هیچکدام به اندازه لحظه مرگ (که انسان هنوز بین دنیا و آخرت است؛ جلسه قبل، احادیث ۱ و ۲) نتواند حضور خدا را برای انسان عیان کند؛ زیرا هم در زندگی عادی دنیا عواملی که بتواند برای خودش بی‌خدایی را توجیه کند می‌یابد، و هم در مورد آخرت ممکن است اصل آن را زیر سوال ببرد؛ اما لحظه مرگ، لحظه‌ای نیست که کسی بتواند اصل آن را انکار کند، و توجه عمیق به آن امکان ندارد، مگر اینکه سوق انسان به سوی خدا را برای انسان جدی می‌کند.

۴) «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»

به سوی پروردگار توست در آن روز سوق داده شدن.

«سوق دادن» در جایی به کار می‌رود که کسی از پشت سر، شخص را به جلو براند.

یعنی اگر در دنیا هم جهت‌گیری غیرالهی در پیش گیریم، لحظه مرگ، بخواهیم یا نخواهیم، ما را به سوی خدا می‌رانند.

ثمره اخلاقی

پس،

کسی که در زندگی‌اش جهت‌گیری الهی در پیش گرفته، لحظه مرگ برایش خوشایند است، زیرا او را در همان جهتی که می‌رفته، هل می‌دهند؛

و به همین ترتیب، کسی که پشت به خدا کرده، مردن برایش بسیار جانکاه است: او را کاملاً خلاف جهتی که می‌خواهد برود، می‌رانند.

۱۳۹۶/۱/۳۰

۳۸۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۱ فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى

ترجمه

پس نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد؛

۱) عمار یاسر روایت می‌کند که یکبار با ابوذر در مجلس ابن عباس بودیم که ابوذر بلند شد و دستش را به عمود خیمه زد و گفت:

ای مردم! هرکه مرا می‌شناسد، که می‌شناسد؛ هرکه نمی‌شناسد به او خبر می‌دهم که من جندب بن جناده، ابوذر غفاری هستم. شما را به حق خدا و رسولش سوگند می‌دهم، آیا شنیدید که رسول خدا ص فرموده است: نه زمین بر روی خود دید و نه آسمان سایه انداخته است بر کسی که از ابوذر راستگوتر باشد؟ گفتند: بله.

گفت: ای مردم! پس آیا می‌دانید که رسول خدا ص ما را در روز غدیر خم جمع کرد که حدود هزار و سیصد نفر بودیم و نیز در روز «سَمْرَةَ» (محل بیعت رضوان) ما را جمع کرد که حدود پانصد نفر بودیم و در هر بار فرمود: خدایا هرکس من مولای او هستم، علی ع مولای اوست؛ و فرمود: خدایا ولی هرکسی باش که ولایت او را بپذیرد؛ و دشمن هر کسی باش که با او دشمنی کند و خوار کن کسی را که او را خوار کند؛ و آن موقع شخصی [عمر] برخاست و گفت: به‌به ای پسر ابوطالب! مولای من و مولای هر مرد و زن مومنی گشتی؛ وقتی معاویه پسر ابوسفیان این را شنید دستش را روی شانه مغیره گذاشت و بلند شد در حالی که می‌گفت: نه به ولایت علی ع اقرار می‌کنیم و نه [حضرت] محمد ص را در گفته‌اش تصدیق می‌کنیم؛ پس خداوند متعال بر پیامبرش حضرت محمد این آیات را نازل کرد: «پس نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد؛ ولی تکذیب کرد و سرپیچی نمود؛ سپس با تبختر به جانب اهل و عیالش رفت؛ سزاوار است بر او آنچه سزاوار است» (قیامت/۳۱-۳۴) که این تهدید و نهبی از جانب خداوند متعال بود. گفتند: بله.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۵-۵۱۶؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۳۹۳-۳۹۲

قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ [قَالَ حَدَّثَنَا فِرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْهِ الْجُعْفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَلَاءُ [الْعَلِيُّ] بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ حَفْصِ الثَّغْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ سُوْرَةِ الْأَحْوَالِ] عَنْ عَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي مَجْلِسِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَلَيْهِ فُسْطَاطٌ وَ هُوَ يُحَدِّثُ النَّاسَ إِذْ قَامَ أَبُو ذَرٍّ حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عَمُودِ الْفُسْطَاطِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَقَدْ أَنْبَأْتُهُ بِاسْمِي أَنَا جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَأَلْتُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ أَسْمِعْتُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ يَقُولُ مَا أَقَلَّتِ الْعِبْرَاءُ وَ لَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَفْتَعَلَمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص جَمَعَنَا يَوْمَ غَدِيرِ خُمِّ الْفِ وَ ثَلَاثِمِائَةَ رَجُلٍ وَ جَمَعَنَا يَوْمَ سَمْرَاتِ خَمْسِمِائَةَ رَجُلٍ كُلٌّ ذَلِكَ يَقُولُ اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ [وَ قَالَ] اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ فَقَامَ رَجُلٌ [عُمَرُ] فَقَالَ بَخْ بَخْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ اتَّكَأَ عَلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَ قَامَ وَ هُوَ يَقُولُ لَا تُقْرُ لَعَلِيَّ بَوْلَايَةً وَ لَا تُصَدِّقْ مُحَمَّدًا فِي مَقَالِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى وَ لَكِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى. ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى تَهْدُدًا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى وَ انْتِهَارًا [إِشْهَادًا] فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ.

توجه: در شأن نزول آیه ۱۶ (جلسه ۳۷۴) نیز روایتی نزدیک به همین مضمون گذشت.

حدیث

(۲) از رسول خدا ص روایت شده است که فرمودند:

بدرستی که خداوند آن بندگانی را که از حق منحرف می‌شوند دشمن می‌دارد؛ و حق با علی ع است و علی با حق است؛ پس هر که علی ع را با غیرش عوض کند، هلاک گردد و دنیا و آخرتش از دست می‌رود.

الروضة فی فضائل أمير المؤمنين ع (لابن شاذان القمی)، ص ۱۷۸

بِإِسْنَادٍ - يَرْفَعُهُ - إِلَى حَسَنِ بْنِ السَّعِيدِ السَّاعِدِيِّ، أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ مَنْ عْبَادَهُ الْمَائِلِينَ عَنِ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَوَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، فَمَنْ اسْتَبَدَلَ بِعَلِيٍّ غَيْرَهُ، هَلَكَ وَفَاتَتْهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

بدانید که خداوند متعال در میان مخلوقاتش، افراد متلون (هفت‌رنگ، دمدمی مزاج) را دشمن می‌دارد؛ پس هیچگاه از حق و اهل آن جدا نشوید؛ چرا که هرکسی به باطل و اهل آن پیوست و بر آن اصرار ورزید، هلاک می‌شود و دنیا از دستش می‌رود و خوار و ذلیل از آن خارج می‌گردد.

الأمالی (للمفيد)، ص ۱۳۷

۱. این روایت در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۳۹ نیز در همین راستاست:

الْبَاقِرُ قَالَ: قَالَ ابْنُ هِنْدٍ وَتَمَطَّى وَخَرَجَ مُغْضِبًا وَأَضْعًا يَمِينُهُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ وَيساره عَلَى الْمُغْبِرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ لَا نُصَدِّقُ مُحَمَّدًا عَلَى مَقَالَتِهِ وَلَا نَقْرُ عَلِيًّا بَوْلَايَتِهِ فَنَزَلَ فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى الْآيَاتِ فَهَمَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَرُدَّهُ فَيَقْتُلَهُ فَقَالَ لَهُ جَبْرَيْلُ لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ فَسَكَتَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص.

البته روایتی بسیار طولانی در کتاب سلیم آمده و مرحوم مجلسی هم آن را در بحار الانوار آورده‌اند که آن شخص را خود عمر می‌داند و در اینجا فقط فراز مربوطه را می‌آوریم:

قَالَ أَبَانُ عَنْ سَلِيمٍ قَالَ أَنْتَهَيْتُ إِلَى حَلَقَةٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَيْسَ فِيهَا إِلَّا هَاشِمِيُّ غَيْرُ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ وَ قَيْسَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِعَلِيِّ ع مَا تَرَى عُمَرَ مَنَعَهُ مِنْ أَنْ يَغْرَمَ قَنْدًا كَمَا أَغْرَمَ جَمِيعَ عُمَّالِهِ فَنَظَرَ عَلِيُّ ع إِلَى مَنْ حَوْلَهُ ثُمَّ اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ [بِالدُّمُوعِ] ثُمَّ قَالَ شَكَرَ لَهُ ضَرْبَةٌ ضَرْبَهَا فَاطِمَةُ ع بِالسُّوْطِ فَمَاتَتْ وَ فِي عَضْدِهَا أَثْرُهُ كَأَنَّهُ الدَّمْلَجُ ثُمَّ قَالَ ع الْعَجَبُ مِمَّا أَشْرَبَتْ قُلُوبَ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ حُبِّ هَذَا الرَّجُلِ وَ صَاحِبِهِ مِنْ قَبْلِهِ وَ التَّسْلِيمِ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَحَدُهُ

... وَ هُوَ صَاحِبُ يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ إِذْ قَالَ هُوَ وَ صَاحِبُهُ حِينَ نَصَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْلَايَتِي فَقَالَ مَا يَأْلُو أَنْ يَرْفَعَ خَسِيستَهُ [وَ قَالَ الْآخِرُ مَا يَأْلُو رَفْعًا بِضَيْعِ ابْنِ عَمَّةٍ] وَ قَالَ لِصَاحِبِهِ [وَ أَنَا مُنْصُوبٌ]

إِنَّ هَذِهِ لِهِيَ الْكِرَامَةُ فَقَطَّبَ [صَاحِبُهُ] فِي وَجْهِهِ وَ قَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أَسْمَعُ لَهُ وَ لَا أَطِيعُ أَبَدًا [ثُمَّ أَتَكَأَ عَلَيْهِ ثُمَّ تَمَطَّى وَ انْصَرَفَا فَانزَلَ اللَّهُ فِيهِ - فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى. ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى وَ عِيدًا مِنَ اللَّهِ لَهُ وَ انْتَهَارًا. (کتاب سلیم بن قیس الهلالی،

ج ۲، ص ۶۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۱۵)

قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْكَاتِبُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ الْإِسْكَافِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبْغِضُ مَنْ خَلَفَهُ الْمُتَلَوْنَ فَلَا تَزُولُوا عَنِ الْحَقِّ وَأَهْلِهِ فَإِنَّ مَنْ اسْتَبَدَّ بِالْبَاطِلِ وَأَهْلِهِ هَلَكَ وَفَاتَتْهُ الدُّنْيَا وَخَرَجَ مِنْهَا صَاعِرًا.^١

(٤) از امام باقر ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

بین مسلمان و اینکه کافر شود فاصله‌ای نیست مگر اینکه نماز واجبش را عمدا ترک کند و یا در آن سستی ورزد تا حدی که [گاه و بیگاه] نمازش را نخواند.

المحاسن، ج ١، ص ٨٠

وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

مَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْفُرَ إِلَّا تَرَكَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ مُتَعَمِّدًا أَوْ يَتَهَاوَنُ بِهَا فَلَا يُصَلِّيَهَا.^٢

تدبر

(١) «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى»

پس نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد؛

به نظر می‌رسد «تصدیق و نماز» در کنار هم شبیه «ایمان» و «عمل صالح» است:

حقیقت ایمان، تصدیق و اذعان به حقیقت است؛ و در میان اعمال صالح هم بهترین عمل، نماز است (چنانکه در اذان و اقامه می‌گوییم) «حی علی خیر العمل».

(٢) «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى»

در روایات ما این مضمون آمده است که امیرالمومنین ع، باطن و حقیقت نماز مومن است (مثلا: «أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ»، فضائل ابن‌شاذان، ص ٨٤)

اکنون اگر شأن نزول این آیه (که درباره سخن کسی است که گفت: نه پیامبر را تصدیق می‌کنیم و نه به ولایت علی ع اقرار می‌کنیم) را کنار متن آیه بگذاریم «نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد»؛ معلوم می‌شود که چگونه ولایت امیرالمومنین ع را همان نماز گزاردن دانسته و چگونه آیات قرآن، این روایات را تایید می‌کنند.

١. عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ع قَالَ: مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزٌ إِلَّا ذَلَّ وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزَّ (تحف العقول، ص ٤٨٩)

٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يُصَلِّي مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يُصَلِّي مِنْ شِيعَتِنَا وَلَوْ أَجْمَعُوا عَلَيَّ تَرَكَ الصَّلَاةَ لَهَلَكُوا (الكافي، ج ٢، ص ٤٥١)

یادآوری

با توجه به قاعده «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا» قبول این معنا بدان معنا نیست که «صلاة» در این آیه به معنای «نماز» نباشد؛ در واقع، اینها معانی متعددی است که با توجه به شواهد مختلف، می‌توانند هریک جداگانه در این آیه مورد نظر بوده باشد.

۳) «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى»

اگرچه «صَدَقَ» در قرآن کریم غالباً به معنای تصدیق کردن و اذعان کردن به کار رفته است (مثلاً: وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَ صَدَّقَ بِهِ، زمر/۳۳؛ وَ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ، صافات/۳۷) اما اهل لغت گفته‌اند که این کلمه در معنای «تصدَّق» (صدقه دادن) هم به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۸۰؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۷۷؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۶۹) و لذا برخی از مفسران هم این آیه را به معنای «نه صدقه داد و نه نماز گزارد» دانسته‌اند (حسن بصری، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶) که در این صورت، مفاد این آیه شبیه می‌شود به مفاد حدود ۲۸ آیه‌ای می‌شود که نماز و زکات را در کنار هم آورده است.

هرچند برخی دیگر از مفسران، به همان معنای «تصدیق نکردن» دانسته‌اند (قتاده، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۴)

که البته بنا بر قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» هر دو می‌تواند صحیح باشد؛ برای رساندن دو منظور مختلف.

۱۳۹۶/۱/۳۱

۳۹۰) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۲ وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى

ترجمه

بلکه تکذیب کرد و روی گرداند.

توجه

این آیه شباهت زیادی دارد با آیه «أُرَائِيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» (علق/۱۳) که در جلسه ۳۷۰ بحث شد. اغلب احادیث و تدبرهای آنجا به این آیه نیز مرتبط می‌باشد و لذا مجدداً تکرار نمی‌شود. <http://yekaye.ir/al-alaq-96-13>

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است:

هر چیزی که [انسان را] به اقرار و تسلیم شدن [در برابر حق و حقیقت] بکشاند، همان ایمان است؛ و هر چیزی که به انکار و زیر بار نرفتن سوق دهد، همان کفر است.

الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ:
كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِقْرَارُ وَالتَّسْلِيمُ فَهُوَ الْإِيمَانُ وَكُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِنْكَارُ وَالجُّوْدُ فَهُوَ الْكُفْرُ.

تدبر

(۱) «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»

از اینکه «تولی» بعد از «تکذیب» آمد، شاید بتوان نتیجه گرفت که سرپیچی از انجام کار شایسته، و گناه کردن، نتیجه تکذیب کردن و زیر بار حقیقت نرفتن است.

انسان ابتدا حقیقت را انکار می‌کند تا بتواند خود را در انجام گناه توجیه کند.

(۲) «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»

تقابل «تکذیب» و «تولی» در این آیه، با «تصدیق» و «صلی» در آیه قبل، مویدی دیگر است بر اینکه «صلی» در آیه قبل، اشاره است به قبول ولایت. (جلسه قبل، تدبر ۲)

(۳) «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»

ظاهراً دو تعبیر «تکذیب» و «سرپیچی» در کنار هم جامع همه بدی‌هاست؛ و بدترین وضعیتی است که یک انسان بدان مبتلا می‌شود: چرا که این دو ممیزه اصلی انسان «شقی» است (لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى، الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى؛ لیل/۱۵-۱۶)؛ و «عذاب» اساساً برای کسی است که این دو صفت را داشته باشد. (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى؛ طه/۴۸)

نکته انسان‌شناسی

تفاوت انسان با سایر حیوانات را در برخورداری از دو امر دانسته‌اند: یکی زبان و دیگری اراده.

زبان، برای ابراز کردن است؛ و اراده، برای انجام دادن؛

انسان چون از «زبان» برخوردار است، می‌تواند حقیقت را نشان ندهد (جلسه ۳۶۰، تدبر ۲)؛ و چون اراده دارد می‌تواند

عمل صواب انجام ندهد.

پس همین دو عامل است که اگر درست استفاده نشود، انسان را به نهایت شقاوت و عذاب می‌رساند.

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا به عنوان یک مسلمان، لازم نیست که روزی حداقل در یک آیه قرآن تدبر کنیم؟! اگر روزی حداقل در یک آیه قرآن بیندیشیم بعد از ۱۷ سال در طول عمرمان در تمام آیات تدبر کرده ایم.

لینک کانال تلگرامی «یک آیه در روز»

<https://t.me/YekAaye>

سایت:

<http://yekaye.ir/>

گزیده‌ای از مطالب در کانال تلگرامی «یک آیه در روز - گزیده»:

<https://t.me/YekAayah>

ارتباط با حسین سوزنچی (نویسنده کانال در تلگرام)

@hsouzanchi

توضیحات درباره این فعالیت

<http://yekaye.ir/about-us/>

دانلود فایل‌های تمامی بحث‌ها

<http://www.souzanchi.ir/site-yekaaye/>